بسم الله الرحمن الرحيم

سیری در معارف اسلامی

انسان کامل در کلام وحی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

قم- منزل استاد انصاریان- دهه سوم صفر- ۱۳۹۹ هش

انسان کامل در کلام وحی
(سیری در معارف اسلامی)

www.erfan.ir

مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
ویرایش: و.فهیمی .....
صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
ناظر فنی: سیّد محمدجواد آصف آگاه.....
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم – خیابان شهیدفاطمی(دورشهر)-کوچه ۱۹ – پلاک۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اوّل: ابی‌عبدالله علیه‌السلام، همهٔ هستی به‌تنهایی ۱۵

راه تماشای چهرهٔ ملکوتی سیدالشهدا علیه‌السلام ۱۷

تماشای محدود چهرهٔ سیدالشهدا در دنیا ۱۷

مقام و عظمت والای سیدالشهدا در روز قیامت ۱۷

ابی‌عبدالله علیه‌السلام، همهٔ هستی به‌تنهایی ۱۸

راسخون در علم از منظر کلام وحی ۱۸

نظر اهل‌بیت در خصوص آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف ۱۸

کل عالم و انسان‌ها در یک‌نفر ۱۹

گریهٔ تمام هستی بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۱۹

قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۲۰

رنج و غصهٔ مادر در هنگام تولد ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۲۰

درخواست‌های ابی‌عبدالله علیه‌السلام از پروردگار ۲۱

توفیق شکرگزاری نعمت‌های خود و والدین ۲۱

رضایت پروردگار در هر قدم و عملی ۲۱

اصلاح‌گری سودمند فرزندان ۲۱

رجوع با همهٔ وجود به پروردگار ۲۲

قرار گرفتن در زمرهٔ مسلمین ۲۲

کلام آخر؛ کاروان اهل‌بیت در چند قدمی کربلا ۲۲

جلسه دوم: فهم قرآن در سایه‌سار واسطه‌های الهی ۲۵

تجلی قرآن بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۷
تعبیر پروردگار از قرآن به قول ثقیل ۲۷
متلاشی شدن کوه با جلوه‌ای از نور الهی ۲۷
قرآن، تجلی علم‌الله ۲۸
امکان فهم قرآن در سایه‌سار واسطه‌های الهی ۲۸
ناچیز بودن همهٔ هستی در مقابل وزن علم پروردگار ۲۸
معصومین علیهم السلام، واسطهٔ بین ما و قرآن ۲۹
سوگند عظیم پروردگار در قرآن کریم ۳۰
سوگند پروردگار به ستارگان بی‌شمار ۳۰
قرآن کریم، ارزش محض ۳۱
دسترسی مطهرین به حقایق و معانی قرآن ۳۱
ابی‌عبدالله علیه السلام، مصداق اتم «انسان» در سورهٔ احقاف ۳۲
حقیقت معنایی «مُسْلِمین» ۳۲
نام‌گذاران معصومین علیهم السلام به مسلم ۳۳
ابراهیم علیه السلام ۳۳
پروردگار ۳۳
کلام آخر؛ کربلا، مهماندار عترت اطهار در روز اربعین ۳۴

جلسه سوّم: پروردگار، منبع و خزینهٔ خیر مطلق ۳۷

پروردگار، منبع خیر و خیرخواهی برای انسان ۳۹
خیر پروردگار براساس علم و رحمت الهی ۳۹
ساده‌ترین راه شناخت خیرخواهی پروردگار ۴۰
مرگ در نظر امیرمؤمنان علیه السلام ۴۰
حضور عاشقانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در جبهه ۴۰
مرگ، مخلوق پروردگار و یک حقیقت وجودی ۴۰

راهکاری برای انعکاس فیوضات حق در وجود انسان ۴۱
اثر خالص شدن از ناخالصی‌ها در وجود انسان ۴۱
هماهنگی تکالیف الهی با ظرفیت انسانی ۴۲
ظرفیت انسان برای آراستگی به اخلاق الهی ۴۲
عملی بودن فرامین الهی و تصفیهٔ قلب ۴۲
ظهور حیات الهی در پرتو مرگ رذایل و بداخلاقی‌ها ۴۳
آتش دوزخ، عاقبت مرگ معنوی انسان ۴۳
طلوع ارزش‌های مثبت در هنگام مرگ ۴۳
نشان دادن شایستگی‌ها برای کسب خیرهای الهی ۴۴
انسان مورد بحث در سورهٔ احقاف ۴۴
کلام آخر؛ استشمام بوی حسین علیه‌السلام از راه دور ۴۵
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و استشمام بوی بهشت از زهرا علیهاالسلام ۴۵
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و استشمام بوی خدا از سوی یمن ۴۵
استشمام بوی حسین علیه‌السلام در دوراهی مدینه و کربلا ۴۵

جلسه چهارم: آمار «کلَّ شَیءٍ» در باطن امام مبین ۴۷

گذری بر بحث پیشین ۴۹
آبادی دنیا و آخرت در گرو ولایت‌پذیری ۴۹
ناکافی‌بودن چشمِ سر برای دیدن و درک معصومین ۴۹
عاقبت ظاهربینان و باطن‌بینان در دنیا و آخرت ۵۰
اصلی‌ترین سرمایه برای انسان کامل شدن ۵۰
معرفت‌الله، سرمایهٔ اصلی انسان ۵۰
حقیقت معنایی صالحات باقی ۵۱
دنیای لهو و بیهوده از منظر کلام وحی ۵۱
پروردگار، معلم معرفت ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۵۱
تعلیم کل اسمای حُسنا به حضرت آدم علیه‌السلام ۵۲

شرط لازم در کسب نور و انسان کامل شدن ۵۲
معرفت به پروردگار در شناخت «کُلِّ شَیْءٍ» ۵۳
چشمی به‌گستردگی ظاهر و باطن هستی ۵۳
آمار «کلَّ شَیءٍ» در باطن امام مبین ۵۴
ابی‌عبدالله علیه‌السلام و بذل جان برای خداوند ۵۴
لذیذترین لذت‌های عالم ۵۵
آمار شیعه در قلب ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام ۵۵
کلام آخر؛ من کرب‌وبلا را چو خزان دیدم و رفتم ۵۶

جلسه پنجم: مصادیق «والِدَیهِ» در سورهٔ احقاف ۵۹

سیدالشهدا علیه‌السلام در قرآن کریم ۶۱
آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف ۶۱
سورهٔ فجر، سورةالحسین ۶۱
آیهٔ تطهیر ۶۲
درک حقانیت اهل‌بیت از سوی نصارای نجران ۶۲
قرآن، توجه‌دهندهٔ جهانیان به حقایق هستی ۶۳
نابودی شایستگی‌ها با پیروی از هوای نفس ۶۳
بلای عظیمِ محرومیت از فیوضات الهی ۶۴
دعوت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از نصارای نجران ۶۴
اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌تنهایی، کل عالم هستی ۶۵
مصادیق «والِدَیهِ» در سورهٔ احقاف ۶۵
انتقال صفات آباواجداد از طریق ژن ۶۵
امیرالمؤمنین علیه‌السلام، پدر انسان ۶۶
ایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶۶
عبادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶۶
اخلاق عاطفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶۶

انتقال خلقیات و کمالات از پدر به فرزند ۶۷
صدیقهٔ کبری علیها السلام، مادر انسان ۶۸
اشتیاق بهشت برای آمدن چهار زن ۶۸
احسان ویژهٔ انسان به پدر و مادر ۶۸
کلام آخر؛ جویم تو را قدم‌به‌قدم بین کشتگان ۶۹

جلسه ششم: خسران جدایی از حضرت حق در دنیا و آخرت ۷۱

خسران قطع ارتباط با خداوند در دنیا و آخرت ۷۳
بی‌نصیب ماندن از فیوضات الهی در دنیا ۷۳
هیزم خشک برای دوزخ ۷۳
مردهٔ متحرکی در دنیا ۷۳
تعبیر عجیب قرآن از غافلان روح و عقل و قلب ۷۴
تنها در اندیشهٔ بهره‌وری مادی ۷۴
نبودن خیر در کار بریدگان از خدا ۷۴
سود و منفعت انسان در گرو معرفت به پروردگار ۷۵
ظلمت، نتیجهٔ حرکات منهای خدا ۷۵
میل نور به رفعت، میل ظلمت به پستی ۷۵
چند حکایت شنیدنی از جنگاوران احد ۷۶
بیداری از خواب غفلت و شهادت در احد ۷۶
شخصیت بی‌نظیر مصعب‌بن‌عمیر ۷۶
جنگ و کشته شدن به عشق گرفتن غنیمت ۷۷
قبولی عمل از سوی خداوند، کلید درِ بهشت ۷۷
مؤمنین، وارثان بهشت ۷۸
ارث خداوند برای مرتبطین با او ۷۸
بالاترین ظلم، شرک به پروردگار ۷۹
دو کار ماندگاران در ظلمت دنیا ۷۹
به‌دنبال لذت‌جویی و بهره‌وری مادی ۷۹

خوردن و شکم پر کردن ۷۹
مرتبطین با خداوند در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام ۸۰
وجودی سرشار از کلیدهای هدایت ۸۰
قفل‌هایی برای بستن درهای گمراهی ۸۰
زنگ بیداری ابی‌عبدالله علیه‌السلام در روز عاشورا ۸۰
روشنایی ابدیت با نور وجود ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۸۱
کلام آخر؛ با برادر رفته بودم، بی‌برادر آمدم ۸۱

جلسه هفتم: انسان جامع و کامل، شایستهٔ مقام خلافت‌اللهی ۸۳

کتابی از ارزش‌ها و کمالات در وجود یک نفر ۸۵
یک نفر به‌مثابهٔ همهٔ انسان‌ها ۸۵
ارتباط امام مبین با ظاهر و باطن عالم ۸۵
امام مبین در معرض امتحانات الهی ۸۶
انتخاب امام مبین به امامت همهٔ عالمیان ۸۶
حسن و حسین علیهماالسلام، امامی برای گذشته و آینده ۸۷
شرط رسیدن به مقام خلافت «مِنَ اللّه» ۸۸
دلایل قرآنی بر وجود ارزش‌های امامت در کودکی ۸۸
الف) سخن گفتن عیسی علیه‌السلام در گهواره ۸۸
اعتراض یهودیان به حضرت مریم علیهاالسلام ۸۹
روح عبودیت در وجود کودکی تازه متولدشده ۸۹
اعلام نبوت در گهواره ۸۹
سفارش‌های خداوند به حضرت عیسی علیه‌السلام ۹۰
ب) عطای مقام نبوت به یحیی علیه‌السلام در کودکی ۹۰
امام معصوم، معدن رحمت و خزانهٔ علم‌الله در زمین ۹۰
نجات انسان در گرو اطاعت محض از امام ۹۱
ابی‌عبدالله علیه‌السلام، مصداق «انسان» در سورهٔ احقاف ۹۲

حزن و اندوه زهرا علیها السلام در دوران بارداری ۹۲
مشقّت و زحمت در وضع حمل ۹۲
درخواست ابی‌عبدالله علیه السلام از خداوند ۹۳
کلام آخر؛ اهل‌بیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله در اسارت یزیدیان ۹۳
عمری است دل دارد تمنای وصالت ۹۳
پس از تو جانِ برادر چه رنج‌ها که کشیدم ۹۴

جلسه هشتم: دشمنی با اهل‌بیت علیهم السلام، خسرانی آشکار ۹۵

حقیقت معنایی خسارت ۹۷
اهل خسارت در دنیا ۹۷
ضررهای اهل خسارت در قیامت ۹۷
بازگشت حر از پرتگاه خسارت به دو دلیل ۹۸
الف) ادب حر و اقتدای نماز به ابی‌عبدالله علیه السلام ۹۸
بی‌ادبی قوم یهود در مقابل مائدهٔ الهی ۹۹
فیوضات الهی به مقدار ادب انسان به پروردگار ۹۹
ب) سکوت حر در برابر عتاب امام ۹۹
نعمت ویژهٔ پروردگار به بندگان مؤمن ۱۰۰
خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردگان بقیع ۱۰۰
سنگین‌ترین فتنهٔ عالم ۱۰۰
سعادت ابدی حر و مزد توبهٔ او ۱۰۱
بسته شدن راه نجات بر قلب مریض ۱۰۲
اهل خسران در کلام وحی ۱۰۲
سرنگونی در چاه خسارت ۱۰۲
خبر خداوند از بدترین خسارت‌دیدگان ۱۰۳
عبادت ناخالص و بی‌ریشه، عامل خسران ۱۰۳
خسران آشکار در روز عاشورا ۱۰۴

سعادت کامل در پرتو پیوند با ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۱۰۴
کلام آخر؛ شب جمعه، شب گدایی و توسل ۱۰۵
غیر از این خاکِ بلاکش، وطنی نیست تو را ۱۰۶

جلسه نهم: حقیقت آدم مقدّم و آدم مؤخر در کلام وحی ۱۰۹

چهار نعمت ویژهٔ پروردگار برای آدم ۱۱۱
نعمت خلافت ۱۱۱
نعمت معرفت ۱۱۱
نعمت هدایت ۱۱۲
نعمت کرامت و ارزش‌ها ۱۱۲
عنایت مقامات ویژه بعد از دمیده شدن روح ۱۱۲
دمیده شدن روح در بدن، پس از آفرینش جسم ۱۱۳
تفاوت آدم اول و آدم دوم در آفرینش ۱۱۳
کیفیت اشراق حقایق و نعمت‌ها در آدم اول ۱۱۴
خلقت نوری آدم اول، سال‌ها پیش از آفرینش ۱۱۴
حقیقت آدم مقدّم و آدم مؤخر در قرآن کریم ۱۱۵
تعابیر خداوند در قرآن از ادوار خلقت جسم ۱۱۵
مقام نبوت آدم اول از همان خلقت نوری ۱۱۶
ناتوانی عقل در معرفت به شخصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۱۶
ظرفیت والای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۱۷
وحدانیت، وقف حریم مقدس الله ۱۱۷
گردافشانی، معجزه‌ای در لقاح میوه‌ها ۱۱۸
گردش دقیق و منظم منظومه‌های شمسی ۱۱۸
روان‌کاوی انسان در آیات الهی ۱۱۸
معانی بی‌مرز قرآن در قلب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۱۹
کار انسان، گدایی به درگاه غنی مطلق ۱۲۰

کلام آخر؛ هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست ۱۲۰
ناامیدی ابی‌عبدالله علیه‌السلام پس از شهادت قمربنی‌هاشم علیه‌السلام ۱۲۱

جلسه دهم: ارزش زیارت حضرت رضا علیه‌السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۲۳

علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به گذشته و آینده ۱۲۵
قدرت علمی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه ۱۲۶
تشریح عالمانهٔ مورچه ۱۲۶
رنگ‌آمیزی شگفت‌انگیز پرهای طاووس ۱۲۷
نحوهٔ شکل‌گیری نظام هستی ۱۲۷
بی‌خبری شیعه از فرهنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۲۷
ارزش زیارت حضرت رضا علیه‌السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۲۸
شناخت حق حضرت رضا علیه‌السلام ۱۲۸
فریب مردم توسط گروهی ظاهرالصلاح ۱۲۹
حقیقت معنایی «عَارِفاً بِحَقِّهِ» ۱۲۹
روایتی بی‌نظیر از عظمت مؤمن ۱۳۰
حرمت مؤمن در قرآن کریم ۱۳۱
تعریف ایمان در نظر امام رضا علیه‌السلام ۱۳۱
گره ایمان با قلب ۱۳۱
اقرار به زبان ۱۳۲
عمل با اعضا و جوارح ۱۳۲
قطعه‌ای عبرت‌آموز از امام رضا علیه‌السلام ۱۳۲
بردگی و بندگی مردم در روزگار کنونی به پول ۱۳۳
محبت ویژهٔ حضرت رضا علیه‌السلام به زوار ۱۳۴
فریادرسی حضرت رضا علیه‌السلام در سه جا ۱۳۵
کلام آخر؛ سفارش حضرت رضا علیه‌السلام به گریهٔ بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام ۱۳۶

جلسه اوّل

ابی عبدالله علیه السلام، همهٔ هستی

به تنهایی

راه تماشای چهرهٔ ملکوتی سیدالشهدا علیه‌السلام

تماشای محدود چهرهٔ سیدالشهدا در دنیا

برای دیدن چهرهٔ آسمانی، عرشی، ملکوتی و الهی حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام با چشم دل و عقل، راه دیگری به‌جز نظر دقیق به بخشی از آیات قرآن، روایات و زیارت‌ها و دعاهایی که از حضرت نقل شده است، وجود ندارد. البته این تماشای با چشم عقل و دیدهٔ دل، آن‌هم در آینهٔ آیات، روایات، دعاها و زیارت‌های حضرت، تنها می‌تواند چهرهٔ بسیار محدودی از حضرت را نشان بدهد. کار تماشای کامل ایشان فقط در قیامت میسّر است.

مقام و عظمت والای سیدالشهدا در روز قیامت

یک وقتی برای دوستان نقل کرده‌ام؛ خدمت یکی از مراجع بزرگ نجف‌دیدهٔ کامل بودم، ایشان فرمود: هنگامی که آخوند خراسانی، این پهلوان علم، عمل و اخلاق و مربی بیش از هزار مجتهد جامع‌الشرایط از دنیا رفت، اهل دلی که از شاگردانش بود و خیلی دلش می‌خواست آخوند را در عالم بعد ببیند، در شبی به زیارت ایشان مشرّف شد و با علم به اینکه استاد از دنیا رفته، عرض کرد: آیا امکان خبر دادن از برزخ برای شما میسّر است؟ آخوند فرمود: نه! این اهل دل گفت: هیچ چیزی نمی‌توانید برای من بگویید؟ آخوند گفت: فقط می‌توانم یک مطلب بگویم؛ من بیش از هفتاد سال در علم و بحث، تدریس، حکمت، فلسفه و معرفت غوطه‌ور بودم و وقتی در دنیا بودم، فکر می‌کردم که در این سیر معرفتی‌ام، حداقل

حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام را شناخته‌ام؛ وقتی وارد برزخ شدم، دیدم که در دنیا به ابی‌عبدالله علیه‌السلام جاهل کامل بوده‌ام. با آن‌همه آیه، روایت و دعای عرفه، ایشان را نشناخته‌ام و زمانی که به اینجا آمدم، به من نشان داده شد حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام کیست، چه مقامی و عظمتی دارد و چه درّ گران‌بهایی در این دریای خلقت است.

بزرگان می‌فرمایند: اگر نمی‌شود کل چیزی را فهمید، نباید آن را ترک کرد و بگویند مطلقاً نمی‌توانند بفهمند؛ بلکه باید در مقام جست‌وجو و حرکت عقلی، علمی و قلبی برآمد تا گوشه‌ای از آن کل را درک کرد. همان نیز معدنی عظیم و موتور حرکتیِ بسیار پرقدرتی برای رفتن انسان به‌سوی کمالات الهیه است.

ابی‌عبدالله علیه‌السلام، همهٔ هستی به‌تنهایی

راسخون در علم از منظر کلام وحی

یکی از آیاتی که دربارهٔ حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام تأویل شده است؛ قرآن تأویل دارد و دراین‌باره می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾[1] راسخون در علم، عالمانی هستند که علم آنها تا قیامت تغییر پیدا نمی‌کند و این انبیا و ائمه هستند که علمشان نور بود، این نور نیز تغییر نمی‌کرد. این نور هم برگرفتهٔ از نورالله بود که قابل‌تغییر نبود.

نظر اهل‌بیت در خصوص آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف

من برای این آیهٔ شریفه، یعنی آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف، نُه روایت در تفاسیر مهم روایی پیدا کرده‌ام که اهل‌بیت علیهم‌السلام در این نه روایت متفقاً می‌گویند این آیه با حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام تطبیق کامل دارد. به‌عبارت دیگر، ایشان مصداق اتم و اکمل این آیهٔ شریفه هستند. من دو سه روز است که مرتب به این آیه نگاه کرده و به آن دقت کرده‌ام، کلمات، جملات و مطالبش بی‌نظیر است؛ اگر بنا باشد آدمِ وارد، اهل حال، اهل دل و آدمی که گناه

۱. آل‌عمران: ۷.

روی عقل، روح و قلبش پرده نینداخته و از پروردگار دوری ندارد، بخواهد این آیه را نه از نظر لفظ، بلکه از نظر حقیقت، معنا، واقعیت، باطن و عمق توضیح بدهد و تفسیر کند، یقیناً کتاب کاملی می‌شود که شاید در چند جلد یا یک موسوعه باشد. همهٔ شما در این جلسه اهل علم، اهل دل و اهل تقوا هستید، من اول آیه را برای تبرک و نورانیت قرائت می‌کنم تا حق بودن سخن مرا عنایت کنید. آیهٔ شریفه با اینکه یک‌خطونیم است، ده مطلب محوری در آیه است؛ واقعاً هر کدامش محوری، باب عظیمی از علم، ادب، تربیت و پند و راهگشاست.

کل عالم و انسان‌ها در یک‌نفر

آیه می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾[1] در ظاهر آیه، انسان یعنی همهٔ انسان‌ها، چه مؤمن، چه مسلمان و چه غیرمسلمان؛ هر کس این هیکل خاص را دارد و اسمش آدمیزاد است. این ظاهر جملهٔ اول، اما با تطبیق آیه که ائمه راجع‌به ابی‌عبدالله علیه السلام دارند، انسان در اینجا یعنی خود ابی‌عبدالله علیه السلام؛ چون او به‌تنهایی همهٔ انسان‌هاست. او یک نفر است، ولی کل است؛ او یک فرد است، ولی جمع است؛ یعنی کل عالم و انسان‌ها در این یک نفر گنجانده شده‌اند.

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرُفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَر

گریهٔ تمام هستی بر ابی‌عبدالله علیه السلام

دلیل هم دارم که کلمهٔ انسان در تأویل معنوی این آیه، ابی‌عبدالله علیه السلام است، به اینکه او به تنهایی همه هست؛ چون آنچه همهٔ خوبان داشتند، تو به‌تنهایی داری. همه در او منتهی هستند. لذا می‌بینید که این اتفاق یک‌بار در عالم پیش آمد؛ تمام انبیا و فرشتگان با شنیدن روضه‌اش از زبان جبرئیل و جبرئیل از خدا، برای او گریه کردند. تمام حیوانات گریه کردند؛ حتی در «کامل‌الزیارات» داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: وحشی‌های بیابان برای او گریه کردند. جن و انسان‌هایی که اهل دل هستند، برای او گریه کردند. در قرآن نیز داریم که زمین و

۱. احقاف: ۱۵.

آسمان هم برای او گریه کردند: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾[1] که مفهوم مخالفش، «**بکت سموات و ارض**» است. پس شما حسین علیه‌السلام را در همهٔ هستی می‌بینید؛ در ملائکه، جن و انس، گیاهان و درختان، زمین و آسمان، انبیا و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام. فقط کافی است که ما عمق این روایت را بفهمیم؛ یعنی بفهمیم که حسین علیه‌السلام به‌تنهایی همهٔ هستی است.

قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ ابی‌عبدالله علیه‌السلام

«**حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ**» قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. اگر کسی همین «**حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ**» را بفهمد و عمقش را درک کند، برای او کافی است؛ چون پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مقام جمع‌الجمعی دارد و کل‌الکمالات، کل‌الحسنات، کل عبادت، کل نبوت، کل امامت و کل توحید است. وقتی حضرت می‌فرمایند که حسین از من است، نه اینکه بچه و نوهٔ من است، بلکه وجود من است و من هم وجود او هستم؛ اگر آدم همین روایت را بفهمد، می‌فهمد که انسان در آیه، یعنی ابی‌عبدالله علیه‌السلام که به‌تنهایی همه هست. حالا بحثش خیلی گسترده است که امروز تمام نمی‌شود. اگر بتوانم و خدا بخواهد، ان‌شاءالله همین آیه را در روزهای بعد ادامه می‌دهم.

رنج و غصهٔ مادر در هنگام تولد ابی‌عبدالله علیه‌السلام

خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً﴾[2] تمام شش ماهی که در رحم مادر بود، مادر رنج می‌کشید، غصه‌دار و ناراحت بود؛ یعنی بو برده بود که او کیست و چه خواهد شد! «**وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً**» وقتی هم که او را به‌دنیا آورد، در کمال مشقت و رنج به‌دنیا آورد. حالا باید بگردیم و ببینیم که آن رنج و مشقتش چیست؟ همهٔ خانم‌ها در زاییدن طبیعی رنج می‌کشند، اما اینکه خدا در اینجا مخصوصاً به تولد ابی‌عبدالله علیه‌السلام اشاره کرده، معلوم می‌شود که این رنج خاصی است. «**وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً**» مدت خوردن

۱. دخان: ۲۹.
۲. احقاف: ۱۵.

شیر و در رحم بودنش سی ماه است، اما از این آیه استفاده می‌کنند که ایشان شش‌ماهه به‌دنیا آمده‌اند. دکترها می‌گویند و معروف است که بچهٔ شش‌ماهه ناقص می‌شود و نمی‌ماند؛ این چه شش‌ماهه‌ای بوده که همهٔ عالم را پر کرد؟!

درخواست‌های ابی‌عبدالله علیه السلام از پروردگار

«**حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ**» او در دنیا به کمال مطلوب، یعنی کمال عقل، بدن و روح رسید. «**وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً**» وقتی چهل سال او کامل شد، یعنی به اوج عظمت انسان(نه اوج عمر و بدن) رسید، با پروردگار حرف زد و گفت:

توفیق شکرگزاری نعمت‌های خود و والدین

«**رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ**» خدایا! به من الهام کن تا هرچه نعمت ظاهری و باطنی به من داده‌ای، شکر کنم. «**وَ عَلیٰ وٰالِدَیَّ**» خدایا! هرچه نعمت ظاهری و باطنی هم به پدر و مادرم داده‌ای، شکر آنها را هم به گردن من بینداز که من همهٔ نعمت‌های آنها را هم شکر کنم تا آنها روز قیامت در مسئلهٔ شکر به تو بدهکار نباشند. این توفیق را به من بده!

رضایت پروردگار در هر قدم و عملی

«**وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ**» خدایا! به من محبت و لطفی کن که هر قدمی برای تو برمی‌دارم؛ چه در باطن، عمل قلبی و روحی، چه در ظاهر، عملی که تو بپسندی. عملی که خیلی ظاهر زیبایی دارد، اما تو نپسندی، باید آن را دور بیندازند و ارزشی ندارد.

اصلاح‌گری سودمند فرزندان

این بخش آیه خیلی مهم است! «**وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی**» خدایا! خودت دست‌به‌کار بشو تا اولادهای من از نظر نیت، خلوص، روحیه، اعتقاد و عمل، اولادهایی صالح بار بیایند. حالا چرا «**لِی**» می‌گوید؟ خیلی زیباست! نمی‌گوید «**أَصْلِحْ ذُرِّیَّتِی**» بچه‌های مرا در همهٔ امور شایسته بار بیاور؛

می‌گوید: «أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی» من از این اصلاح‌گری تو سودمند بشوم؛ یعنی همین‌طوری که من برای علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام بودم، بچه‌های من هم برای من همان‌طور باشند.

این دعا چطور مستجاب شد! این دعا این‌طوری مستجاب شد که خدا نُه فرزند تاریخی و پی‌درپی به او داد، همه از زین‌العابدین علیه‌السلام تا امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه امام معصوم شدند. امام به ما می‌گویند که اهل دعا باشید، ولی یک دعای مستجاب! بی‌خودی دهانتان را باز نکنید؛ بلکه قلب، نیت، خلوص و ایمانتان را به دعا گره بزنید تا دعا مستجاب بشود.

رجوع با همهٔ وجود به پروردگار

«إِنِّی تُبْتُ إِلَیک»؛ «تاب» به‌معنی این توبهٔ اصطلاحی نیست، معنی «إِنِّی تُبْتُ إِلَیک» این نیست که من از گناه به پیشگاه تو توبه می‌کنم. او در پاکی نمونه نداشت.

ای پاک‌تر از دانش و پاکیزه‌تر از هوش دیدیم تو را کردیم این هر دو فراموش

او جزء آیهٔ ﴿إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ﴾[1] است. کلمهٔ «تاب» در لغت، یعنی «رَجَعَ». خدا توبه را به خودش هم نسبت داده و می‌فرماید: «فَتَابَ عَلَیْهِ» من به آدم رجوع کردم. «إِنِّی تُبْتُ إِلَیک» یعنی با همهٔ وجودم به تو رجوع کردم.

قرار گرفتن در زمرهٔ مسلمین

«وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»؛ من باید «إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ» را از آیه‌ای در سورهٔ حج برایتان معنی کنم که این «مُسْلِمِینَ» به‌معنی ملت اسلام نیست و معنی خیلی بالایی دارد. این متن آیه که ده موضوع را بیان کرده بود.

کلام آخر؛ کاروان اهل‌بیت در چند قدمی کربلا

بعضی از شامه‌ها خیلی قوی است! اهل‌بیت علیهم‌السلام تا کربلا خیلی فاصله داشتند که شاید چند میل یا چند کیلومتر بود؛ اما شامهٔ ملکوتی‌شان قوی بود و همین‌طوری که سوار شترها بودند،

۱. أحزاب: ۳۳.

بوی ابی‌عبدالله علیه‌السلام به مشام آنها می‌رسید. گویا در برگشتن، چون دختر سه‌ساله دیگر نبود، زینب علیهاالسلام برای آرامش خودش، سکینه علیهاالسلام را در مَحمل خودش نشاند. سکینه علیهاالسلام با عمه صحبت کرد و گفت:

شمیم جان‌فزای کوی بابم — مرا اندر مشام جان برآید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک — که بوی مشک و ناب و عنبر آید
به گوشم عمه از گهوارهٔ گور — در این صحرا صدای اصغر آید
حسین را ای صبا برگو که از شام — به کویَت زینب غم‌پرور آید
ولی ای عمه دارم التماسی — قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان — تو را از گریه کام دل برآید
در این صحرا مکن منزل که ترسم — دوباره شمر دون با خنجر آید
مهار ناقه را یک‌دم نگه دار — که استقبال لیلا اکبر آید

جلسه دوم

فهم قرآن در سایه سار

واسطه‌های الهی

تجلی قرآن بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله

تعبیر پروردگار از قرآن به قول ثقیل

قرآن کریم، تجلی علم الهی بر سینهٔ مبارک رسول خداست و تنها قلب و سینهٔ او بود که تحمل قبول این علم بسیار سنگین را داشت. خودِ پروردگار از قرآن به «**قولِ ثقیل**» یعنی سخن سنگین تعبیر فرموده است؛ البته نه سنگین از نظر کمیت و جرم، بلکه سنگین از نظر کیفیت. در خود قرآن می‌فرماید: کیفیت سنگینی قرآن تا جایی است که ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ﴾[1] اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردم، کوه در همان لحظهٔ نزول متلاشی می‌شد. تحمل این تجلی در این عالم، فقط با قلب مبارک پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام بود.

متلاشی شدن کوه با جلوه‌ای از نور الهی

شما می‌دانید یا شنیده‌اید یا اکنون بشنوید؛ آیه در سورهٔ مبارکهٔ اعراف است. موسی‌بن‌عمران علیه السلام در کوه طور از پروردگار عالم درخواست رؤیت کرد و گفت: خدایا! خودت را به من نشان بده تا من تو را ببینم. البته موسی‌بن‌عمران علیه السلام عالِم، نبی، کلیم‌الله و آگاه به حقایق است و یقین دارد که پروردگار با چشم سر دیده نمی‌شود. پس این چه تقاضایی است؟

۱. حشر: ۲۱.

این تقاضای او عالمانه نبود، جاهلانه نبود. موسی علیه السلام درخواست رؤیت قلبی کرد و گفت که من وجود مقدس تو را با چشم دل ببینم. پروردگار هم به او خطاب کرد: ﴿انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ﴾[1] این کوه عظیم روبه‌روی خود را نگاه کن و ببین؛ اگر این کوه با تجلی من برقرار ماند، سرپا ایستاد و هیچ‌چیزی نشد، می‌توانی من را ببینی. وقتی موسی علیه السلام کوه را نگاه کرد، کوه با یک جلوه(نه کل جلوه) از ریشه و بنیان و بنا متلاشی شد و هیچ‌چیزی نماند. اگر این کوه با تجلی من سر جایش بایستد، تو هم طاقت داری که مرا با چشم دل ببینی؛ اگر من به قلب تو تجلی کنم، کل وجودت متلاشی می‌شود و دیگر در این عالم نیستی.

قرآن، تجلی علم‌الله

البته این یک جلوه در کوه بود؛ اما در قرآن مجید می‌فرماید که روح‌الامین تمام این قرآن را بر قلب پیغمبر نازل کرد. قرآن تجلی علم‌الله است و طاقت این قلب از همه‌چیز و «**کل شیء**» بیشتر بود. وقتی همهٔ قرآن که علم‌الله است، در قلب پیغمبر اسلام تجلی کرد، قرار و امنیت قلب، اطمینان و استقامت قلب بیشتر شد. خدا در طور به کوه جلوه می‌کند، «**دَكًّا وَ خَرَّ مُوسي صَعِقاً**» وقتی کوه متلاشی می‌شود، موسی علیه السلام با همهٔ هیکل روی زمین می‌افتد، رابطهٔ وجودش با عالم می‌بُرّد و بی‌هوش می‌شود.

امکان فهم قرآن در سایه‌سار واسطه‌های الهی

ناچیز بودن همهٔ هستی در مقابل وزن علم پروردگار

اما در این قلب چه خبر است؟ آنجا جلوهٔ نوری بود و اینجا جلوهٔ علم‌الله بود. مگر وزن علم خدا کم است؟ همهٔ هستی در مقابل وزن کیفی علم پروردگار یک‌ذره هم نیست. علم وزن کمّی ندارد، ولی این قلب چه قلبی است که توانست تجلی علمی کامل الهی را بپذیرد؛ این تجلی علمی به‌صورت قرآن مجید بود. قرآن با این عظمتش و آن ظرفش که قلب

۱. اعراف: ۱۴۳.

پیغمبرﷺ است، خود قرآن با کل الفاظ، معانی، مصادیق، علوم اولین و آخرین، علوم انبیا و ملائکه، همه در قلب پیغمبر اکرمﷺ طلوع کرد. آیا با توجه به این عظمتی که قرآن دارد و علم‌الله است، ما ملت اسلام، عالمان مسلمان، اندیشمندان، دانشمندان، اصولیون، فقیهان و اهل لغت، می‌توانند قرآن را بی‌واسطه بفهمند؟ آیا می‌شود که این قول ثقیل، علم‌الله و تجلی نوری الهی بر قلب پیغمبرﷺ را با همهٔ شئونش بی‌واسطه فهمید؟ یعنی بگویم که من چند سال درس عربی، ادبیات، لغت و تاریخ خوانده‌ام و قرآن را می‌فهمم؟!

معصومینﷺ، واسطهٔ بین ما و قرآن

چنین امکانی وجود ندارد که دلیل هم دارم. حرف بی‌دلیل بی‌ارزش است. من این آیات ثقیل، شریف، کریم و عرشی سورهٔ مبارکهٔ واقعه را قرائت می‌کنم، ببینید چه کسی قرآن را می‌فهمد! این آیات به‌صورت علنی و آشکار بیان می‌کند که چه کسی قرآن را می‌فهمد! اصل فهم قرآن مجید با واسطه امکان دارد؛ نه اینکه نمی‌شود قرآن را فهمید، بلکه مستقلاً نمی‌شود آن را فهمید. کسی باید بین ما و قرآن باشد که قرآن مجید با همهٔ هویتش بر قلب او تجلی کرده باشد؛ آن‌هم پیغمبرﷺ است. رسول خداﷺ طبق روایات مهم موجود در مهم‌ترین کتاب‌هایمان، مثل «اصول کافی»، تمام علوم خودشان را به امیرالمؤمنینﷺ انتقال دادند که امیرالمؤمنینﷺ در آن‌وقت سی‌ساله بودند. البته آن‌وقتی که جوانِ جوان بودند، طبق آیهٔ آخر سورهٔ رعد، به معارف الهیه آگاه بودند. آیه می‌گوید: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾.[1] همهٔ اهل انصاف نوشته‌اند که منظور از «عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ است.

امیرالمؤمنینﷺ این سرمایه را داشت، اما علم تمام‌شدنی نیست؛ همه نوشته‌اند که پیغمبرﷺ در لحظهٔ ازدنیارفتنشان به امیرالمؤمنینﷺ فرمودند: جلو بیا و گوش خود را کنار دهان من بگذار. حرف هم نزدند و فقط چند لحظه‌ای گوش امیرالمؤمنینﷺ کنار دهان

۱. رعد: ۴۳.

پیغمبرﷺ بود. اندکی بعد کنار آمد و پیغمبرﷺ هم ازدنیا رفتند. بعداً از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام پرسیدند که پیغمبرﷺ در لحظهٔ مرگ به شما چه گفتند؟! حضرت فرمودند: پیغمبرﷺ هزار رشتهٔ علم را به من انتقال دادند و از هر رشته‌ای هم هزار رشتهٔ دیگر به روی من باز شد. البته این عدد بر انحصار دلیل نیست و حضرت فقط می‌خواهند با عدد یک‌میلیون رشتهٔ علم، عظمت کار را نشان بدهند. این علم به حضرت مجتبی‌علیه‌السلام منتقل شد، بعد هم به ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام تا امام عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف. پس اگر کسی ادعا کند که قرآن را بی‌واسطه می‌فهمم، خلاف خود قرآن حرف زده است. محال است که قرآن مجید را بی‌واسطه فهمید. بین آن‌که مشتاق فهم قرآن است، حتماً باید واسطه وجود داشته باشد و دلیل هم باز قرآن است که واسطه می‌خواهد.

سوگند عظیم پروردگار در قرآن کریم

سوگند پروردگار به ستارگان بی‌شمار

حالا این آیات را دقت کنید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾[1] سوگند به جایگاه و مدار ستارگان. چند ستاره در این هفت آسمان داریم؟ اولاً تا حالا هفت آسمان کشف شده که چیست یا نه؟ ثانیاً اگر کشف شده، کل ستارگانش شمرده شده است؟! شما در این کتاب‌ها، فقط دربارهٔ کهکشانی مطالعه کنید که با چشم پیداست و اسمش راه شیری است؛ ببینید در این کهکشان، چقدر منظومهٔ شمسی مثل منظومهٔ شمسی ما که یک گوشهٔ بازویش است، وجود دارد؟ چقدر ستاره دارد؟ اصلاً قابل‌شمردن نیست! آخرین خبری که من از کتاب‌های علمی دارم، این است که سیصدمیلیون کهکشان تا الآن کشف شده و کهکشان ما در مقابل بعضی از آنها، یک دانهٔ ارزن مقابل هندوانه‌ای بزرگ است. حالا قسم را ببینید: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» به جایگاه ستارگان قسم می‌خورم که شماره‌اش معلوم نیست و مداراتش اندازه‌گیری نشده است.

۱. واقعه: ۷۵.

بعد به ما توجه می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾؛[1] خدا می‌گوید عظیم! این قسمی که من برایتان می‌خورم، اگر بفهمید که نمی‌فهمید؛ چون نمی‌توانید تعداد ستارگان و کهکشان‌ها، مواقع ستارگان و مداراتشان را به‌دست بیاورید! «لَوْ تَعْلَمُونَ» یعنی نمی‌فهمید؛ «لَوْ» به این معناست که بعد از آن ممتنع است. خدا می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» این قسمی که من خوردم، اگر بفهمید؛ چون «لَوْ» دارد، یعنی نمی‌فهمید که این سوگندی عظیم است. من قسم به این گستردگی و به گسترهٔ همهٔ جهان را برای چه خوردم؟

قرآن کریم، ارزش محض

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾[2] قسم خوردم تا بگویم که کتاب قرآن، کتابی است ارزش محض؛ کریم یعنی ارزش؛ عرب به عقیق، زمرد و الماس، «اَحْجٰارٌ كَرِيمَة» یعنی سنگ‌های قیمتی می‌گوید. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» این قرآن ارزش محض است، ﴿فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ﴾[3] حقیقت این قرآن، آن جلوهٔ اولی که از من صادر شد، در لوح محفوظ است؛ چون این قرآنی که روی زمین و در دست شماست، سایهٔ آن قرآنِ لوح محفوظ است و لوح محفوظ حقیقتی است که قابل‌تغییر و تبدیل نیست، این قرآن هم از تبدیل و تغییر مصون است.

دسترسی مطهرین به حقایق و معانی قرآن

این شاهد من است: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[4] به حقایق، لطایف، گنجینه‌ها، دقایق و معانی واقعی این قرآن و به آنچه که در آیات از علم خدا قرار دارد، جز کسانی که دارای طهارت همه‌جانبهٔ کامل هستند، دسترسی ندارد.

۱. واقعه: ۷۶.
۲. واقعه: ۷۷.
۳. واقعه: ۷۸.
۴. واقعه: ۷۹.

این دلیل من است که ما مستقلاً نمی‌توانیم به سراغ قرآن برویم. هرچه هم که فقیه، اصولی، لغت‌دان، تاریخ‌دان، فیلسوف، حکیم و این حرف‌ها باشیم، مگر ما دارای مقام عصمت هستیم؟! «إِلاَّ اَلْمُطَهَّرُونَ» یعنی آنهایی که طهارت عقلی، روحی، قلبی، عملی و اخلاقی دارند؛ چون چهارده معصوم این پاکی همه‌جانبه را دارند، خود قرآن هم ﴿مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ﴾،[1] پاکی همه‌جانبه است و به تعبیر دیگر، قرآن نور است: ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً﴾،[2] پس چهارده معصوم هم نور هستند. نور می‌داند نور چیست، اما دیگران نمی‌دانند.

ابی‌عبدالله علیه‌السلام، مصداق اتم «انسان» در سورهٔ احقاف

این مقدمهٔ قرآنی، قوی و استوار برای این بود که بدانید فهم قرآن جز با واسطهٔ «مُطَهَّرُونَ»، یعنی معصومین امکان ندارد. حالا به سراغ آیه‌ای برویم که در جلسهٔ قبل مطرح شد.

﴿وَوَصَّيْنَا اَلْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾[3] آیه ده مطلب دارد که این یک جملهٔ آیه است. طبق نُه روایت که در کتاب‌های باعظمت «نورالثقلین»، «تفسیر برهان» و کتاب‌های روایی بسیار مهم وجود دارد، این آیه با وجود مقدس حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام تطبیق دارد و مصداق اتم، اکمل و جلوهٔ واقعی‌اش، ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. این «انسان» در اول آیه یعنی چه؟ یعنی انسان کامل؛ انسان کامل کیست؟ شما باید کتاب‌ها را بخوانید تا بدانید. کسی که عقاید، اخلاق، اعمال و افکارش صددرصد درست و پاک است، یک انسان کامل است. آیا انسان کامل را می‌توان به این راحتی پیدا کرد؟

حقیقت معنایی «مُسْلِمین»

من یک نکته از خود آیه برایتان بگویم که خیلی عجیب است! شاید خیلی‌ها به این نکته توجه نکرده باشند. آخر آیه به ما نشان می‌دهد که این «انسان» در اول آیه، انسان کامل است؛ یعنی انسانی که از تمام ارزش‌ها و کمالات برخوردار است و نمی‌شود یک عیب

۱. عبس: ۱۴.
۲. نساء: ۱۷۴.
۳. أحقاف: ۱۵.

به‌اندازهٔ سر سوزن در کشور وجودش پیدا کرد. آخر آیه را ببینید که پروردگار از قول ابی‌عبدالله علیه‌السلام نقل می‌کند: «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» من از مسلمین هستم. آیا این «مُسْلِمین»، یعنی امت اسلام؟ یعنی من هم جزء همین مسلمان‌ها هستم؟

آیه ابداً چنین معنایی را نمی‌دهد و نمی‌گوید من جزء این مسلمان‌ها هستم؟ کدام مسلمان‌ها؟! این «مُسْلِمین»، یعنی من جزء آنهایی هستم که همهٔ وجودشان تسلیم توست و مثل مردهٔ روی سنگ غسال‌خانه هستند که همه‌چیز خودشان را در اختیار غسال گذاشته‌اند. من تسلیم هستم، یعنی اراده و خواست من، اراده و خواست توست. هر کاری تو بگویی، من انجام می‌دهم و از خودم هیچ‌چیز ندارم. این مقام تسلیم است.

نام‌گذاران معصومین علیهم‌السلام به مسلم

حالا عجیب است که خدا در آیهٔ آخر سورهٔ حج می‌فرماید: چه کسی شما را به تسلیم‌شدگان در برابر خدا نام‌گذاری کرده است؟ منظورش مسلمان معمولی نیست، بلکه می‌گوید که چه کسی شما را به «مُسْلِم» نام‌گذاری کرده است. دونفر شما را به «مُسْلِم» نام‌گذاری کرده‌اند:

ابراهیم علیه‌السلام

﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾،[1] چندهزار سال پیش، ابراهیم شما چهارده نفر را به تسلیم‌شدگان کامل در برابر پروردگار نام‌گذاری کرد و از او درخواست هم کرد: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾.[2] پس ابراهیم علیه‌السلام شما را به همان مُسلمینی نام‌گذاری کرد که در آخر آیهٔ مربوط به ابی‌عبدالله علیه‌السلام آمده است.

پروردگار

نفر دیگر چه کسی بود که شما را به مسلمین نام‌گذاری کرد؟ من بودم که شما را در این قرآن به مسلمین نام‌گذاری کردم. حالا متوجه شدید که «انسان» اول آیه یعنی چه؟ یعنی

۱. حج: ۷۸.
۲. بقره: ۱۲۸.

انسان کامل که به‌تنهایی همه است و کتاب هستی در وجود او تجلی کرده است. در این زمینه خیلی حرف دارم که زمان اقتضا ندارد؛ اگر خدا محبت کند، فردا دنبال می‌کنم.

کلام آخر؛ کربلا، مهماندار عترت اطهار در روز اربعین

من نمی‌دانم که از چه وقتی رسم شد، اما فکر کنم از روز اربعین اول که برای شهید و شهدا اربعین گرفتند، بعداً این اربعین گرفتن به اربعین اموات کشیده شد و عمومیت پیدا کرد. این اربعین اول به عالم آتش زد و هیچ قلب پاک و مؤمنی را نگذاشت، مگر اینکه شعله‌ور کرد. صدای این اربعین اول ماند و اگر آدم گوش داشته باشد، همین الآن صدای اهل‌بیت علیهم‌السلام را می‌شنود. یک نفر جلسهٔ اربعین کربلا را خیلی زیبا تصویر کرده است؛ فکر کنم که خدا عنایتی به او کرد تا اربعین را تصویر کند.

مجلسی تشکیل شد در کربلا — در حضور انبیا و اولیا
کربلا آن روز مهماندار بود — مهمانش عترت اطهار بود
صاحب مجلس علی مرتضی — ناظم مجلس امام مجتبی
صدر مجلس جای پیغمبر بود — با دلی خونین و چشم تر بود
میزبان مجلس پرشور و شین — بود نور چشم پیغمبر، حسین
کس شنیده میزبان بی‌سر بود — پاره‌پاره پیکر از خنجر بود
میزبان دیگرش عباس بود — نور رویش چلچراغ ناس بود

حالا خودتان هم اگر می‌خواهید روضه بخوانید، بخوانید؛ فاطمه علیهاالسلام روضه‌خوان‌ها را دوست دارد.

زینت مجلس سرِ اکبر بود — یا که قنداق علی‌اصغر بود
مهمانش زینب بی‌خانمان — اشک‌ریزان مو پریشان با فغان
بود سکینه مهمان دیگرش — خسته بود از جور اعدا پیکرش
مهمان دیگرش بیمار بود — چشمش از جور عدو خون‌بار بود
چون که مجلس یافت ترتیب و مقام — پابرهنه انبیا گریان تمام

کرد زهـرا انـدر ایـن مجلـس ورود　　جسـت‌وجو اطـراف مجلـس می‌نمـود
چشم زینب چون که بـر مـادر فتـاد　　صـیحه زد، بـر پـای مـادر اوفتـاد
پس به زهرا گفت زینب این سـخن　　جست‌وجو بهر چه هست، بر گو به من
گفت: من شاخه گلـی گـم کـرده‌ام　　در گلسـتان بلبلـی گـم کـرده‌ام
گفـت زینـب آن گلـت پرپـر شـده　　بلبلـت در گلسـتان بی‌پـر شـده
گشت جسمش پایمال و چاک‌چـاک　　در دو روز و سه شب بر روی خـاک...

جلسه سوّم

پروردگار، منبع و خزینهٔ

خیر مطلق

پروردگار، منبع خیر و خیرخواهی برای انسان

آیهٔ شریفه‌ای که در روزهای گذشته مورد سخن و بحث قرار گرفت، آیهٔ پانزدهم سورهٔ مبارکهٔ احقاف است. شروع آیه با سفارش پروردگار مهربان عالم، طبق آیه به انسان است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ﴾[1] ما به انسان سفارش کردیم؛ دلیل اینکه پروردگار مهربان عالم جملهٔ اول را با وصیت شروع کرده، لطف و اشاره‌ای در آن است. معمولاً پند، وعظ و خیرخواهی کامل در وصیت از سوی پروردگار، انبیای الهی و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام رعایت شده است. وقتی آیهٔ شریفه می‌فرماید «وَصَّيْنَا»، یعنی ما موعظه و نصیحت می‌کنیم، نیت و قصد ما هم از این وصیت نسبت به آن‌کسی‌که به او وصیت می‌کنیم، خیرخواهی است.

خیر پروردگار براساس علم و رحمت الهی

خداوند مهربان براساس علم، حکمت و رحمتش برای «كُلّ شَيء» خیر می‌خواهد. «بِيَدِهِ الْخَير» کل خیر در اختیار اوست. «بِيَدِهِ الْخَير» یعنی همهٔ خوبی‌ها و خیرها در اختیار اوست، معدن و خزینه‌اش وجود مقدس اوست و من باید لیاقت نشان دهم که خیر او به من برسد. اگر در زندگی انسان(غیر از اولیای الهی)، شر، زیان، ضرر، درد و رنجی هست، خودش مولد این شر، ضرر و رنج است؛ چون هیچ شری در حریم وجود مقدس حضرتِ او وجود ندارد.

۱. أحقاف: ۱۵.

ساده‌ترین راه شناخت خیرخواهی پروردگار

شما برای اینکه بدانید او منبع و خزینهٔ خیر مطلق است و شری در آنجا نیست، ساده‌ترین راه شناخت مطلب، فهم دعای جوشن‌کبیر است. دعای جوشن‌کبیر هزار اسم، وصف و کمال از پروردگار عالم بیان کرده است.

مرگ در نظر امیرمؤمنان علیه‌السلام

حضور عاشقانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جبهه

مشهور هم این است که این دعا را در جنگی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور نداشتند و علت حضور نداشتن حضرت هم این بود که دشمن و منافقان در نبود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یاران درصدد هجوم به مدینه بودند. وقتی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جهاد می‌رفتند، خیلی‌ها که تکلیف و استعداد داشتند و می‌توانستند، واجب بود که همراه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بروند. حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جبهه‌ها عاشقانه و مشتاقانه بود، هیچ ترسی از دشمن نداشتند و از شهادت هم استقبال کامل داشتند. «**وَاللّه لاَبنُ أبيطالِبٍ آنَسُ بِالمَوتِ مِنَ الطِّفلِ بِثَدیِ اُمِّهِ**» این قسم قسم جلاله است؛ به والله قسم، شوق پسر ابوطالب(یعنی علی) به مرگ و انتقال به عالم بعد، از علاقهٔ کودک به سینهٔ مادر بیشتر است.

مرگ، مخلوق پروردگار و یک حقیقت وجودی

مرگ نابودی و عدم نیست، بلکه یک حقیقت و مخلوق است. عدم نمی‌تواند مخلوق باشد، عدم عدم و نیستی است. اگر پروردگار اراده کند و چیزی را به هستی انتقال دهد که نیست و نبوده، این وجود می‌شود؛ ولی اگر اراده نکند، عدم عدم است، تاریکی محض است و هیچ‌چیز نیست. مرگ عدم نیست؛ چنانچه در قرآن مجید دقت کنیم، می‌بینیم که خداوند در سورهٔ تبارک(ملک) می‌فرماید: ﴿اَلَّذِی خَلَقَ اَلْمَوْتَ وَاَلْحَیٰاةَ﴾[1] خدا موت و حیات را آفرید.

۱. ملک: ۲.

پس مرگ یک حقیقت وجودی است، برخلاف بعضی از فلاسفه که می‌گویند: مرگ عدمی و نبود وجود است؛ اما قرآن قبول ندارد و می‌گوید: مرگ یک امر وجودی، یک مخلوق، یک حقیقت، یک موجود و یک آفریده‌شده است.

راهکاری برای انعکاس فیوضات حق در وجود انسان

دوستی داشتم که آدم خیلی فهمیده‌ای بود و شاید نزدیک بیست سال در منبرهای مختلف من در تهران می‌آمد. دروس اصطلاحی را نخوانده بود، ولی چون از جوانی‌اش خیلی با اولیای خدا سروکار داشته، فیوضاتی از جانب خدا به او رسیده بود و معلوم هم بود. وقتی آدم آینهٔ درون را صاف کند، قلبی بدون کینه، حسد، حرص، بخل و آز داشته باشد و مهر، محبت، صافی، توحید و عشق پاک به اولیای الهی در آن قلب باشد، این آینه می‌شود و فیوضات موجود حق در جهان را در خودش منعکس می‌کند. این روایت در «اصول کافی» است که این خیلی مهم است! اگر روایت در جای دیگری بود، آدم یک‌خرده شک می‌کرد که نکند اهل دل این را تدوین کرده باشند؛ چون حکما و عرفای درست هم جملاتی زیبا و پرمعنا دارند. اما وقتی روایت با سند در اصول کافی است، انسان یقین می‌کند که از منابع وحی ظهور کرده است.

اثر خالص شدن از ناخالصی‌ها در وجود انسان

روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «**مَنْ اَخْلَصَ لِلّهِ اَرْبَعینَ صَباحاً ظَهَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ**» کسی که خود را چهل شبانه‌روز از همهٔ ناخالصی‌ها خالص کند و ذره‌ای ناخالصی در هیچ کجای کشور وجودش نماند؛ نه در دل، نه در روح، نه در نفس، نه در اخلاق و نه در عمل. یک پلک بی‌خودی نزند که معنای درستی ندارد، یک اشارهٔ منفی با ابرو نکند، کلمهٔ نابابی از زبانش درنیاید و تاریکی رذایل اخلاقی در او ایجاد نشود؛ اگر چهل شبانه‌روز چنین شود، منابع حکمت از قلبش بر زبان او ظاهر و جاری می‌شود.

هماهنگی تکالیف الهی با ظرفیت انسانی

البته این کار سخت است، ولی نباید گفت شدنی نیست! چیزی که قرآن یا پیغمبرﷺ یا امام معصوم فرموده، معلوم است که شدنی است؛ اگر شدنی نبود، نمی‌گفتند و اظهار نمی‌کردند. آنها می‌دانستند که اگر شدنی نیست، با تکلیف و ظرفیت انسان تطبیق ندارد و نمی‌گفتند؛ پس شدنی است که فرموده‌اند. برای مثال، کتاب «بحارالأنوار» در همان جلدهای مربوط به پیغمبرﷺ نقل کرده که حضرت دربارهٔ اخلاق فرموده‌اند: «**تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّه**» همهٔ شما امت –عالم و غیرعالم، کوچک و بزرگ، مرد و زن، پیر و جوان شما– به اخلاق‌الله آراسته بشوید. مگر خدا اخلاق دارد؟ بله خدا اخلاق دارد.

ظرفیت انسان برای آراستگی به اخلاق الهی

اخلاق پروردگار عالم، احسان، عفو و گذشت، رحمت، مهربانی و نان‌رسانی است. این اخلاق‌الله است. اگر امکان آراسته‌شدن به اخلاق‌الله نبود، پیغمبرﷺ امر نمی‌فرمودند. «**تَخَلَّقُوا**» فعل امر است، یعنی لازم است که همهٔ شما، تک‌تک امت، متخلق به اخلاق‌الله بشوید. این شدنی است که فرموده‌اند و اگر چیزی در ظرفیت انسان نیست، چه در بُعد عمل و چه در بُعد اخلاق، نفرموده‌اند. حضرت نفرموده‌اند بر شما واجب شرعی و تکلیف الهی است که پانصد رکعت نماز در شبانه‌روز بخوانید؛ چون این در ظرفیت انسان نیست. حالا اولیای خدا تا هزار رکعت می‌خواندند، آنها تک بودند و همه نبوده‌اند.

عملی بودن فرامین الهی و تصفیهٔ قلب

روایت «**مَنْ اَخْلَصَ لِلّهِ اَرْبَعینَ صَباحاً ظَهَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ**» هم عملی و شدنی است. این دوست من مقداری روی این روایت کار کرده است؛ کار کامل روی آن خیلی سخت است. به‌خاطر اینکه به تصفیهٔ قلب و باطن وارد شده بود، دریافت‌هایی داشت و به تعبیر دیگر، فیوضاتی از جانب پروردگار نصیبش می‌شد.

ظهور حیات الهی در پرتو مرگ رذایل و بداخلاقی‌ها

آتش دوزخ، عاقبت مرگ معنوی انسان

من این جمله را از او شنیدم که برای من جالب بود. ایشان دربارهٔ آیهٔ «**خَلَقَ اَلْمَوْتَ وَ اَلْحَیٰاةَ**» گفت: معمولاً خدا باید فرموده باشد: «**خَلَقَ اَلْحَیٰاةَ وَ اَلْمَوْتَ**»، اما چرا «**مَوْتَ**» را اول انداخته است؟ با اینکه سواد حوزوی نداشت، می‌دانست که موت یک امر وجودی است، نه امر عدمی؛ هست و مخلوق است. دوستم گفت: چرا خدا مرگ را بر حیات مقدم کرده است؟ من در آن‌وقت طلبه بودم و تازه هم به منبر می‌رفتم، گفتم: نمی‌دانم! گفت: آیه دارای یک لطف و لطیفهٔ عجیبی است. باطن آیه دارای دقایق عجیبی است. گفتم: بفرمایید! گفت: تا از بدی‌ها، رذایل، بدعملی‌ها و بداخلاقی‌ها نمیری، حیات الهی پیدا نمی‌کنی و همین‌طور مرده می‌مانی تا از دنیا بروی. آن‌کسی که به این مرگ معنوی، مُرده از دنیا برود، او را در قیامت نمی‌خرند و به قول قرآن مجید، وجودش هیزم دوزخ است: ﴿فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً﴾.[1] جلال‌الدین بلخی شعر جالبی دربارهٔ این مردن دارد که پنج‌شش خط است و تمام شعر هم با «بمیرید بمیرید» شروع می‌شود و خیلی جالب است.

بمیرید بمیرید، وز این مرگ مترسید — که‌از این خاک برآیید، سماوات بگیرید
بمیرید بمیرید بـه پـیش شـه زیبـا — بر شاه چو مردید، همه شاه و شهیرید

طلوع ارزش‌های مثبت در هنگام مرگ

اگر مرده بمانید، هیچ‌چیز گیر شما نمی‌آید. پس این مرگی که امر وجودی است و در خزانهٔ این مرگِ مثبت برای انسان مثبت، تمام ارزش‌ها یک‌مرتبه در این مرگ ظهور می‌کند؛ لذا وقتی شمشیر به فرق ایشان خورد، تمام ارزش‌ها را در حال طلوع دیدند، نسبت به خودشان عکس‌العمل نشان دادند و فرمودند: «**فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَة**» به پروردگار کعبه

۱. جن: ۱۵.

رستگار شدم. حضرت یک چیزی دیدند که فریاد زدند رستگار شدم! در آن خزانهٔ مرگ دیدند که همهٔ ارزش‌های وجودش برای بقای در عالم بعد طلوع کرده است.

نشان دادن شایستگی‌ها برای کسب خیرهای الهی

به اصل مطلب برگردم؛ چون مدینه می‌خواست مورد هجوم قرار بگیرد و خطرناک بود، پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرمودند: تو به جای من بمان، من با یاران جنگ می‌روم؛ همان‌جا هم این روایت را فرمودند: «**أنتَ مِنّی بِمَنزلةِ هارونَ مِنْ مُوسی**». امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در مدینه ماندند، جنگ به اوج سختی و شدت رسید و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام هم نبودند که این سختی را بشکنند، جبرئیل دعای جوشن‌کبیر را در آن میدان جنگ نازل کرد. هزار نام از نام‌های پروردگار است و اگر دقت کنید، می‌بینید یک نام که ذره‌ای معنای شر بدهد، در این هزارتا نیست و تمام خیر است؛ چون او معدن خیر مطلق است و خیر در اختیار اوست. من باید لیاقت نشان بدهم که خیر او به من برسد. نشان دادن لیاقت هم به این است که مؤمن باشم و هرچه شود، رذایل را کم کنم تا خیر به من برسد. خداوند هزار نام دیگر هم دارد که فقط انبیا و ائمه می‌دانند، هزار نام هم دارد که فقط پیش خودش است و احدی خبر ندارد.

انسان مورد بحث در سورهٔ احقاف

در هر صورت، انسان مورد خیرخواهی پروردگار است و «وصیت» که در اول آیه آمده، به‌معنای پندی است که خیرخواهی کامل از جانب خدا به انسان در آن وجود دارد. این معنی وصیت است. حالا چه چیزی به انسان وصیت کرده است؟ ان‌شاءالله برای سخن بعد توضیح داده می‌شود که این وصیت چیست؛ اما آنچه در مباحث گذشته خیلی مهم بود، عرض کردم که ده مسئلهٔ محوری، اصولی و ریشه‌ای در کل این آیه است و در نُه روایت آمده که آیه دربارهٔ حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین‌علیه‌السلام است. غیر از آن نُه روایت، من دلایل استوار دیگری هم با لطف خداوند اقامه کردم. دلایلی که گاهی از خود آیات و آیه استفاده کردم و گفتم که کل این آیه دربارهٔ ابی‌عبدالله‌الحسین‌علیه‌السلام است.

با توجه به مقدمات گذشته و امروز، کاملاً می‌شود با خیال راحت و بی‌دغدغه گفت که این انسان در اول آیه، انسان کامل و جامع است؛ انسانی است که تمام کمالات و ارزش‌ها در او طلوع دارد و ذره‌ای نقص در این انسان وجود ندارد. به این خاطر، بر مرد و زن شیعه، مرد و زن غیرشیعه، مرد و زن جهان، واجبِ عقلی، شرعی و انسانی است که اگر می‌خواهند به سعادت دنیا و آخرت برسند، از وجود مقدس او اطاعت کنند و پیرو او باشند.

کلام آخر؛ استشمام بوی حسین علیه‌السلام از راه دور

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و استشمام بوی بهشت از زهرا علیهاالسلام

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر وقت به خانهٔ صدیقهٔ کبری علیهاالسلام می‌آمدند یا صدیقهٔ کبری علیهاالسلام به خانهٔ پدر می‌آمد، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه علیهاالسلام را بو می‌کشیدند. عایشه یک‌بار به حضرت گفت: چه می‌کنید؟! همهٔ پدرها دختر دارند، این رفتاری که تو با دخترت داری، با پدرها فرق می‌کند! پاسخ را ببینید؛ حضرت فرمودند: عایشه! من بوی بهشت را از زهرا استشمام می‌کنم. آنها این شامه را نداشتند! با زهرا علیهاالسلام هم رفت‌وآمد داشتند و چنین بویی استشمام نمی‌کردند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و استشمام بوی خدا از سوی یمن

اویس به مادرش گفت: من عاشق پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم و او را ندیده‌ام، به من اجازه بده که سفری به مدینه بروم، فقط او را ببینم و بیایم. مادرش گفت: برو، اما فقط نصف روز و بیشتر نمان. من همین یک بچه را دارم و طاقت فراق تو را ندارم. فراق یک نفر، نه فراغ هجده نفر! به مدینه آمد، اما پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبودند؛ نصف روز ماند و رفت. سه روز بعد، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از سفر برگشتند و وقتی نزدیک خانه رسیدند، همه دیدند که حضرت به طرف یمن برگشتند و گفتند: «**اِنّي لَاَنشقُ رُوحَ الرّحمان مِنْ طَرَفِ الْيَمن**» من بوی خدا را از یمن استشمام می‌کنم.

استشمام بوی حسین علیه‌السلام در دوراهی مدینه و کربلا

موارد دیگر هم دربارهٔ این شامهٔ عجیب دارم؛ کاروان آرام‌آرام می‌آید، در آن منزلی که بودند همه بعد از نماز صبح سوار شدند. البته مدیر کاروان، آدم نرم و خوبی از نظر اخلاقی

بود که این درخواست زین‌العابدین‌علیه‌السلام بود و به این شخص هم اشاره‌ای نکردند، فقط به یزید فرمودند: حالا که می‌خواهی ما را برگردانی، مأمورانی را با ما بفرست که آدم‌های تندی نباشند، این زن و بچه دیگر طاقت تازیانه و کعب نی ندارند! در روایت دارد که در مسیر شام و خود شام، با این پهنای نیزه به سر زن و بچه می‌زدند. برای همین هم یزید چند مأمور را به سرپرستی مأموری نرم‌خو فرستاد که همین شخص هم زن و بچه را به مدینه برگرداند. بعد از نماز صبح با تقاضا و خواهش به اهل‌بیت‌علیهم‌السلام گفت: اگر می‌شود و امکان دارد، حرکت کنیم. اهل‌بیت‌علیهم‌السلام هم فرمودند که مانعی ندارد.

با آن رده‌بندی که زینب کبری‌علیهاالسلام کرده بود، چه خانمی در چه مَحملی و چه بچه‌ای در دامن چه خانمی بنشیند، همه در محمل‌ها نشستند. وقتی سر دو راهی رسیدند، یک‌مرتبه زینب کبری‌علیهاالسلام فرمودند(چون خبرهای خوبی از طرف اهل‌بیت می‌داد، در این سفر به او بشیر می‌گفتند، وگرنه اسم دیگری داشت): به بشیر بگویید بیاید، من کارش دارم. جلوی کاروان رفتند و به او گفتند: زینب کبری‌علیهاالسلام با تو کار دارد. سریع دوید و به روبه‌روی محمل آمد، سپس عرض کرد: خانم، دختر امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، من در خدمت شما هستم. خانم فرمودند: اینجا کجاست؟ گفت: بیابان است. فرمودند: می‌دانم بیابان است، اما اینجا از نظر جغرافیایی کجاست؟ گفت: خانم، دوراهی مدینه و کربلاست. فرمودند: وقتی به اینجا رسیدیم، من بوی حسینم را استشمام کردم.

به سر، شوق سر کوی تو دارم　　به دل، مهـر مـه روی تـو دارم
بت من، کعبهٔ من، قبلـهٔ مـن　　تو ای هر سو، نظر سوی تو دارم

آنگاه حضرت فرمودند: آیا می‌شود ما را به کربلا ببری؟ بشیر گفت: بله خانم، می‌برم. کاروان حرکت کرد. زین‌العابدین‌علیه‌السلام برای قبرها صورت درست کرده بودند و صورت قبرها بود، شاید هزار متر کمتر یا بیشتر به قبرها مانده بودند، زین‌العابدین‌علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی این زن و بچه قبرها را دیدند، صبر نکردند که آنها را برسانیم و شترها را بخوابانیم، مثل برگ درخت ریختند...

جلسه چهارم

آمار «کلَّ شَیءٍ» در باطن

امام مبین

گذری بر بحث پیشین

کلام در آیهٔ پانزدهم سورهٔ مبارکهٔ احقاف بود؛ آیه‌ای که ده مسئلهٔ بسیار مهم در اخلاق، عمل، اعتقاد، دعا و اقرار به حقایق در آن قرار داده شده است. یک آیه است، ولی کتابی به‌اندازهٔ صفحات آفرینش و گستردگی جهان است. بخشی از مطالب آیه از پروردگار مهربان عالم، بخشی هم از انسان کامل و جامع، انسان عِین و عِین انسان، وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است. در تفاسیر روایی بسیار مهم، نُه روایت از اهل‌بیت علیهم‌السلام با سند نقل شده که این آیهٔ شریفه در رابطهٔ با وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام است.

آبادی دنیا و آخرت در گرو ولایت‌پذیری

ناکافی‌بودن چشمِ سر برای دیدن و درک معصومین

اینهایی که با انبیا و ائمه ارتباط ندارند، آنها را با چشم سر می‌بینند، یعنی بشر می‌بینند؛ اما آنهایی که پروردگار توفیق داده و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام معصوم را ولی‌الله‌الاعظم می‌بینند، آنها را با چشم دل، نور عقل و روشنایی معرفت می‌بینند. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾[1] او را این‌طور می‌دیدند و ارتباط او را با عالم غیب، ارتباط عالم غیب را با او و اتصالش به وحی‌الله را درک و حس نمی‌کردند. ابوجهل چهل سال همسایهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، ولی او را پیغمبر نمی‌دید و تنها یتیم ابوطالب می‌دید. در جنگ بدر هم برای کشتن او شرکت کرد و «یُوحی إِلَیَّ» را درک نکرد.

۱. کهف: ۱۱۰.

عاقبت ظاهربینان و باطن‌بینان در دنیا و آخرت

ما باید حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام را با چشم دل و نور عقل، البته با کمک قرآن و روایات ببینیم، کاری به ظواهر زندگی دنیایی‌شان نداشته باشیم و کل جریانی که در ظاهر زندگی دنیا تا شهادت برای ایشان پیش آمد، همه را انتخابِ خدا ببینیم. وقتی او را انسان کامل و جامع دیدیم، با همهٔ وجود حس می‌کنیم که مأموم او و نیازمند به او هستیم، آبادی دنیا و آخرت ما در گرو ولایت و امامت او، برادر، پدر و فرزندان اوست. در «نهج‌البلاغه» است: **«إنّ أولیاءَ اللّهِ هُمُ الذینَ نَظَروا إلی باطِنِ الدُّنیا إذا نَظَرَ النّاسُ إلی ظاهِرِها»** ظاهربینان خشک، بدون بر و میوه، بی‌ثمر و بی شاخ و برگ هستند و سودمند نیستند. ظاهربینان اسیر دنیا می‌شوند و با همهٔ جان‌کَندنی که برای جمع کردن دنیا دارند، یک لحظه دنیا از آنها گرفته می‌شود و با دست خالی وارد عالم آخرت می‌شوند؛ اما باطن‌بینان، یعنی کسی که حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام را امام، ولی‌الله، خزانهٔ علم الهی، مصباح‌الهدی و سفینةالنجاة می‌بیند، دستش در دنیا از سرمایه‌های بی‌نظیر پُر می‌شود و با همین سرمایه هم وارد عالم برزخ، بعد هم عالم آخرت می‌شود.

اصلی‌ترین سرمایه برای انسان کامل شدن

معرفت‌الله، سرمایهٔ اصلی انسان

مطلبی که در طول این بحث باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که وجود مقدس او با چه مایه‌ها و سرمایه‌هایی به انسان کامل، بی‌نظیر و بی‌بدیل تبدیل شد؟ یقیناً سرمایهٔ اول و در حقیقت، اصل سرمایه، معرفت‌الله است؛ یعنی شناخت پروردگار عالم، شناخت وجود مقدس حق، شناخت اوصاف او، شناخت جلال، جمال و کمال او و لمس همهٔ این حقایق، انسان را در راه کامل، جامع و اکمل شدن قرار می‌دهد؛ چون با این معرفت می‌بیند که چیزی در این عالم استقلال ندارد و قابل تکیه کردن نیست. آنچه در این عالم ماده هست، ازدست‌رفتنی است. خدا این ازدست‌رفتنی‌ها را برای چه قرار داد؟

حقیقت معنایی صالحات باقی

خدا اینها را برای توانمند شدن، سلامت و قدرت گرفتن انسان قرار داد تا یک عبدالله واقعی بشود. آنچه در راه عبدالله‌شدن هزینهٔ انسان می‌شود، ماندگار است، از دست نمی‌رود و بقا دارد. ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ﴾[1] این صالحات باقی چیست؟ همین مواد دنیایی است که انسان برای زندگی ظاهرش استفاده می‌کند تا عبدالله بشود. وقتی این مواد وارد وجود انسان می‌شود و از عبادت، نماز و روزه، معرفت و کرامت سر درمی‌آورد، اینها دیگر ماندگار می‌شود؛ ولی بقیه‌اش زینت و زیور حیات دنیاست و بهاری است که به خزان سختی می‌خورد.

دنیای لهو و بیهوده از منظر کلام وحی

اگر حال داشته باشید، آیهٔ بیستم سورهٔ مبارکهٔ حدید را نگاه کنید و ببینید که پروردگار عالم در این آیه دربارهٔ ظاهر دنیا و انسان چه فرموده است! مطالبی در این آیه هست و خداوند می‌فرماید: «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» یعنی دنیای بدون خدا، بی‌معرفت و بدون دین، «وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ». سپس در بخش پایانی آیه می‌گوید: «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ». در بخشی از آیه هم دربارهٔ اهل‌الله می‌گوید: «وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» دو نفر در این عالم هستند که یا دنیای آنها به رضوان‌الله تبدیل شده و ماندگارند یا به عذاب آخرت تبدیل می‌شود. اینها در این جهان سه نفر نیستند.

پروردگار، معلم معرفت ابی‌عبدالله علیه‌السلام

معرفت‌الله ریشهٔ حرکت به‌طرف کمال، جامعیت، اکمل و اجمع است؛ حالا نگاهی به معرفت ابی‌عبدالله علیه‌السلام بیندازیم. البته معرفت از مقولهٔ کیفیت است که نمی‌شود با چشم سر نگاه کرد، باید با چشم دل نگاه کرد و با قلب لمس کرد. خود حضرت دربارهٔ این سرمایهٔ معرفتی که دارند، این‌طور فرموده‌اند؛ البته من به شما یقین بدهم که درک این دو جملهٔ

۱. کهف: ۴۶.

ابی‌عبدالله علیه السلام بسیار سخت است و من دوسه روز است که شاید ده‌بار با این دو جمله سروکار پیدا کرده‌ام؛ ولی فهم عمقش بسیار بسیار مشکل و سخت و حتی نشدنی است. جمله خیلی سنگین است!

تعلیم کل اسمای حُسنا به حضرت آدم علیه السلام

حضرت می‌فرمایند: «**أَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ فَرَأَیْتُکَ ظَاهِرا فِی کُلِّ شَیْءٍ**»؛ اولاً می‌فرمایند: خودت معلم معرفت من هستی. پروردگار در سورهٔ بقره دربارهٔ حضرت آدم علیه السلام که از نظر گسترهٔ وجودی و عظمت(چون پیغمبر اولوالعزم هم نبود) با حضرت سیدالشهدا علیه السلام قابل‌مقایسه نیست، می‌فرماید: ﴿**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا**﴾.[1] در این آیه «**کُلِّ شَیْءٍ**» ندارد و خداوند می‌فرماید که ما کل اسما را به آدم یاد دادیم. در نوشتهٔ آدم محقق و واردی دیدم که او را دیده بودم و اکنون ازدنیا رفته است؛ ایشان با بیان بسیار روشنی گفته بود: این اسما، اَسمای حُسنای الهی است.

شرط لازم در کسب نور و انسان کامل شدن

البته این اسمائی که به آدم علیه السلام تعلیم داده شده، الفاظ نیست، بلکه حقایق حیاتی است؛ چراکه الفاظ کاری نمی‌کند و ما هم می‌توانیم اسمای حُسنا را حفظ کنیم. ۹۹ اسم الهی مثل «**حفیظ**»، «**علیم**» و «**قادر**» در کتاب «**توحید**» شیخ صدوق هست؛ ولی وقتی نور و حقیقت این اسما با جان ما یکی نشود، ما هیچ‌چیز نیستیم و اگر بتوانیم حفظ کنیم، فقط ملانقطی هستیم. من اگر «**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرّحیم**» بگویم، ولی شعاع نور رحمان و رحیم وارد باطن من شود و باطن من هم مثل رحمان و رحیم نور پیدا کند، چون رحمان و رحیم نور است و اگر در باطن من جلوه کند، من هم نور پیدا می‌کنم و انسانی نورانی، بزرگ و ولی‌الله می‌شوم.

۱. بقره: ۳۱.

معرفت به پروردگار در شناخت «کُلِّ شَیْءٍ»

آنجا «کُلِّ شَیْءٍ» مطرح نبود و فقط «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ کلَّهٰا» خدا کل اسما را به آدم یاد داد؛ اما امام در اینجا(دعای عرفه) می‌فرمایند: تویی که خودت را در «کُلِّ شَیْءٍ» به من نمایاندی و معرفی کردی. «کُلِّ شَیْءٍ» چندتاست؟ «کُلِّ شَیْءٍ» اصلاً عدد ندارد. در این کتاب‌های علمی نقل می‌کنند که اگر کسی بخواهد سلول‌های بدن خودش را بشمارد و غیر از شمردن هم هیچ کاری نکند، فقط بیدار بنشیند و دانه‌دانه سلول‌ها را بشمارد، سه‌هزار سال طول می‌کشد. هر کدام از اینها یک «کُلِّ شَیْءٍ» است؛ عوالم بالا، هفت آسمان، اجرام و اتم‌های آنها، هر کدامش جزء «کُلِّ شَیْءٍ» است. عجیب این است که امام می‌گویند: من تو را با کمک خودت در «کُلِّ شَیْءٍ» شناختم.

چشمی به‌گستردگی ظاهر و باطن هستی

«فَرَأَیْتُکَ ظَاهِرا فِی کُلِّ شَیْءٍ» و آشکارا تو را در «کُلِّ شَیْءٍ» دیدم؛ معلوم می‌شود که «کُلِّ شَیْءٍ» در منظر ابی‌عبدالله علیه السلام است و ایشان چشمی به‌اندازهٔ گستردگی ظاهر و باطن هستی داشته‌اند که وجود مقدس او را در «کُلِّ شَیْءٍ» آشکارا دیده و در «کُلِّ شَیْءٍ» هم او را شناخته است.

به دریا بنگرم، دریا تو بینم — به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم
به هرجا بنگرم، کوه و در و دشت — نشان از قامت رعنا تو بینم
(باباطاهر)

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست — چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم
(حافظ)

گیتی و خوبانِ آن در نظر آیینه‌ای است — دیده ندید اندر آن، جز رخ زیبای دوست
(ملاهادی سبزواری)

یار در این انجمن، یوسف سیمین‌بدن — آینه خانه جهان، او به همه روبه‌روست
(ملاهادی سبزواری)

آمار «کلَّ شَیءٍ» در باطن امام مبین

حضرت می‌فرمایند: خودت را در «کُلِّ شَیْءٍ» به من شناساندی؛ یعنی ابی‌عبدالله علیه السلام «کُلِّ شَیْءٍ» را که می‌دیده، «ما رَأَیتُ شَیئاً اِلاّ وَ رَأَیتُ اللهَ قَبلَهُ وَ بَعدَهُ وَ فیهِ». این «وَ بَعدَهُ وَ مَعَهُ وَ فیهِ» در دو سه‌تا کتاب وجود دارد. من هیچ‌چیزی ندیدم، جز اینکه تو را قبل از او، در او و بعد از او دیدم. چطوری ثابت کنیم که کتاب «کُلِّ شَیْءٍ»در وجود ابی‌عبدالله علیه السلام وجود داشته است؛ یعنی ایشان همه را می‌دیده و خدا را در همه می‌دیده‌اند! دوتا کتاب داریم: یکی تفسیر علی‌بن‌ابراهیم قمی برای قرن چهارم است، یک کتاب هم داریم که «معانی‌الاخبار» از شیخ صدوق بزرگوار، این عالم کم‌نظیر است.

در هر دو کتاب، روایت با سند آمده که منظور از امام مبین در آیهٔ ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[1] کیست. این «کلَّ شَیءٍ» در دعای عرفه هم هست. احصا یعنی آمار؛ آیه می‌گوید: آمار «کلَّ شَیءٍ» را در امام مبین قرار داده‌ام؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام آمار کل هستی را در باطن خویش داشته‌اند. «وَ کلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ» این تأویل آیه است؛ طبق روایات و طبق گفتهٔ آنهایی که قرآن در خانهٔ آنها نازل شده، قرآن تأویل دارد، ظاهر و باطن دارد، باطنش باطن دارد، هر آیه‌ای هفتاد باطن دارد. تأویل «وَ کلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ»، امام معصوم است و حضرت قسم می‌خورند که والله، من امام مبین هستم.

ابی‌عبدالله علیه السلام و بذل جان برای خداوند

ما باید باطن علی علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببینیم، نه اینکه جسم، خورد و خوراک، ازدواج، مریض شدن و شهید شدن آنها را ببینیم. اینها امور ظاهری است! تازه کل امور ظاهری آنها هم «لله» بود و هیچ توقعی از خدا نداشتند. در زیارت اربعین است: «و بَذلَ مُهجَتَهُ فیكَ»؛ بذل یعنی پرداخت می‌کنند و توقع دریافتی در برابر ندارند که دیگر نهایت فداکاری باطن است. خونم را

۱. یس: ۱۲.

بذل و پرداخت می‌کنم، آن‌هم نه «**فِي سَبِيلِک**» در راه تو؛ دقت دارید! «**و بَذلَ مُهجَتَهُ فيكَ**» خونم را به خود تو می‌دهم و کاری به راهم ندارم. بین من و تو، جاده و «**فِي سَبِيلِ اللّه**» هم نباید فاصله باشد؛ باید «**سَبِيل**» آن را کنار گذاشت و «**بَذلَ مُهجَتَهُ فيكَ**» باشد.

لذیذترین لذت‌های عالم

خیلی عجیب است! قابل درک است که من کل این سرمایه را در روز عاشورا به تو پرداختم و توقع هیچ چیز هم از تو ندارم؛ حالا به من یک بارک‌الله بگویی یا در قیامت به من بگویی که حسین جان از تو راضی هستم یا هشت بهشت خود را در اختیار من قرار بدهی! تمام لذت من این است که همهٔ موجودی مرا شخص تو برای خودت خریده‌ای، نه اینکه در مقابل چیزی خریده باشی. این دیگر «**اَلَذّ لذّات**» لذیذترین لذت‌های عالم است.

آمار شیعه در قلب ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام

«**أَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ**» یعنی هیچ‌چیز «**کُلِّ شَیْءٍ**» از نظر من پنهان نیست، چون همهٔ «**کُلِّ شَیْءٍ**» را در کتاب وجود من به‌صورت آمار قرار داده‌ای. البته من دلایل دیگری هم دراین‌زمینه دارم؛ حضرت رضا علیه‌السلام وقتی از نیشابور به‌طرف مرو حرکت کردند، تعدادی از مردم در بیرون شهر جنازه‌ای را تشییع می‌کردند. حضرت به ساربان گفتند: شتر را بخوابان. امام پیاده شدند و قاتی همان جمعیت، کمی تشییع کردند؛ بعد خود حضرت داخل قبر رفتند، میّت را گرفتند و در قبر گذاشتند، کفنش را باز کردند و صورتش را روی خاک گذاشتند، خم شدند و صورت میّت را بوسیدند، بعد هم بیرون آمدند و گفتند: قبر را بپوشانید.

وقتی خواستند سوار شتر بشوند، یکی گفت: آیا او را می‌شناختید؟ به مدینه آمده بود و شما را دیده بود؟ حضرت فرمودند: نه! گفت: شما هم که تا حالا در این منطقه نیامده بودید! امام فرمودند: ما شیعیان‌مان را تا قیامت، پدر و مادر و خودشان را با اسم می‌شناسیم. آمار شیعه در قلب ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام است: «**کلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ**». معرفت

ابی‌عبدالله علیه السلام به پروردگار، این معرفت است و برای همین این است که انسان کامل، جامع و واجب‌الاطاعة است. اینکه من با شوق و عشق، نه با زور و کسالت، بکوشم که او امام من باشد و افتخار هم بکنم؛ یعنی به ملائکه و آدمیان افتخار کنم که من مأموم حسین هستم. دنبالهٔ مطلب ان‌شاءالله برای جلسهٔ بعد باشد که باز دقایق عجیبی در آن هست، تا به ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾[1] برسیم که اول آیه است.

کلام آخر؛ من کرب‌وبلا را چو خزان دیدم و رفتم

وجود مبارک زینب کبری علیها السلام که برای من ثابت شده دارای مقام عصمت است؛ چون عصمت انحصاری نیست و دلیل نداریم. عصمت فقط در انبیا و ائمه نبوده و در حضرت مریم علیها السلام، صدیقهٔ کبری علیها السلام و زینب کبری علیها السلام هم مقام عصمت بوده، در قمربنی‌هاشم علیهم السلام و علی‌اکبر علیه السلام هم بوده است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: علی‌اکبر از زمان تولدش تا روز عاشورا، **«لَم يُشْرِكْ بِاللَّه طَرْفَةَ عَيْنٍ ابَداً»** یک پلک‌به‌هم‌زدن هم از خدا جدا نبود. مقام عصمت دیگر غیر از این چیست؟!

یک‌بار زینب کبری علیها السلام به کربلا آمد، یک بار از کربلا به شام رفت و یک‌بار دیگر هم به کربلا آمد؛ دیگر نشد که در دورهٔ عمرش به کربلا بیاید. یک‌بار وارد شد، یک‌بار خارج شد و یک‌بار هم دوباره در اربعین رفت. این چند روز اربعین را برایتان گفته و خوانده‌ام؛ حالا دو مسئله مانده است: آمدنش به کربلا و رفتنش از کربلا. من رفتنش را برایتان بگویم: زینب علیها السلام خودش همه را سوار کرد. ایشان خانم است، شتر درحال خوابیده هم برای خانم بلند است، مخصوصاً اگر محمل روی آن باشد، باید یکی دونفر زیر بغل خانم را بگیرند و سوار کنند؛ اما هیچ‌کس نمانده بود! همه نگاه می‌کنند؛ هم اهل‌بیت علیهم السلام و هم دشمن تا ببینند چطوری سوار می‌شود! همه دیدند به جای اینکه سوار شود، به میان گودال دوید.

من کرب‌وبلا را چو خزان دیدم و رفتم چون مرغِ شب از داغ تو نالیدم و رفتم

۱. احقاف: ۱۵.

ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان / این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفـتم
در کـرب‌وبلا زینـت آغـوش نبـی را / آوردم و غلتیده به خون دیـدم و رفـتم
ممکن چو نشد صورت پاک تو ببوسم / آن حنجر پُرخون تو بوسـیدم و رفـتم

سرت را به نیزه زده بودند و نمی‌شد ببوسم!

یاد آمدم آن روز که بگفتی جگرم سوخت / چشم از تن صدچاک تو پوشیدم و رفتم
چون همره ما هست سر غرقِ به خونت / من یاد لب تشـنهٔ تـو بـودم و رفـتم
افتـاد اگـر دسـت علمـدار تـو از تـن / پرچم به سر خاک تو کوبیدم و رفتم
بگسست اگر دشمنِ دون ریشهٔ دین را / با موی پریشان همه سنجیدم و رفتم

جلسه پنجم

مصادیق «وَالِدَیهِ»

در سورهٔ احقاف

سیدالشهداعلیه‌السلام در قرآن کریم

آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف

از وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین‌علیه‌السلام در آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف به انسان تعبیر شده و خداوند می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ». از کجا گفته می‌شود که در این آیه از او به انسان تعبیر شده است؟ از نُه روایت با سند که در تفاسیر روایی و تفاسیر غیرروایی نقل شده است. نُه روایت از اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در کنار یک آیه کم نیست! معصومین ما فرموده‌اند: این آیه مخصوص حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین‌علیه‌السلام است.

سورهٔ فجر، سورةالحسین

البته آیات دیگری هم در قرآن به‌نام سیدالشهداعلیه‌السلام هست؛ مثلاً امام صادق‌علیه‌السلام به نقل از روایات معتبر می‌فرمایند: سورهٔ مبارکهٔ فجر که ابتدای سوره هم چندتا قسم سنگین هست: ﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾؛[1] حضرت می‌فرمایند که نام دیگر این سوره(حتماً پروردگار نام‌گذاری کرده)، سورةالحسین است. این نام‌گذاری به‌خاطر این آیات شریف است: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً».[2] علت

۱. فجر: ۱-۴.
۲. فجر: ۲۷-۲۸.

اینکه کل سوره به‌نام حضرت حسین‌علیه‌السلام است، این آیات شریف است. مرحوم حاج ملاهاشم خراسانی، از علمای بزرگ استان خراسان، این مطلب را در روایت مفصّلی نقل می‌کند که امام ششم فرموده‌اند: پروردگار عالم اجازهٔ گرفتن جان این ۷۲ نفر را در روز عاشورا به ملک‌الموت نداد و خود پروردگار شخصاً این ۷۲نفر را قبض روح کرد؛ اما قبض روح ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام با این آیه، یعنی با آن ندای عاشقانه، الهی و مشتاقانهٔ پروردگار بود. وقتی روح مطهر او را «یٰا أَیَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ» طلب کرد، روح قفس بدن را رها کرد و ﴿فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ﴾[1] قرار گرفت.

البته درک این مسائل واقعاً برای ما با این ظرفیت محدود عقلی و فکری، خیلی کار مشکل و سنگینی است. اولیای الهی عمق این مطالب را حس و درک می‌کنند.

آیهٔ تطهیر

آیات دیگری هم در قرآن است که حضرت حسین‌علیه‌السلام از مصادیق اتمّ آن آیات است؛ مثل آیهٔ تطهیر در سورهٔ احزاب و آیهٔ ۲۳ سورهٔ شوری که خداوند می‌فرماید: «لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّةَ فِی اَلْقُرْبیٰ»؛ همچنین آیات دیگری هم هست که در کتاب‌های ما از قول ائمهٔ طاهرین‌علیهم‌السلام نوشته‌اند.

درک حقانیت اهل‌بیت از سوی نصارای نجران

روی‌هم‌رفته، این مجموعه نشان می‌دهد که منظور از کلمهٔ انسان در آیهٔ پانزدهم احقاف، ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام است. انسان یعنی همهٔ انسان‌ها و این یک نفر است. ما نمونه‌اش را در قرآن داریم که فرد به‌معنای همه است؛ یعنی یک نفر است، ولی جمع است؛ یک نفر است، ولی کل است. یکی از آیات، آیهٔ مباهله است؛ شما در آیهٔ مباهله می‌خوانید(ترجمهٔ آیه این است) که خدا به پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: نصارای نجران را به مباهله دعوت کن.

۱. قمر: ۵۵.

آنها در ابتدا حاضر به مباهله شدند، اما بعداً جا زدند و از مباهله فرار کردند؛ یعنی دیدند که اگر مباهله کنند، نابود می‌شوند. آنجا حقانیت اهل‌بیت علیهم‌السلام را درک کردند و خیری در آنها نبود که مؤمن بشوند.

قرآن، توجه‌دهندهٔ جهانیان به حقایق هستی

خیلی‌ها عالم به حقایق هستند و از حقایق در حد خودشان خبر دارند، ولی کافر، مشرک و بی‌دین هستند. حالا چرا با وجود خبردار بودن، در حوزهٔ معنویت وارد نمی‌شوند؟ چون لیاقتشان را با وزر و وبال امور مادی، هوای نفس و شهوات بی در و پیکر ازبین برده و نابود کرده‌اند. شما در قرآن مجید می‌خوانید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾[1] این قرآن، توجه‌دهندهٔ جهانیان به حقایق عالم هستی است؛ یعنی حقایق توحید، نبوت، امامت، احکام، عمل صالح، اخلاق. «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» یعنی توجه‌دهنده، بیدارکننده و یادآوری‌کننده برای «عالمین».

نابودی شایستگی‌ها با پیروی از هوای نفس

اما آیا همهٔ عالمین توجه کردند؟ همهٔ عالمین توجه می‌کنند؟ قرآن می‌گوید: بله «لِلْعَالَمِينَ» هست، اما ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾[2] اگر کسی از بین شما انسان‌ها طالب، خواهان، عاشق و لایق باشد که در راه الهی قرار بگیرد؛ حال اگر کسی نخواهد، به‌خاطر اینکه لیاقتش را نابود کرده و خودش درهای فیوضات را به روی خودش بسته، هیچ‌چیزی گیر او نمی‌آید. اگر یک آدم کور، یک آدم بی‌دست یا یک آدم بی‌پا را کنار خزانه‌های مملو از جواهرات دنیا ببرند، آدم کور جواهرات را نمی‌بیند، آدم بی‌دست قدرت برداشتن ندارد و آدم بی‌پا هم قدرت حرکت برای رفتن در خزانه را ندارد.

۱. یوسف: ۱۰۴.
۲. تکویر: ۲۸.

بلای عظیمِ محرومیت از فیوضات الهی

افرادی هم که خودشان لیاقتشان را با تراکم گناهان، مخصوصاً گناهان اخلاقی و به‌ویژه کبر، مثل ابلیس ازدست داده‌اند، به بلای عظیمی گرفتار شده‌اند. چرا ابلیس همه‌چیزش را از دست داد؟ او با اینکه همه‌چیز داشت، ﴿أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ﴾[1] کبرش باعث شد که از کافرین شود. مفسرین بزرگ می‌گویند که این «كَانَ» به‌معنی «صار» است؛ او کافر نبود، بلکه کافر شد. این یعنی او لیاقتش را از دست داد و آن استعداد معنویت‌پذیری را با همین شمشیر کبر کُشت. اگر با این شمشیر به خودش حمله نکرده بود، او هم برای ابد جزء فرشتگان قرار داشت و در هر حریم ملکوت زندگی می‌کرد؛ اما لیاقتش را از دست داد. این بلای عظیمی است که انسان شایستگی خودش را در برابر فیوضات الهیه از دست بدهد.

دعوت رسول اکرمﷺ از نصارای نجران

خیلی جالب است! ما در آیهٔ مباهله داریم که خداوند به رسول اکرمﷺ فرمود: ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ﴾[2] نصارای نجران را دعوت کن و به آنها بگو: «أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» شما همهٔ فرزندانتان، تمام خانم‌ها و تمام مردانتان را با خودتان بیاورید. اینها جمعیت عظیمی می‌شدند! جالب آیه این است که خود «أَبْناء» جمع است و «بنی» و «ابن» مفرد هستند. «أَبْناء» یعنی همهٔ فرزندان؛ «نِساء» جمع است، یعنی همهٔ زنان؛ «أَنْفُسَ» هم جمع است، یعنی همهٔ مردان. حالا نکتهٔ مهم آیه این است: «أَبْناء» خودش جمع است، اما به ضمیر جمع «نا» هم اضافه شده است. این «نا» ضمیر جمع است، خود «أَبْناء» هم که جمع است، به ضمیر جمع اضافه شده است. «نِساء» جمع است و به ضمیر جمع «نا» هم اضافه شده است. «أَنْفُسَ» جمع است و به ضمیر جمع «نا» اضافه شده است. اضافهٔ جمع به جمع، افادهٔ عام، یعنی کل می‌کند.

۱. بقره: ۳۴.
۲. آل‌عمران: ۶۱.

اهل‌بیت پیامبرﷺ به‌تنهایی، کل عالم هستی

وقتی نصارای نجران آمدند، پیغمبرﷺ صادقِ مصدّق است و راست گفته؛ آنها هم به پیغمبرﷺ نگفتند که چرا این‌گونه است و می‌دانستند این انسان اصلاً وجودش صدق است. طبق دلالت خدا، دو نفر را از بین تمام فرزندان و جوانان مدینه آورد که این دو نفر هم هنوز جوان نیستند، پنج‌ساله و شش‌ساله یا شش‌ساله و هفت‌ساله هستند. از همهٔ زنانی که وعدهٔ آوردن داده، فقط صدیقهٔ کبریﷺ را آوردند و از همهٔ مردانی که بنا بود بیاورند، فقط امیرالمؤمنینؑ آمدند. به‌نظر شما، خدا نمی‌خواهد بگوید که حسن و حسینؑ، کل جوانان عالم هستند؟ خدا نمی‌خواهد بگوید که زهراﷺ به‌تنهایی کل زنان عالم است؟ آیا نمی‌خواهد بگوید که امیرالمؤمنینؑ به‌تنهایی کل مردان عالم است؟ اگر خدا نمی‌خواهد این را بگوید، پس آیه چه می‌گوید؟! ما این نمونه‌ها را داریم و نمونه‌های دیگر هم داریم.

مصادیق «وٰالِدَیهِ» در سورهٔ احقاف

بنابراین کلمهٔ **«انسان»** در سورهٔ احقاف، یعنی کل انسان‌ها؛ یعنی ابی‌عبدالله‌ؑ به‌تنهایی همه است؛ یعنی ابی‌عبدالله‌ؑ به‌تنهایی همهٔ ارواح مطهره، همهٔ انسانیت، اخلاق، کرامت، ارزش‌ها و کمالات است که چند هم علت دارد. ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾[1] منظور از این **«وٰالِدَیهِ»** با توجه به اینکه **«انسان»** در آیه، ابی‌عبدالله‌ؑ است و به تنهایی همهٔ انسان‌هاست، **«والِدَیهِ»** هم یعنی امیرالمؤمنینؑ و صدیقهٔ کبریﷺ.

انتقال صفات آباواجداد از طریق ژن

شما اگر در علوم روز هم به بحث وراثت و حرف‌های دانشمندان دراین زمینه مراجعه کنید، گفتار پیغمبرﷺ جلوتر از همهٔ دانشمندان است. روزی حضرت در مسجد نشسته بودند که

۱. أحقاف: ۱۵.

مرد و زن سپیدپوستی با چهره‌های خوب وارد مسجد شدند و بچه‌ای در بغل داشتند که سیاه حبشی بود. اینها خدمت پیغمبرﷺ آمدند، مرد به پیغمبرﷺ گفت: یا رسول‌الله! من مسلمان و من متدین هستم، همسرم هم مسلمان و اهل دین است و به او اطمینان کامل دارم؛ اما این بچهٔ ما که به‌دنیا آمده، سیاه حبشی است! این چیست؟! پیغمبر اکرمﷺ معجزه کردند و فرمودند: «**العِرْقَ دَسَّاسٌ**». کلمهٔ «**عِرق**» به زبان امروز، ژن می‌شود و «**دَسَّاسٌ**» یعنی انتقال‌دهنده. «**عِرق**» صفات آباواجداد را به بعدی‌ها انتقال می‌دهد. حضرت خیال این زن و شوهر را راحت کردند که آقا یا خانم سیاه‌چهره‌ای مثلاً در نسل پنجم شما هفتم بوده، این «**عِرق**» سیاهیِ آنها را از طریق ژن‌ها و نطفه‌ها انتقال داده و در بچهٔ شما آشکار شده است. نگران نباشید! این گفتار پیغمبرﷺ در ۱۵۰۰ سال قبلِ مدینه معجزه بود و نشان می‌داد که پیغمبرﷺ به این مسائل انسانی کاملاً آگاهی داشته‌اند.

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، پدر انسان

ایمان امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام

پدر این «**انسان**»، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است؛ اهل‌سنت هم نقل کرده‌اند که پیغمبرﷺ دربارهٔ ایشان می‌فرمایند: اگر ایمان علی‌علیه‌السلام را به جنس قابل‌کشیدن تبدیل کنند و در یک کفهٔ ترازو بگذارند، تمام آسمان‌ها و زمین را در کفهٔ دیگر بگذارند، ایمان علی‌علیه‌السلام سنگینی می‌کند.

عبادت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام

زین‌العابدین‌علیه‌السلام نیز دربارهٔ عبادت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به جابر فرمودند: چه کسی طاقت عبادت جدم علی را در این عالم دارد؟

اخلاق عاطفی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام

اخلاق عاطفی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام هم بی‌نظیر است!

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا

این شعر نیست، بلکه متن روایات است و شهریار به شعر درآورده است. وقتی او را در گلیم گذاشتند و از محراب به خانه آوردند، چشم که باز کردند، فرمودند: حسن جان، ابن‌ملجم کجاست؟ امام حسن‌علیه‌السلام گفتند: آقا او را گرفتند. حضرت فرمودند: سریع برو، مبادا مردم او را آزار بدهند! وقتی هم شیر و نان برای صبحانه‌اش آوردند(چون خون زیادی از بدن رفته و زخم خیلی کاری بود، دیگر طاقت ادامهٔ روزه داشتن آن روز را نداشتند)، فرمودند: حسن جان، ابن‌ملجم مسافر است و او هم روزه نیست، صبحانهٔ مرا بردار و به او بده.

انتقال خلقیات و کمالات از پدر به فرزند

همهٔ این خُلقیات به ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام انتقال پیدا کرد که من الآن نمونه زیاد دارم؛ مثلاً در روز عاشورا وقتی روی اسب نشسته بودند، دیگر کم‌کم بی‌طاقت شده بود، آدم شجاعی به عمرسعد گفت: من بروم و کارش را تمام کنم؟ عمرسعد هم گفت برو. آن مرد با شمشیر به‌سوی امام خیز برداشت، امام هم که روی زین نشسته بودند، ملاحظه کردند یکی برای کشتن ایشان می‌آید! دست به شمشیرشان بردند و آمادهٔ دفاع شدند. وقتی این مرد شجاع حمله کرد، امام حمله‌اش را رد کردند و با شمشیر زدند، یک پای دشمن قطع شد و دیگر نمی‌توانست سواری را ادامه بدهد. آن پایش را از رکاب خالی کرد و روی زمین افتاد. امام پیاده شدند، بالای سرش آمدند و گفتند: تو را به داخل خیمه‌ها ببرم و بگویم که پایت را دوا بگذارند؟ خدا را شکر که سروکار ما با اینهاست! این برای ماست، اما ائمه فرموده‌اند که در قیامت هم سروکار ما با شماست.

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی — که یک‌سر مهربونی دردسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت — دل لیلی از او شوریده‌تر بی

مرد گفت: نه حسین جان، مرا نبر! من برای فلان طایفه هستم و اقوام من در لشکر هستند، آنها را صدا بزن تا بیایند و مرا ببرند. امام جلوتر آمدند و اقوامش را صدا زدند که بیایند و او را ببرند.

این اخلاق طبق علوم روز، از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از طریق ژن به وجود نازنین ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام انتقال پیدا کرده است؛ ایمان، عمل، عقل، علم، فکر، عبادت، کرامت، شخصیت و کمالات علی‌علیه‌السلام به ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام منتقل شده است. البته به حضرت مجتبی‌علیه‌السلام و بعد هم به نُه

امام دیگر منتقل شده، اما حالا چون بحث ما دربارهٔ خود ابی‌عبدالله علیه السلام است، این را عرض می‌کنم؛ و الّا این انتقال و حرکت تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه داشته است.

صدیقهٔ کبری علیها السلام، مادر انسان

اشتیاق بهشت برای آمدن چهار زن

دربارهٔ مادر ابی‌عبدالله علیه السلام هم شیخ صدوق نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: بهشت مشتاق چهار زن است؛ درحالی‌که انسان‌های مؤمن مشتاق بهشت هستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا می‌گویند که بهشت مشتاق چهار زن است.

صیاد پی صید دویدن عَجبی نیست صید از پی صیاد دویدن مزه دارد.

عجب این نیست و تعجبی ندارد که مردم با ایمان، عمل و اخلاق به دنبال بهشت بدوند؛ عجب این است که بهشت به‌دنبال چهارتا زن بدود تا اینها را در بهشت بیاورد. این گفتار پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است: آسیه علیها السلام همسر فرعون، مریم علیها السلام مادر عیسی علیه السلام، خدیجه علیها السلام، حضرت در اینجا چیزی اضافه کردند که باید بگویم الله اکبر! حضرت فرمودند: «**وَ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ زَوْجَتِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ**» یعنی پروندهٔ حورالعین را برای من ببندید، خدیجه همسر من در دنیا و آخرت است. چهارمین خانمی هم که بهشت به‌دنبالش می‌دود، فاطمه علیها السلام سیدة نساءالعالمین است. شما ممکن است بگویی در قرآن آمده که مریم علیها السلام هم سیدة نساءالعالمین است. من پاسخ می‌دهم که مگر قرآن دربارهٔ امت پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرموده است: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾[1] شما بهترین امت هستید. وقتی افراد شما بهترین افراد کل امت‌ها هستند، پس فاطمهٔ زهرا علیها السلام هم در سیدة نساءالعالمینی‌اش فوق مریم علیها السلام است.

احسان ویژهٔ انسان به پدر و مادر

آنچه از کمالات و ارزش‌ها بوده، از این پدر و مادر به ابی‌عبدالله علیه السلام منتقل شده و او انسان کامل، جامع، اکمل، اجمع و اتم. ما اگر آیه را با آن نُه روایت نگاه کنیم، کلمهٔ «**انسان**» در

۱. آل‌عمران: ۱۱۰.

آیه به‌معنی ابی‌عبدالله علیه‌السلام است؛ یعنی کل انسان‌ها، ارزش‌ها و کمالات. «**وَ وَصَّینَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیهِ إِحْساناً**» حالا این انسان چه احسانی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و صدیقهٔ کبری علیهاالسلام کرده است؟ ابی‌عبدالله علیه‌السلام میلیاردها قلب را تا حالا متوجه خدا کرده، حادثهٔ او میلیاردها بی‌دین را دیندار کرده و میلیاردها گنهکار را توبه داده است. مگر ما در روایاتمان نداریم که فرزند شایسته هر کاری کند، خیرش به پدر و مادر هم می‌رسد. حالا ببینید که چقدر خیر از طرف ابی‌عبدالله علیه‌السلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و صدیقهٔ کبری علیهاالسلام رسیده است! هیچ فرزندی را در عالم سراغ دارید که احسانش به پدر و مادر، گسترده‌تر از ابی‌عبدالله علیه‌السلام باشد؟! ابی‌عبدالله علیه‌السلام چه محسنی بود! در کتاب «کامل‌الزیارات» است که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را می‌دیدند، حالا از بیرون می‌آمدند یا به خانهٔ ابی‌عبدالله می‌آمد یا حضرت به خانهٔ پدر می‌رفتند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گفتند: «**بِأبی اَنتَ و اُمّی**» حسین من، پدر و مادرم فدایت شود!

کلام آخر؛ جویم تو را قدم‌به‌قدم بین کشتگان

امروز خیلی اسم ابی‌عبدالله علیه‌السلام برده شد، بگذارید از زبان زینب علیهاالسلام هم اسمش را ببرم.

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را — امشب وداعِ هجرتِ فردا کنم تو را
جویم تو را قدم‌به‌قدم بین کشتگان — با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را
در حیرتم که از چه بجویم نشان تو — نی سر، نه پیراهن ز چه جویم تو را

حسین من، حسین من، حسین من!

برگیرمت ز خاک و ببوسم گلوی تو — خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را
ریزم به حلق تشنهٔ تو اشک چشم خویش — سیراب تا کِی گل حَمرا کنم تو را
ای آن‌که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای — اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را

داغ‌هایی که دیده، کم نبوده است؛ داغ قمربنی‌هاشم علیه‌السلام، داغ بقیهٔ بنی‌هاشم، داغ علی‌اکبر علیه‌السلام، داغ علی‌اصغر علیه‌السلام که خودش به پروردگار گفت: جانم سر این داغ سوخت!

خواهم که سیر بینمت امّا حسین من — کو صبر و طاقتی که تماشا کنم تو را

جلسه ششم

خسران جدایی از حضرت حق

در دنیا و آخرت

خسران قطع ارتباط با خداوند در دنیا و آخرت

بی‌نصیب ماندن از فیوضات الهی در دنیا

کلمهٔ «**خُسر**» به‌معنای برباددادن همهٔ سرمایه‌های وجودی است که این برباددادن در دنیا اتفاق می‌افتد و عذابش در آخرت رخ نشان می‌دهد. علت این خسران، جدایی از وجود مقدس حضرت حق است که منبع همهٔ کمالات، صفات، جلال و جمال و اسمای حُسناست. نشناختن حضرت حق، قطع رابطهٔ با او و جدا بودن از او، جز یک بدن و جان خشک، مثل درخت خشک، عقلی غیرفعال، فطرتی خاموش و وجدانی خواب، چیز دیگری برای انسان نمی‌گذارد. این تعبیر در قرآن است که می‌فرماید: یقیناً هیچ فیضی از فیوضات معنوی، نصیب انسان بدون پروردگار نمی‌شود.

هیزم خشک برای دوزخ

تعبیر قرآنی این است و با این وصف، انسان یک هیزم خشک است: ﴿فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً﴾[1] این هیزم خشک برای دوزخ است و جایگاه دیگری در قیامت برای این هیزم نیست.

مردهٔ متحرکی در دنیا

در دنیا نیز هیزم متحرکی است و به فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، «**كَالمَيِّتُ بَينَ الْأحياءِ**» مرده‌ای است که فعلاً دفن کردنی نیست. مردهٔ متحرکی که هیچ‌چیز ندارد! او یک دهان

۱. جن: ۱۵.

برای خوردن، برای رفع خستگی هم یک خواب و برای سیر کردن خودش هم به‌دنبال دنیاست؛ البته بدون اینکه مسائل الهی را رعایت کند. چون جدای از خدا زندگی می‌کند، هیچ فیضی نصیب او نمی‌شود.

تعبیر عجیب قرآن از غافلان روح و عقل و قلب

تنها در اندیشهٔ بهره‌وری مادی

قرآن تعبیر عجیبی دربارهٔ این‌گونه مردم دارد: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ﴾[1] آنهایی که به‌دنبال بهره‌وری مادی هستند، فقط به بدن می‌رسند؛ چون از روح، عقل و قلب غافل هستند. اینها با جدایی از خدا اصلاً نمی‌دانند که روحی الهی، همان ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾[2] دارند. اینها نمی‌دانند که چنین سرمایه‌ای دارند و از آن قلب ملکوتی که خانهٔ خداست، غافل هستند. اینها نمی‌دانند چنین خانه‌ای در کشور وجودشان است و از عقل غافل هستند؛ عقلی که امام ششم می‌فرمایند: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ». اینها یک عقل مادی، اندیشهٔ حیوانی و مغز ظاهری دارند. چنین انسان‌هایی کار دیگری غیر از بهره‌وری مادی از دستشان برنمی‌آید و این تَمَتع آنها تا لحظهٔ آخر عمرشان هم ادامه دارد(چون «يَتَمَتَّعُونَ» با فعل مضارع ذکر شده است).

نبودن خیر در کار بریدگان از خدا

خداوند در آیهٔ دیگری می‌فرماید: اگر من خیری در اینها می‌دیدم، درهای فیوضات دنیایی و آخرتی‌ام را به روی آنها باز می‌کردم؛ اما هیچ خیری در اینها نمی‌بینم، جز ظلمت و تاریکی. اگر این بریدگان از خدا، کار به‌ظاهر خوبی هم بکنند، ضلالت است؛ چون کار بدون خدا نور ندارد، تاریکی و ظلمت است. لذا در قرآن مجید است که هیچ عملی از اعمال آنها قبول نخواهد شد. این‌طور نیست که کل اعمال اینها شر باشد؛ عمل خیر هم دارند، کمک دارند، مدرسه و درمانگاه می‌سازند. بعضی از پولدارها این کار را در خارج از

۱. محمد: ۱۲.
۲. ص: ۷۲.

کشور می‌کنند و بعضی از بی‌دین‌های کشور خودمان هم این کارهای خیر را داشته‌اند؛ ولی عمل‌کننده‌ای که منهای خداست، روحش، وجودش، عقلش و عملش ضلالت است و قابل قبول کردن نیست. خدا تاریکی را نمی‌پذیرد. ناصرخسرو می‌گوید:

بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را

سود و منفعت انسان در گرو معرفت به پروردگار

ظلمت، نتیجهٔ حرکات منهای خدا

سود و منفعت انسان در وقتی است که انسان به خدا ربط داشته باشد، بندهٔ این درگاه باشد و به مالک‌الملوک و رب‌الارباب معرفت داشته باشد؛ اما اگر بریدهٔ از حق باشد، اصلاً سودی برای او متصور نیست. ممکن است که مردم بعضی از کارهای این بی‌دین‌ها را سود ببینند، ولی سود نیست و تنها ظلمت است. به این نکته دقت بفرمایید و همیشه یادمان باشد که تمام حرکات انسان منهای خدا ظلمت است؛ حتی اگر ذکر بگوید! مثلاً کسی که دین هم ندارد و در برخورد با کار شگفت‌آوری، به‌طور اتفاقی **«اللّه اکبر»** بگوید؛ مانند رقیب این گرگ آمریکا که در جمله‌ای به عربی گفت: **«انشاءالله»** و اسم خدا را گفت. همچنین زینب کبری علیها السلام در خیمه بودند، دیدند صدای تکبیر سنگینی از میدان می‌آید، پردهٔ خیمه را کنار زدند تا ببینند این جمعیت برای چه تکبیر می‌گویند، دیدند که سر ابی‌عبدالله علیه السلام بالای نیزه است و اینها برای این پیروزی تکبیر می‌گویند. آیا این تکبیر نور است؟! این **«اللّه اکبر»**، **«اللّه اکبر»** است یا ظلمت محض؟!

میل نور به رفعت، میل ظلمت به پستی

این ظلمت است! ولو اینکه اسم **«الله»** و کلمهٔ **«اکبر»** در این کلام است، عین تاریکی و ظلمت است. اگر نور باشد که به‌طرف بالا و ملکوت می‌رود: ﴿**يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**﴾.[1] اصلاً نور به رفعت در ذاتش میل دارد و میل ظلمت به پستی در ذاتش

۱. فاطر: ۱۰.

است، هرچه می‌خواهد باشد: ﴿كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ٱلسُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَا﴾.[1] اینها دقایقی است که هم از قرآن، هم از روایات و هم از دعاها استفاده می‌شود.

چند حکایت شنیدنی از جنگاوران احد

بیداری از خواب غفلت و شهادت در احد

خیلی وقت پیش خواندم که کسی در جنگ احد کشته شد. شهدای احد خیلی شهدای پرقیمتی بودند و در این شهیدان نیز، حضرت حمزه علیه السلام بود. عمروبن‌جموح یکی دیگر از شهدای احد بود که از بت‌پرستان ریشه‌دار بود، ولی بیدار شد؛ آن‌هم بیداری کامل و جامع. همسرش می‌خواست جنازهٔ شوهرش، بچه‌اش و برادرش را بار شتر کند و به مدینه ببرد که در بقیع دفن کند تا نزدیک باشد و هر روز بتواند سر قبر شهیدان برود. شتر تا مرز میدان جنگ می‌آمد، اما بعد از آن اصلاً قدم برنمی‌داشت و راه نمی‌رفت. این خانم که سه شهید داده بود، محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آقا، من می‌خواهم شهدایم را به بقیع ببرم، روی شتر بار هم کرده‌ام، شتر تا مرز میدان می‌آید، اما بقیه‌اش را نمی‌رود و می‌ایستد، زانو می‌زند و می‌نشیند. ببینید نور چه‌کار می‌کند! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: عمروبن‌جموح وقتی می‌خواست از مدینه به احد بیاید، آیا چیزی هم گفت؟ یک نفر گفت: بله آقا، همین‌طوری که سوار اسب بود و آمادهٔ حرکت که به جبهه بیاید، می‌گفت: «**أللّهم لَا تَرُدّنی إلی أهلی وَ ارْزُقْنِی الشَّهادة**» خدایا من می‌آیم، مرا برنگردان. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مادر، اینها را همین‌جا بگذار تا دفن بشوند؛ این جنازه‌ها به مدینه نمی‌آیند.

شخصیت بی‌نظیر مصعب‌بن‌عمیر

حمزه علیه السلام و عمرو بن‌جموح بین شهدای احد بودند و بالاتر از عمرو بن‌جموح، جوان ۲۸ ساله‌ای به‌نام مصعب‌بن‌عمیر بود که قبرش کنار قبر حضرت حمزه علیه السلام است. در کتاب

۱. توبه: ۴۰.

«اصول کافی»، باب ایمان آمده که روزی پیغمبرﷺ در مسجد نشسته بودند، مصعب آمد و رد شد. پیغمبرﷺ با متن جالبی که یک جمله‌اش این است، به این جوان ۲۸ ساله اشاره کردند و فرمودند: «**هٰذا رَجُلٌ**». «**رَجُل**» در اینجا به‌معنی مرد نیست، بلکه به‌معنی قدرت قابلیت و فاعلیت است که در او به اوج رسیده بود. این‌قدر مغز و روح این جوان برای خدا کار می‌کرد که حساب ندارد! پدر و مادرش بت‌پرست بودند و خودش جزء مهاجرین بود. عموی او که بت‌پرست بود، به مدینه آمد و به پیغمبرﷺ گفت: یا رسول‌الله! پدر و مادر مصعب همین یک پسر را دارند و از دوری او دق می‌کنند، اجازه بده که من او را ببرم. حضرت به مصعب فرمودند: نظر خودت چیست؟ آیا می‌خواهی در مدینه بمانی یا نزد پدر و مادرت بروی؟ گفت: یا رسول‌الله! نظر من نظر خداست، او چه می‌گوید؟ جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول‌الله! خدا می‌فرماید که مصعب از ماست، باید بماند و نباید پیش بت‌پرستان برود؛ چون به‌قول قرآن، خیری در آنها نبود که اگر می‌رفت، می‌توانست آنها را مسلمان کند! چنین شخصیت‌هایی در احد شهید شدند.

جنگ و کشته شدن به عشق گرفتن غنیمت

پس از اتمام جنگ، آمار شهدا را به پیغمبرﷺ گفتند که در بین آنها جوانی هم بود، اما پیغمبرﷺ فرمودند: این شهید نیست! گفتند: جنازه وسط میدان افتاده بود! حضرت فرمودند: او وقتی وارد میدان شد، چشمش به مَرکب باارزش و پُرقیمت یکی از دشمنان افتاد و به عشق غنیمت گرفتن آن مرکب هم حمله کرد. خودش کشته شد، اما در نیت بردن مرکب کشته شد. این نیت تاریک است و نمی‌شود که او شهید باشد. «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى**» پس هر عمل، اخلاق و انفاقِ منهای باور داشتن خدا، هرچه باشد، ظلمت است و ظلمت نیز میل به پستی دارد. نهایت پستیِ ظلمت هم دوزخ است.

قبولی عمل از سوی خداوند، کلید درِ بهشت

هر عمل انسان وابسته و مرتبط به خدا با نیت پاکش، نور است و نور میل به رفعت دارد. این نور می‌رود تا خودش را به قبولی پروردگار عالم برساند. وقتی وجود مقدس حق این

نور را قبول کرد، قبولی پروردگار، کلید می‌شود و هشت در بهشت را به روی چنین انسانی باز می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛[1] همچنین در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾[2] همهٔ کلیدها به دست اوست و باید مرا قبول کند، حرفم، قلمم، عملم و پولم را قبول کند تا با کلیدی که در اختیار اوست، هشت درِ بهشت را به روی من باز کرده و هفت درِ دوزخ را به روی من قفل کند.

مؤمنین، وارثان بهشت

ارث خداوند برای مرتبطین با او

اینهایی که هیچ ربطی به خدا ندارند، وارث ابلیس در تکبر و ابا کردن از عمل به دستور خدا هستند؛ اما عده‌ای وارث بهشت هستند: ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.[3] وقتی آیات اول سورهٔ مؤمنون نازل شد، خیلی جالب است که پیغمبرﷺ فرمودند: «**لَقَدْ أُنْزِلَ إِلَيَّ عَشْرُ آيات مَنْ أَقامَهُنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ**» ده آیه بر من نازل شد که هر کسی این ده آیه را در زندگی‌اش طلوع بدهد، به بهشت وارد می‌شود. قرآن نور است: ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾.[4] هر کس این نور را از مشرق وجود خودش طلوع بدهد، این کلید بهشت است.

خداوند در این سوره می‌گوید: «**الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ**» اینها وارث بهشت هستند. وقتی پدر یا مادری می‌میرد، می‌گویند بچه‌هایش وارث او هستند؛ چون ارتباط فرزندی و پدر و مادری دارند. آدم باید یک ربطی با این پدر و مادر داشته باشد که وارث بشود و بدون ارتباط که وارث نمی‌شود. غریبه وارث این پدر و مادر نمی‌شود و فرزندان آنها وارث هستند. چرا پروردگار در آیهٔ یازدهم سورهٔ مؤمنون می‌فرماید «**يَرِثُونَ**»؟ اینها چه ارتباطی با

۱. زمر: ۶۳.
۲. انعام: ۵۹.
۳. مؤمنون: ۱۱.
۴. نساء: ۱۷۴.

ملکوت دارند که وارث هستند؟ اینها ارتباط شدید با پروردگار دارند و از خدا ارث می‌برند، ارث آنها هم فردوس است.

بالاترین ظلم، شرک به پروردگار

اما آنهایی که در همهٔ شئون خود بی‌ربط به حق هستند، ولو بعضی از کارهایشان زیبایی ظاهری داشته باشد، در همهٔ شئون ظلمت است و چون ظلمت است، ظلمت هم به پستی، یعنی به جهنم میل دارد؛ چون در سورهٔ واقعه است که دوزخ کلاً تاریک است: ﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ﴾.[1] در روایت داریم که «**الظُّلمُ فِی الدُّنیَا هو الظُّلُماتُ في الآخِرَةِ**» و بالاترین ظلم هم، کفر، شرک و بی‌ربط بودن به پروردگار است.

دو کار ماندگاران در ظلمت دنیا

اینهایی که در ظلمت هستند، در این چند سالی که در دنیا هستند، دو کار در دنیا می‌کنند:

به‌دنبال لذت‌جویی و بهره‌وری مادی

«**وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ**» تا آخر عمرشان فقط به‌دنبال لذت‌جویی و بهره‌وری مادی هستند. اینجا که فعل فعلِ مضارع است، یعنی تا لحظهٔ مرگشان غرق این مسائل ظاهری هستند، چون در آن آیه عرض کردم که خدا می‌گوید: اگر خیری در آنها می‌دیدم، درهای فیوضات را باز می‌کردم؛ اما چون تا روز مردنشان خیری در اینها نمی‌بیند، می‌گوید: «**وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ**».

خوردن و شکم پر کردن

«**وَيَأْكُلُونَ**» کار دوم این افراد به‌شدت تاریک هم خوردن و شکم پر کردن است و دیگر کار سومی ندارند.

۱. واقعه: ۴۲-۴۳.

مرتبطین با خداوند در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام

اما آن‌که نور دارد، نه یک کار، نه دو کار و نه ده‌تا کار، حضرت در نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

وجودی سرشار از کلیدهای هدایت

«**وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى**» یک جنبهٔ وجودشان، این است که سراسر هستی‌شان از کلیدها سرشار است، نه اینکه یک کلید باشد. «**مَفَاتِيحِ**» جمع است، می‌گویند جمع از سه به بالاست و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا عدد معلوم نکرده‌اند. «**مَفَاتِيح**» چندتا کلید است؟ وجود اینها چندتا کلید است؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام عدد نداده‌اند؛ حتی پلک زدن، لقمه خوردن و حرکات اینها هم کلید است. چه کلیدی است؟ کلیدهای درهای هدایت است؛ یعنی اینها به‌گونه‌ای هستند که وجودشان کلیدهایی برای باز کردن درهای هدایت به روی خودشان، زن و بچه‌شان و مردم است.

قفل‌هایی برای بستن درهای گمراهی

«**وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى**» همچنین وجودشان قفل‌های زیادی برای بستن درهای گمراهی است که اگر بشود، همه نجات پیدا کنند؛ مگر کسی که پشت در و در تاریکی بماند و بگوید نمی‌خواهم بیرون بیایم.

زنگ بیداری ابی‌عبدالله علیه‌السلام در روز عاشورا

طبق کتاب‌ها، از روز دوم محرم تا روز عاشورا اقلاً پنجاه نفر از این ۷۲ نفر آمدند و با لشکر یزید صحبت کردند؛ اما نشد و غیر از سه‌نفر، همه پشت درهای گمراهی ماندند. از این سی‌هزار نفر، فقط سه‌نفر؛ یعنی از هر ده‌هزار نفر، یک نفر نجات پیدا کرد. یکی حربن‌یزید بود که نخواست پشت درهای گمراهی بماند، دو برادر هم به‌نام‌های ابوالحتوف بن‌حرث و سعدبن‌حرث بودند که اینها هم در لحظات آخر عمر ابی‌عبدالله علیه‌السلام از لشکر عمرسعد جدا شدند، با دشمنان جنگیدند و شهید شدند. این دو باورشان شد که امام بالای

سرشان بیاید، اما امام پیاده شدند، بالای سرشان آمدند و فرمودند: خدا هر دوی شما را مورد رحمت قرار بدهد. اینها نخواستند پشت درهای ظلمت بمانند و خیلی عجیب است که اینها وقتی بیدار شدند، حضرت نزدیک نیم‌ساعت بعد شهید شدند. بیداری‌شان هم با این زنگ بود و این چه زنگ عجیب و غریبی است که صدای خدا، انبیا و اولیا شنیده می‌شود: «هَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنْصُرُنی وَ هَلْ مِنْ مُعِین یُعِینُنی». اینکه می‌گویم صدای خدا از این زنگ شنیده می‌شود، قرآن را ببینید؛ عیسی‌بن‌مریم علیه‌السلام فریاد زد و به حواریون گفت: ﴿مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾.[1] خدا در قرآن می‌گوید: ﴿إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ﴾.[2]

روشنایی ابدیت با نور وجود ابی‌عبدالله علیه‌السلام

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾،[3] زندگی اینها صددرصد حیوانی است، «وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ». خسران برخاستهٔ از همین تاریکی است و به‌معنای بر باد دادن تمام سرمایه‌های وجودی است که پروردگار به‌صورت مجانی به انسان عنایت کرده و در مقابلش هم هیچ‌چیزی نخواسته است. تا توضیح بیشتر مسئله که به کلمهٔ انسان در آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف برسیم و ببینیم این نور دیگر چه نوری بوده است؟! بله مردم مؤمن نور هستند؛ اما این نور، نورِ خاص بوده که همان ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. چقدر این نور قوی بوده که زین‌العابدین علیه‌السلام در وقت دفن گفتند: «وَ أَمَّا الاخِرَةُ فَبِنُورِ وَجْهِكَ مُشْرِقَةٌ» آخرت یک جهان ابدی است که با نور شخصیت، عظمت و وجود تو روشن شد؛ یعنی ابدیت را روشن کردی، آن‌هم در آخرت.

کلام آخر؛ با برادر رفته بودم، بی‌برادر آمدم

دوستانم مطالب زیادی را پیش از من راجع‌به قمربنی‌هاشم علیه‌السلام بیان کردند. مسافری که سفرش طول کشیده(حالا قدیم‌ها با شتر و اسب، الآن هم با قطار، ماشین و هواپیما)، وقتی

۱. آل‌عمران: ۵۲.
۲. محمد: ۷.
۳. محمد: ۱۲.

نزدیک شهرش می‌شود و چراغ‌های شهر را در شب می‌بیند یا دیوارهای شهر را در روز می‌بیند، خیلی شاد می‌شود و می‌گوید: سفر و غربت ماندن تمام شد و الآن پیش پدر و مادرم، زن و بچه‌ام می‌روم. هر مسافری با دیدن آثار شهر خوشحال می‌شود، الّا اهل‌بیت علیهم‌السلام.

ام‌کلثوم علیهاالسلام در محمل بود و وقتی دیوارهای مدینه را از دور دید، صدا زد: «**مَدینَهَ جَدِّنا لاتَقْبَلینا**» مدینه، درِ دروازه‌هایت را باز نکن! مدینه، ما را راه نده!

با برادر رفته بودم، بی‌برادر آمـدم تاج بر سر رفته بودم، خاک بر سر آمدم

بنا شد که بیرون دروازه پیاده بشوند، بشیر داخل مدینه برود و به مردم خبر بدهد که قافلهٔ ابی‌عبدالله علیه‌السلام برگشته است. وقتی بشیر از دروازه وارد شد، هر کس او را دید و گفت چه خبر، گفت: به حرم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیا. آنهایی که خبردار شدند، به حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ریختند. بشیر گفت:

یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ بِهـا قُتِـلَ الْحُسَـیْنُ فَـأَدْمُعي مِـدْرارُ
اَلْجِسْـمُ مِنْـهُ بِکَـرْبَلاءَ مُضَـرَّجٌ وَالـرَّأْسُ مِنْـهُ عَلَـی الْقَنـاةِ یُـدارُ

مردم مدینه، دیگر این شهر جای زندگی نیست! مردم، حسین علیه‌السلام را کشتند و اشک من همین‌طور می‌ریزد. مردم، یک خبر دیگر به شما بدهم؛ سر ابی‌عبدالله علیه‌السلام را به نیزه زدند و شهر به شهر گرداندند...

جلسہ ہفتم

انسان جامع و کامل، شایستۂ مقام خلافت الٰہی

کتابی از ارزش‌ها و کمالات در وجود یک نفر

یک نفر به‌مثابهٔ همهٔ انسان‌ها

با چند آیهٔ قرآن ثابت شد که گاهی خداوند مهربان یک نفر را در یک آیه منظور دارد، ولی آن یک نفر همهٔ انسان‌هاست؛ یعنی وجودش کتابی است که ارزش‌ها و کمالاتِ پخش در وجود دیگران، در او جمع است. یکی از این آیات، آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف است. نُه روایتِ با سند در کتاب‌های مهم تفسیر آمده و بیان می‌کند که منظور از این آیه، حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام است و با کلمهٔ انسان از او یاد شده است. او یک نفر است، ولی همهٔ انسان‌ها با همهٔ کمالات و صفات نیک و ارزش‌هایشان در وجود مقدس او جمع است. البته از خود آیهٔ شریفه، هم از ضمایر آیه و هم از جملهٔ پایانی آیه، یعنی ﴿إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾[1] که همه مفرد آمده، استفاده کردیم که این انسان اول آیه، یک نفر است؛ ولی یک نفری که جمع همهٔ انسان‌هاست و کتاب وجودش هستی را در خود دارد.

ارتباط امام مبین با ظاهر و باطن عالم

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[2] به نقل از تفسیر علی‌بن‌ابراهیم قمی و «معانی‌الأخبار» شیخ صدوق، منظور از امام مبین در تأویل آیه، معصوم است.

۱. احقاف: ۱۵.
۲. یس: ۱۲.

«أَحْصَیْناه» یعنی آمار؛ آمار «کلَّ شَیءٍ» در وجود امام مبین است. امام مبین با ظاهر و باطن عالم ارتباط دارد و وصل است، همه را می‌داند و می‌بیند. صفات امام معصوم، جلوهٔ صفات پروردگار مهربان عالم است؛ اما ظاهر زندگی امام، رضای به قضای الهی بوده است: «إلهِی رِضًی بِقَضائِکَ». «قَضا» در این جمله به‌معنی فرمان‌ها و احکام پروردگار است. به آنچه در تمام زندگی‌ام برای من مقرر کرده‌ای و به مقررات تو در حق خودم خشنود هستم.

امام مبین در معرض امتحانات الهی

طبق روایات و آیات، چنین موجودی از جانب پروردگار به امامت همه، از زمان خودش تا قیامت انتخاب شده است. چرا به امامت، یعنی پیشرو، پیشوا، مقدّم، جلودار و جلوتر از همه انتخاب شده است؟ در سورهٔ بقره می‌خوانیم: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾[1] خداوند متعال ابراهیم را در معرض تمام امتحانات ایمانی، عملی، اخلاقی، مالی، انسانی و احوالات قرار داد و ابراهیم در این کلاس، از عهدهٔ قبولی همهٔ امتحانات به‌طور کامل و جامع برآمد. او در هیچ امتحانی کم نگذاشت و شانه خالی نکرد؛ آن‌هم یک امتحاناتی که اگر این امتحان از خیلی‌ها گرفته می‌شد، همان اول کار رفوزه بودند.

انتخاب امام مبین به امامت همهٔ عالمیان

داستان بعضی از امتحانات این مرد الهی را شنیده‌اید؛ وقتی تمام تکالیف و وظایف ارائه‌شدهٔ به او به‌طور کامل و جامع انجام گرفت و معلوم شد که او انسانی جامع و کامل است، به قول عرفای شیعه، انسان عین و عین انسان است و به‌تنهایی همه است، پروردگار عالم به او خطاب کرد: «إنِّی جاعِلُک لِلنّاسِ إماماً» من تو را پیشوای ناس، یعنی همهٔ عالمیان قرار دادم. این علت انتخاب یک شخص به امامت است.

۱. بقره: ۱۲۴.

حسن و حسین علیهما السلام، امامی برای گذشته و آینده

وجود مقدس ابی‌عبدالله علیه السلام طبق همین آیهٔ مورد بحث که هفت روز درباره‌اش صحبت شده، با توجه به مطالب عملی، اعتقادی، اخلاقی و حالی که در آیهٔ شریفه است(حدود ده مسئله، تکلیف و وظیفه)، امام تمام این تکالیف را به وجه احسن انجام داد. مسئلهٔ خیلی مهمی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودشان به مردم اعلام کردند و فرمودند: «**الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا**». امام مجتبی علیه السلام شاید در آن‌وقت پنج‌شش ساله بودند. این روایت برای آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و تقریباً برای وسطهای زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه است؛ هم ما این روایت را نقل کرده‌ایم و هم دیگران. البته عدهٔ کمی از آنها نقل نکرده‌اند و خیلی‌هایشان نقل کرده‌اند.

کاری به عبارت «**قاما اَوْ قَعَدا**» در روایت ندارم؛ شروع روایت با جملهٔ اسمیه است و با فعل ماضی یا مضارع نیست. شروع بعضی از آیات و روایات با فعل است؛ مثل این آیه که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً﴾؛[1] یا این آیه که می‌فرماید: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.[2] این دو آیه با فعل شروع شده، اما این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسم شروع شده و حضرت فرموده‌اند: «**الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا**». جملهٔ اسمیه در ادبیات عرب، هم دلالت بر ثبوت دارد و هم دلالت بر استمرار. ما خطاب پروردگار را به کل ملائکه در آیهٔ شریفهٔ سورهٔ بقره می‌بینیم که با جملهٔ اسمیه شروع شده است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛[3] «**جَاعِلٌ**» بر وزن فاعل و اسم است. معنی این جملهٔ اسمیه که به ملائکه خطاب شده، این است که خلافت برای او و نسل او ثابت است؛ چون «**جَاعِلٌ**» مثل فعل مضارعش، یعنی «**یجعل**» بر استمرار دلالت دارد و این خلافت تا قیامت در نسل او هست.

۱. إبراهیم: ۲۴.
۲. مجادله: ۱۱.
۳. بقره: ۳۰.

شرط رسیدن به مقام خلافت «مِنَ الله»

حالا مرد یا زنی این مقام را غنیمت می‌داند، نعمت خاص خدا می‌بیند، از جانب پروردگار ارزش می‌بیند، لیاقت و شایستگی نشان می‌دهد و این خلافت «مِنَ‌الله» را در حد استعداد و ظرفیت خودش تحقق می‌دهد؛ اما خیلی‌ها هم به‌سراغ شکم، شهوت، دنیا، صندلی، مقام، پول، ظلم، خیانت و مکر و حیله می‌روند، از آدمیت درمی‌آیند و ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾[1] می‌شوند. در نتیجه، کبوتر مقام خلافت از وجود آنها می‌پَرد و نمی‌ماند؛ حال آنهایی که در حد خودشان شایستگی نشان بدهند، خلیفةالله هستند.

دلایل قرآنی بر وجود ارزش‌های امامت در کودکی

روایت «**الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا**» با جملهٔ اسمیه شروع شده و این یعنی همین الآن(همان سنی که پیغمبر درباره‌شان فرمودند؛ حالا یا امام مجتبی پنج‌ساله و ابی‌عبدالله چهارساله بودند) تا روز قیامت، امام هستند. این دو الآن امام هستند و تا روز قیامت هم امام خواهند بود. این امامت هم در آنها ثبوت دارد. آیا همهٔ ارزش‌های امامت در یک کودک چهار و پنج ساله هست؟ یقیناً هست؛ به چه دلیل هست؟

الف) سخن گفتن عیسی علیه‌السلام در گهواره

به دلیل قرآن که پروردگار دربارهٔ حضرت مسیح علیه‌السلام به مریم علیهاالسلام می‌فرماید: وقتی یهودیان می‌آیند که با تو دربارهٔ بچهٔ داخل گهواره سخن بگویند؛ آن‌هم بچه‌ای که یکی دو ساعت است به‌دنیا آمده و هنوز بدنش گرم سفر از رحم به دنیاست؛ شما با یهودی‌ها حرف نزن و جوابشان را نده، به گهواره اشاره کن که هر مطلبی می‌خواهند و هست، بچهٔ در گهواره جواب می‌دهد.

۱. اعراف: ۱۷۹.

اعتراض یهودیان به حضرت مریم علیها السلام

یهود با ناراحتی به مریم علیها السلام گفتند: ﴿مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ﴾[1] پدرت آدم بدی نبود، «وَ مٰا كٰانَتْ أُمُّكِ بَغِيا» مادرت هم زنِ بدکاره‌ای نبود و پاک‌دامن بود. او دختر عمران بود و ما این خانواده را می‌شناسیم؛ آنها خوب و پاک بودند. تو شوهر نکرده‌ای، این بچه از کجاست؟ همان‌طور که پروردگار فرموده بود، به گهواره اشاره کرد؛ یهود برآشفتند و با شگفتی به مریم علیها السلام گفتند: ﴿كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيا﴾[2] چطور ما را به بچه‌ای راهنمایی می‌کنی که داخل گهواره است و تازه به‌دنیا آمده و می‌خواهی با او حرف بزنیم؟! مگر می‌شود! طبق قرآن مجید(این قرآن است و دیگر جای حرف و سخنی، شک و تردیدی نیست)، یک‌مرتبه صدایی از گهواره بلند شد و گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾.[3]

روح عبودیت در وجود کودکی تازه متولدشده

بچهٔ دوسه ساعت به‌دنیاآمده، عبودیت در او بود؛ روح عبودیت و حال عبودیت در او بود که «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» گفت؛ اگر روح عبودیت در او نبود که نمی‌گفت. او موجود را اعلام کرد؛ یعنی آن عبودیت مایه و سرمایه‌ای را اعلام کرد که بعداً در افعال ظهور می‌کند. مطلب پوچی اعلام نکرد، بلکه حقیقت را اعلام کرد و گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ» من عبدالله هستم و انجیل به من داده شده است، نه اینکه بعداً به من داده می‌شود. «آتَانِيَ» فعل ماضی است؛ یعنی پروردگار انجیل را در قلب او قرار داده بود.

اعلام نبوت در گهواره

«وَ جَعَلَنِي نَبِيا» و مرا پیغمبر قرار داده است. من همین الآن نبی هستم، ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً﴾[4] و وجود مرا بسیار پُرسود قرار داده است. کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که «مُبٰارَكاً» در این آیه یعنی چه؟ حضرت فرمودند: «نفّاعاً» با صیغهٔ مبالغه، یعنی بسیار سودمند.

۱. مریم: ۲۸.
۲. مریم: ۲۹.
۳. مریم: ۳۰.
۴. مریم: ۳۱.

سفارش‌های خداوند به حضرت عیسی علیه‌السلام

«وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» الآن سرپا نیستم و نمی‌توانم نماز بخوانم، ولی خدا مرا به نماز و زکات سفارش کرده است. قبلاً گفته‌ام که «وصیت» یعنی سخنی که خیر و صلاح انسان در آن سخن رعایت شده است. خدا مرا به نماز و زکات سفارش کرده است «مَا دُمْتُ حَيًّا» تا وقتی زنده‌ام؛ یعنی نماز نباید ازدست برود و باید به هر شکلی خواند.

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي﴾[1] بله مادر من شوهر نکرده و خدا به من سفارش نیکی به پدر و مادر نکرده است؛ چون من پدری ندارم. خدا به آنهایی که پدر و مادر دارند، می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾[2] به پدر و مادر خود نیکی کنید؛ اما مسیح علیه‌السلام در گهواره گفت: خدا به من سفارش کرده که به مادرم نیکی کنم.

این یک دلیل برای اثبات امامت امام مجتبی علیه‌السلام و ابی‌عبدالله علیه‌السلام در کودکی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا». جمله اسمیه است، هم دلالت بر ثبوت دارد که امامت در این دوتا ثابت است؛ بعداً نمی‌خواهند امام شوند و الآن امام هستند. این امامت استمرار هم دارد و تا قیامت امام هستند.

ب) عطای مقام نبوت به یحیی علیه‌السلام در کودکی

اما دلیل دیگر، در قرآن مجید است که پروردگار می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا». «حُكْم» در اینجا به‌معنی نبوت است. من مقام نبوت را به یحیی دادم، درحالی‌که یحیی بچهٔ کوچک و دوسه ساله بود. این شگفتی ندارد!

امام معصوم، معدن رحمت و خزانهٔ علم‌الله در زمین

امامان ما معادن الهی، معادن رحمت و خزانه‌های علم‌الله در زمین هستند، خلفای پروردگار در دنیا و شفعای از جانب پروردگار در قیامت هستند. برادران و خواهران، ابداً از کار خدا

۱. مریم: ۳۲.
۲. عنکبوت: ۸.

شگفت‌زده نشوید! او قدرت بی‌نهایت است و سرمایهٔ خزانهٔ او هم بی‌نهایت است، هرچه از خزائن خود خرج کند، یک مثقال هم کم نمی‌شود؛ چنان‌که در دعای افتتاح می‌خوانیم: «**لا تَنْقُصُ خَزآئِنُهُ**». چه تعجبی دارد؟!

شما در این عالم می‌بینید که بالاترین اشیای باارزش را در ظرف محدودی گذاشته است؛ ابریشم را در دهان یک کرم گذاشته، مگر کرم چقدر وزن و عمر دارد؟ یا عسل را در کارگاه وجود یک زنبور گذاشته است؛ تا حالا نه فوق ابریشم پیدا شده و نه فوق عسل در مواد غذایی پیدا شده است. قدرت حق، آن‌هم قدرت بی‌نهایت تعجب دارد؟! تعجب دارد که کرمی را انتخاب کند و کارخانهٔ تولید ابریشم بشود؟ یا حشره‌ای را انتخاب کند که از سر انگشت کوچک‌تر است و کارخانهٔ تولید عسل بشود؟ یا سنگ سختی را انتخاب کند و الماس را در دل آن سنگ قرار بدهد؟ یا سنگی را انتخاب کند و عقیق را در دل آن سنگ قرار بدهد؟ چه شگفتی دارد که نبوت را در وجود بچهٔ سه‌چهار ساله‌ای مثل یحیی علیه‌السلام قرار بدهد؟ یا در وجود عیسی علیه‌السلام که دوسه ساعت است به‌دنیا آمده، آن‌همه مقام قرار بدهد؟ یا در وجود حضرت مجتبی علیه‌السلام و ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام در کودکی، مقام امامت با همهٔ ارزش‌هایش را قرار بدهد؟ در کتب غیرشیعه است، من این روایت را دیده‌ام، حتی نوشته‌ام و کنار گذاشته‌ام؛ روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرت مجتبی علیه‌السلام را صدا زدند و نزدیک بیست سؤال بسیار مهم از امام مجتبی علیه‌السلام کردند. اگر این بیست سؤال را از هر کس دیگری می‌پرسید، جوابش را نداشت؛ ولی حضرت مجتبی علیه‌السلام به‌آرامی و خیلی روان جواب حدود بیست سؤال یا بیشتر را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام داد که این سؤالات جواب دیگری غیر از جواب‌هایی که امام مجتبی علیه‌السلام دادند، تا روز قیامت ندارد.

نجات انسان در گرو اطاعت محض از امام

با توجه به همهٔ این مسائلی که امروز شنیدید و با توجه به نُه روایتی که در کنار آیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف است و ائمهٔ ما می‌گویند این آیه مربوط به حضرت حسین علیه‌السلام است، همهٔ ضمائر آیه هم مفرد است، نشان می‌دهد که یک نفر در این آیه مورد بحث است. این انسان، یعنی ابی‌عبدالله علیه‌السلام که به‌تنهایی، همهٔ انسان‌ها، ارزش‌ها، کمالات و حقایق است؛

حالا که به‌قول پیغمبرﷺ، از چندسالگی امام بوده و این آیهٔ شریفه هم ده کمال برای او ذکر می‌کند، اگر کسی در امام بودن او شک کند، یقیناً بیمار است، قلبش قلب حیوان و عقلش خیلی کوچک است. حالا که امام است، واجب‌الاطاعة است؛ یعنی پیشرو، کاروان‌سالار، پیش‌قدم و به‌تعبیر قرآن، امام است: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾؛[1] ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾.[2] او امام است و ما انسان‌ها، چه مرد و چه زن، به هر مقامی از عقل و علم برسیم، باز هم مأموم هستیم. هر کس در کنار اینها ادعای امامت کند، کافر، مشرک و پلید است. همهٔ ما مأموم هستیم. مأمومِ اهل نجات، مأموم مطیع است؛ ولی کسی که ذاتاً مأموم است و مطیع نیست، اهل نجات هم نیست.

ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام، مصداق «انسان» در سورهٔ احقاف

حزن و اندوه زهراعلیهاالسلام در دوران بارداری

یک‌بار آیهٔ شریفهٔ سورهٔ احقاف را برای نورانی‌تر شدن مجلس قرائت کنم: «**وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيهِ إِحْساناً**»؛ انسان یعنی ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام که به‌تنهایی همه است و آمار «**كُلّ شيء**» در وجود اوست. «**حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً**» کل شش‌ماهی که در رحم مادر بود، مادر در رنج و مشقّت بود؛ شاید هم این مشقّت، مشقّت روحی بوده و کم‌وبیش خبردار شده بود که این مولودی چه آیندهٔ عجیب و غریبی دارد! نقل هم می‌کنند که وقتی صدیقهٔ کبریعلیهاالسلام حامله بود، گاهی به پیغمبرﷺ می‌گفت: مرا خیلی غصه، حزن و اندوه می‌گیرد.

مشقّت و زحمت در وضع حمل

«**وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً**» وقتی هم که به‌دنیا آمد، با مشقّت، رنج و زحمت بود. این مشقت و زحمت روحی هم آن‌وقتی بیشتر شد که وقتی بچه را لباس پوشاندند و به پیغمبرﷺ دادند،

۱. بقره: ۱۲۴.
۲. أنبیاء: ۷۳.

فاطمهٔ زهرا علیها السلام دید که به‌پهنای صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشک است! به پدرش گفت: بابا، وقتی بچه‌ای به‌دنیا می‌آید، خانواده خیلی خوشحال هستند. حضرت فرمودند: بله فاطمهٔ من؛ اما الآن جبرئیل به من خبر داد که سر این بچه‌ات را در سرزمینی از بدن جدا می‌کنند.

درخواست ابی‌عبدالله علیه السلام از خداوند

همهٔ ضمائر آیه مفرد است: «**وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتّٰى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَيَّ**». این دیگر چه مقامی است که ابی‌عبدالله علیه السلام به خدا می‌گوید که به من الهام عملی کن؛ یعنی قلب من را وادار کن و خودت به من توانمندی بده که هرچه نعمت به من و پدر و مادرم، علی و زهرا داده‌ای، شکرش را من به‌اجا بیاورم. این چه مقامی است؟ آن شکر چه شکری است؟ فکر نمی‌کنم که برسم تا اینها را برایتان توضیح بدهم.

«**وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي**» خدایا! من از تو درخواست می‌کنم نسل مرا آن‌گونه قرار بدهی که من برای علی و فاطمه بودم. «**إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ**»؛ «**تُبْتُ**» در اینجا به‌معنی توبهٔ از گناه نیست. اصلاً «**تابَ**» به‌معنی رجع است و «**تُبْتُ**» یعنی با همهٔ وجودم به تو رو کردم، «**وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ**» من از گروه تسلیم‌شدگان در برابر تو هستم.

کلام آخر؛ اهل‌بیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله در اسارت یزیدیان

عمری است دل دارد تمنای وصالت

دو سه کلمه هم با خدا حرف بزنیم، آدم را شست‌وشو می‌دهد، تصفیه و سبک می‌کند. واقعاً با خدا حرف زدن که آدم حرف قلب را به زبان بیاورد، گناهان را مثل برگ درخت می‌ریزد.

یا رب به سر السر ذات بی‌مثالت — روشن دلم گردان به اشراق جمالت
عمری است دل دارد تمنای وصالت — با یک نظر درد فراقم ساز درمان
نالَم به کویَت حالی از درد جدایی — گِریَم که شاید پرده از رخ برگشایی
تو افکنی بر من نگاه دل‌ربایی — من بنگرم آن حُسنِ کل با دیدهٔ جان

ما جز تو یا رب، یـاور و یـاری نـداریم با حضرتت حاجت بـه دیّـاری نـداریم

پس از تو جانِ برادر چه رنج‌ها که کشیدم

برادرانم پیش از من، سخن گفتن خواهر را با برادر بیان کردند و من هم همان را دنبال کنم:

پس از تو جانِ برادر چه رنج‌ها که کشیدم چه شهرها که نگشتم، چه کوچه‌ها که ندیدم

آخر سابقه نداشت که ناموس انبیا را این‌گونه به اسارت بکشند و در بازارها و کوچه‌ها در معرض تماشا قرار بدهند.

به سخت‌جانی خود این‌قـدر نبـود گمـانم که بی‌تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم
برون نمود در آن دم که شمر پیراهنـت را به تن ز پنجهٔ غم جامه هر زمان بِدَریدم
چو ماه چهارده دیدم سر تو را به سـر نـی هـلال‌وار ز بـار مصـیبت تـو خمیـدم
زدم به چوبهٔ مَحمل، سر آن زمان که سرِ نی به نوک نیزهٔ خونین، سرِ چو ماه تو دیدم
ز تازیانه و طعنهٔ سـنان و تازیانـهٔ دشـمن دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم

واقعاً این‌طور بود!

میان کوچه و بـازار شـام، پـای پیـاده سر از خجالت نامحرمان به جِیب کشیدم
شدم چو وارد بزم یزید به بازوی بسته هزارمرتبه مرگ خـود از خـدا طلبیـدم

چه سخت بود، وقتی دیدم که یزید چوب خیزرانش را برداشت!

خیزرانی که بر آن لب می‌زد نیشتر بر جگر زینب می‌زد

جلسه هشتم

دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام،

خسرانی آشکار

حقیقت معنایی خسارت

اهل خسارت در دنیا

هم از آیات تورات و انجیل که گاهی پیغمبر اکرمﷺ و گاهی ائمهعلیهم‌السلام آن آیات را برای ما نقل کرده‌اند و در روایاتمان هم کم نیست، هم از قرآن مجید و هم از روایات، صریحاً استفاده و دریافت می‌شود که چه مرد و چه زن در هر مقامی، اگر جدای از پروردگار، نبوت، ولایت، اهل‌بیتعلیهم‌السلام، قرآن، احکام الهی و اخلاق حسنه زندگی کنند، اهل خسارت هستند. خسارت یعنی چه؟ یعنی بربادرفتن تمام سرمایه‌هایی که خدا برای رسیدن به سعادت به انسان عنایت کرده است؛ سرمایهٔ عقل، فطرت، ایمان، نبوت انبیا و امامت امامان.

ضررهای اهل خسارت در قیامت

اگر این خسارت به لحظهٔ خروج انسان از دنیا وصل شود، به هیچ‌صورت، تا ابد قابل‌جبران، علاج و درمان نخواهد بود؛ یعنی تبعات، ضررها و زیان‌هایش می‌ماند. در قیامت، محرومیت از شفاعت، جنت و رضایت پروردگار برای اهل خسران، یقینی است و هیچ روزنهٔ نجاتی برای خسارت‌دیدگان نخواهد ماند. فرصتی نیست تا هر جمله‌ای که نقل می‌شود، آیه‌ای برای آن بخوانم یا روایتی ذکر کنم. این‌قدر این خسارت خطربار است که

امام چهارم، یعنی علم محض، مقام محض، توحید محض، عصمت محض، در «صحیفهٔ سجادیه» به پروردگار عالم عرض می‌کنند: «**و فَإِذَا كَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِی**» خدایا! به‌محض اینکه دیدی سرزمین عمر من، همین اوقات شب‌وروز، ساعات و دقایقم، می‌خواهد چراگاه شیطان بشود؛ هنوز نشده، ولی زمینه‌ای فراهم می‌شود که شیطان این اوقاتِ عمر مرا چراگاه خودش قرار بدهد، همان لحظه جانم را بگیر که حتی من در یک بند شیطان هم نیفتم!

بازگشت حر از پرتگاه خسارت به دو دلیل

آنهایی که قابلیت خودشان را به‌طور کامل ازدست نداده‌اند، پروردگار عالم لطفی به آنها می‌کند که متوجه وضع خطرناک خودشان بشوند. اینها موفق به توبه می‌شوند، آن‌هم به توبهٔ واقعی؛ مثل حربن‌یزید که در لبهٔ پرتگاه قطعی خسارت بود، ولی همهٔ قابلیت خودش را از دست نداده بود. شما ممکن است سؤال کنید که به چه دلیل همهٔ قابلیت‌ها را از دست نداده بود؟ به دو دلیل؛ این دو دلیل هم مربوط به شخص خودش است.

الف) ادب حر و اقتدای نماز به ابی‌عبدالله علیه‌السلام

روز دوم محرم در اولین برخوردش با ابی‌عبدالله علیه‌السلام، سخن آنها تا اذان ظهر طول کشید، تمام نشد و باید ادامه پیدا می‌کرد. امام به او فرمودند: وقت ظهر و اقامهٔ نماز است. امام و یارانشان بسیار به نماز اهمیت می‌دادند! کسی که به نماز اهمیت ندهد، شیعهٔ ابی‌عبدالله علیه‌السلام نیست. امام در عصر تاسوعا اعلام کردند و فرمودند: پروردگار می‌داند که من عاشق قرائت قرآن، استغفار و نماز هستم. امام به حر فرمودند: من نماز جماعت ظهر را با یاران خودم می‌خوانم و شما هم با یاران خودت بخوان؛ دوباره بعد از نماز بیا تا به صحبت ادامه بدهیم. این یک روزنهٔ باز قابلیت است؛ حر گفت: با بودن شما، من جلو بایستم و بگویم به من اقتدا کنید؟! این ادب حر به حضرت، همان روزنهٔ قابلیت است که بسته نشده بود.

بی‌ادبی قوم یهود در مقابل مائدهٔ الهی

از خـــدا جـــوییم توفیـــق ادب　　بی‌ادب محروم گشت از لطف رب
بی‌ادب، تنها نَه خود را داشـت بـد　　بلکـه آتـش در همـه آفـاق زد
مائـــده از آســـمان در می‌رســـید　　بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شـنید
در میان قـوم موسـی چنـد کَـس　　بی‌ادب گفتند کـو سـیر و عـدس

این مطلب در سورهٔ بقره است؛ در مقابل مائدهٔ الهی که بدون رنج و زحمت به آنها می‌رسید، بی‌ادبی کردند و به موسی علیه‌السلام گفتند: به پروردگار بگو که وقتی این مائدهٔ آسمانی را می‌فرستد، سیر و عدس هم قاتی آن بکند.

در میان قـوم موسـی چنـد کَـس　　بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس
مُنقطع شد خوان و نان از آسـمان　　ماند رنج زَرع و بیل و داس‌مان

خداوند به‌کل مائدهٔ آنها را برید و به موسی علیه‌السلام فرمود: اگر اینها پیاز و سیر و عدس می‌خواهند، بگو بیل و کلنگ بردارند و زمین را آماده کنند، بکارند و بخورند. دیگر به آنها محبت نشد!

فیوضات الهی به مقدار ادب انسان به پروردگار

این یک ادب حر یا یک روزنهٔ قابلیت بود. شما مردم، جوان‌ها، مردان، زنان، مقام‌داران و پیرمردها(نگویید سن ما گذشته و دیگر فایده‌ای ندارد؛ نه فایده‌ای دارد)، هر مقداری که به پروردگار ادب کنید، یعنی اطاعت کنید و به هر مقداری که به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمه علیهم‌السلام و قرآن ادب کنید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: به‌همان اندازه نیز فیوضات پروردگار به شما می‌رسد؛ اما اگر ادب نکنید، تمام درهای فیوضات بسته می‌شود و مثل بنی‌اسرائیل، شما می‌مانید و شکم، هیچ‌چیز دیگری برای شما نمی‌ماند.

ب) سکوت حر در برابر عتاب امام

اما ادب دوم حر که همین دوتا ادب او در روز دوم محرم، یک‌مرتبه در صبح عاشورا خورشیدوار از قلبش طلوع کرد و فهمید که در خسارت است. اگر مثل بقیه نفهمیده بود، او هم قاتل

ابی‌عبدالله علیه السلام می‌شد! بقیه نفهمیدند که کافر، مشرک و قاتل ماندند. ادب دوم حر این بود که وقتی صحبت طولانی شد و پیشنهادهای ابی‌عبدالله علیه السلام را قبول نکرد، حضرت به رسم عرب فرمودند: «**ثَکِلَتْکَ أمّک**» اگر مُرده بودی و مادر به عزای تو گریه می‌کرد، بهتر از این بود که الآن در این موقعیت باشی. گاهی مرگ سعادت است؛ یعنی وقتی آدم می‌میرد و از خطراتی که او را در آینده تهدید قطعی می‌کند، آزاد می‌شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: این مرگ هم هدیهٔ خدا به مؤمن است و رنج و ناراحتی نیست. درحقیقت، می‌خواهد خطری پیش بیاید که مرا بی‌دین می‌کند، خداوند مرگم را می‌رساند؛ چون خدا حیفش می‌آید که من بی‌دین بشوم، با آن مرگ به سعادت ابدی می‌رسم. همهٔ مرگ‌ها بد نیست، درد و رنج‌آور نیست؛ خیلی از مرگ‌ها شرف، کرامت، بزرگی و نعمت ویژهٔ پروردگار است.

نعمت ویژهٔ پروردگار به بندگان مؤمن

خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردگان بقیع

روایتی دیدم؛ شب بیست‌وهشتم صفر بود و همه شهر مدینه خواب بودند، فقط یکی دو نفر در خانهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار بودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمودند: زیر بغل مرا بگیرید و به قبرستان بقیع ببرید. قبرستان نزدیک منزلشان بود. این دو نفر زیر بغل حضرت را گرفتند و آرام‌آرام وارد قبرستان شدند. وقتی وارد قبرستان شدند، اولین حرفی که زدند، خطاب به تمام مرده‌ها گفتند: خوش‌به‌حالتان که پیش از من مُردید؛ زیرا بعد از درگذشتن من، فتنه‌ای در این شهر برپا می‌شود که هر کس در آن فتنه وارد بشود، در دنیا و آخرت نجات ندارد. پس بعضی از مرگ‌ها سعادت است، لطف پروردگار مهربان عالم به بنده‌اش و خوب است. حضرت به همهٔ مرده‌های بقیع فرمودند: خوش‌به‌حالتان که پیش از من مُردید؛ چون فردا به بعد، فتنه‌ای رخ می‌دهد.

سنگین‌ترین فتنهٔ عالم

این فتنه سنگین‌ترین فتنهٔ عالم بود که عده‌ای جمع شدند و جای امام را با مأموم عوض کردند. این جابه‌جایی ۱۵۰۰ سال طول کشید و یکی از ضررهایش هم تا حالا جبران

نشده است. آن‌کسی که خدا امام قرار داده بود و بقیه را مأموم، امام را در صف مأمومین آوردند و مأموم را جای امام بردند. خداوند می‌فرماید: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾.[1] سنگین‌تر از این آیه در سورهٔ ابراهیم است؛ آیهٔ خیلی سنگینی است! ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾[2] آیا این نان را به کفر تبدیل کردند؟! آیا سیب و گلابی و هندوانه را به کفر تبدیل کردند؟! این چه نعمتی است که قرآن می‌گوید تبدیل به کفر شد؟ این همین نعمت ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام است که مردم در این جابه‌جایی، نعمت را نسبت به خودشان تبدیل به کفر کردند؛ یعنی در کمال کفران نعمت قرار گرفتند.

سعادت ابدی حر و مزد توبهٔ او

حالا این دوتا ادب در روز عاشورا، چون هنوز کل لیاقت از بین نرفته بود، به او توجه داد که خسارت و ضرر ابدی می‌کنی! مقام هم داشت، زن و بچه هم داشت، پول هم داشت، صندلی هم داشت، فرماندهی هزار نفر را داشت؛ ولی دید که کل اینها الآن در زندگی‌اش دندان کرم‌خورده است و این را باید بکشد، خونریزی می‌شود تا خوب شود؛ لذا در همان موقعیت برگشت. او از همه‌چیز خود گذشت و به‌طرف ابی‌عبدالله علیه‌السلام آمد. شما دیگر می‌دانید که به سعادت ابدی رسید و در همان یکی دو ساعت اول از اولیا و اصفیای الهی شد. حالا چرا قبر حر در یک فرسخی کربلاست؟

این هم اندازه‌گیری پروردگار بوده که همهٔ شهدا در کنار ابی‌عبدالله علیه‌السلام دفن باشند و جنازهٔ حر در یک فرسخی آنجا دفن شود. بعد از اینکه حرم‌سازی شروع شد، برای حر هم جداگانه حرم ساخته شد و تا حالا حرم فوق‌العاده‌ای برای او ساخته شده است. شیعه برای حرم او میلیاردی خرج کرده که خدا به گنهکاران بگوید این مزد توبه در دنیاست. تائبی که ۱۵۰۰ سال است زائر دارد. خیلی‌ها توبه کرده و نجات هم پیدا کرده‌اند، اما زائر ندارند؛

۱. نساء: ۴۶.

۲. إبراهیم: ۲۸.

درحالی‌که این تائب، جای توبه‌اش و به‌خاطر کسی که توبه کرد و آن گذشت کامل او، توبهٔ بی‌نظیری بود.

بسته شدن راه نجات بر قلب مریض

اگر آدم لیاقتش را از دست نداده باشد، اگرچه به‌اندازهٔ روزنه‌ای باشد که نور فیض بتابد، توبه می‌کند و دیگر از خسارت مصون می‌ماند؛ اما اگر ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾،[1] قلب او مریض باشد، دیگر راه نجات ندارد. کلمهٔ «مَرَضٌ» در این آیه، «الف» و «لام» ندارد که این یعنی دلالت بر یک مرض نیست. کلمهٔ «مرض» طبق ادبیات عرب، کلمهٔ نکره است؛ یعنی کسی که قلبش دچار بدترین بیماری شده و این بیماری هم تمام درهای قلب را بسته است. به فرمودهٔ امام باقر علیه السلام، کل قلب را سیاه کرده و این دیگر راه نجات ندارد. کسی که «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» است، دیگر روی سعادت را نمی‌بیند.

اهل خسران در کلام وحی

یکی دو آیه هم برایتان قرائت کنم که کلمهٔ «خسارت» و «خسران» در آن آمده و پروردگار بیان می‌کند که علت و سبب این خسارت چه بوده بوده است. البته مفصّل آن از آیات و روایات استفاده می‌شود که جدا زیستن از خدا، نبوتِ پیغمبر، امامت امامان و عمل به قرآن، عوامل خسارت است.

سرنگونی در چاه خسارت

کوتاه‌ترین آیه در جزء آخر قرآن است که بعد از «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌فرماید: ﴿وَ الْعَصْرِ﴾[2] قسم به زمان و روزگار! توجه خیلی از مفسّرین به این معناست که این زمان، زمان طلوع نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله است. این طلوع می‌خواست سعادت همگانی را رقم بزند،

۱. بقره: ۱۰.
۲. عصر: ۱.

ولی آنهایی که قلبشان نمرده و تاریک نشده بود، سعادتشان با پیوستن به نبوت رقم خورد. ﴿إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَفِى خُسْرٍ﴾[1] انسان در چاه خسارت سرنگون است، بعد استثنا می‌کند و می‌گوید: مگر کسانی که چهار ویژگی داشته باشند.

خبر خداوند از بدترین خسارت‌دیدگان

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِٱلْأَخْسَرِينَ أَعْمَٰلًا﴾[2] حبیب من، به این مردم بگو: آیا شما را به کسانی خبر کنم که به خسارت شدید و بدترین خسارت دچار شده‌اند؟ ﴿ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾[3] و آنهایی که تمام کوشش آنها در دنیا بر باد رفت و نابود شد. البته میلیاردها دزدیدند و اختلاس کردند، کاخ‌ها برای خودشان ساختند و پول‌ها را بین افرادشان تقسیم کردند؛ ولی یک‌مرتبه مُردند، سنگینی گناهان آن پول‌ها برعهده‌شان باقی ماند و هیچ‌چیزی در دنیا برای آنها نماند. «وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» و به باطل خیال کردند کارهایی که کرده‌اند، خوب بوده است؛ یعنی این خسارت به عقلشان هم زد، نفهمیدند چگونه زندگی کنند و در آن تاریکیِ جهلِ خودشان فکر کردند که خوب زندگی می‌کنند.

عبادت ناخالص و بی‌ریشه، عامل خسران

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾[4] عده‌ای هستند که بی‌ریشه عبادت می‌کنند و عبادتشان خالص و خدایی نیست، ریشه ندارد. چطوری ریشه ندارد؟ به دو دلیل: «فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ» اگر پول حسابی گیرشان بیاید، در عبادتشان آرامش پیدا می‌کنند و می‌گویند که

۱. عصر: ۲.
۲. کهف: ۱۰۳.
۳. کهف: ۱۰۴.
۴. حج: ۱۱.

اینها نتیجهٔ عبادت‌هایمان است، درحالی‌که دروغ می‌گویند. «**وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ**» اما اگر بلایی به زندگی‌شان بزند، بیماری یا ضرر مالی یا مشکل دیگری پیش بیاید، «**اِنْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ**» با همهٔ وجود بی‌دین می‌شوند و می‌گویند که این عبادت‌ها هم به درد نخورد، این خداپرستی هم سودی نداشت، این دنبال اهل‌بیت علیهم‌السلام رفتن، دنبال امام حسین علیه‌السلام و جلساتش رفتن و گریه کردن هم به درد نخورد! اینها با همهٔ وجود بی‌دین می‌شوند.

حالا خدا در آخر آیه دربارهٔ این‌گونه مردم می‌فرماید: «**خَسِرَ اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَةَ**» اینها همهٔ سرمایه‌های وجودی‌شان را هم در دنیا باخته‌اند و هم در آخرت باخته‌اند. «**ذٰلِک هُوَ اَلْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ**» خسارت سنگینی که برای خود خسارت‌کننده هم روشن است و درک می‌کند چه خسارتی کرده است.

خسران آشکار در روز عاشورا

در کتاب‌ها داریم که عده‌ای(نه همه‌شان) وقتی عصر عاشورا تمام شد، هوا تاریک شد و میدان آرام گرفت، اهل‌بیت علیهم‌السلام در خیمه‌های نیمه‌سوخته‌شان بودند و لشکر هم در خیمه‌های آبادشان. دیگر جنگ و حمله‌ای نبود. در آن آرامش و تاریکی شب، عده‌ای از همین لشکر یزید دور هم نشسته بودند، چهره‌ها درهم بود و با ناراحتی به همدیگر می‌گفتند: می‌دانید که امروز به چه نقطه‌ای رسیدیم؟ «**خَسِرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةَ ذلِک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ**» دنیا و آخرتمان تباه شد و این همان خسران آشکار است که خود خسارت‌کننده هم آن را درک می‌کند و می‌فهمد. حالا چرا توبه نکردند؟ حالا که پشیمان شدند و فهمیدند، به همدیگر طعنه زدند و گفتند: «**خَسِرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةَ**»؛ وقت توبه که بود و خیلی از آنها هم پیر نبودند، سی‌چهل ساله بودند، پس چرا توبه نکردند؟

سعادت کامل در پرتو پیوند با ابی‌عبدالله علیه‌السلام

ابی‌عبدالله علیه‌السلام در روز عاشورا به آنها فرمودند: تا زمانی درِ توبه به روی کل شما باز است که خون گلوی من به زمین نریخته باشد؛ اما اگر گلوی مرا باز کنید و این خون با زمین

آمیخته شود، درِ توبه تا ابد به روی شما بسته است. به این خاطر، توبه نکردند و اگر توبه هم می‌کردند، چه فایده داشت! اگر می‌خواستند توبه کنند، باید این ۷۲ نفر را زنده کرده و آن آتش زدن خیمه‌ها را جبران می‌کردند؛ اما اینها دیگر می‌دانستند که راه توبه‌ای برایشان نیست و به‌طور کلی درهای الطاف، فیوضات و عنایات الهی بسته است.

برادرانم، خواهرانم، جوانان کشور! اگر سعادت کامل می‌خواهید، رابطه‌تان را با ابی‌عبدالله علیه‌السلام صددرصد کنید. رابطهٔ با ابی‌عبدالله علیه‌السلام طبق روایاتمان، یعنی دنبال کردن فرهنگ ابی‌عبدالله علیه‌السلام؛ این یعنی حسود، حریص، بخیل، شیطان‌پرست، بی‌نماز، بی‌زکات و بدون کمک به مردم نباشید. شما باید کریم، رحیم، بامحبت، دست‌به‌جیب و قلب صاف داشته باشید. این پیروی از ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. آدم در خیلی از جاها خسارت می‌کند که توبه دارد؛ ولی دشمنی و مخالفت با ابی‌عبدالله علیه‌السلام در روایاتمان هم داریم که توبه ندارد. خیلی مواظب باشید که همیشه با ابی‌عبدالله علیه‌السلام در ارتباط باشید، گریهٔ بر او را تا آخر عمر کم نکنید و این گریه را به زن و بچه‌ها و دوستانتان هم انتقال بدهید؛ چون امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: این گریه سبب رحمت، مغفرت و شفاعت است و سرمایهٔ خیلی بزرگی است.

کلام آخر؛ شب جمعه، شب گدایی و توسل

شب جمعه است، اول دست گدایی به‌طرف پروردگار برداریم و از او برای دل و قلبمان، محبت اولیائش و گریهٔ بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام را بخواهیم که این گدایی، افتخار دنیا و آخرت است. بعد هم، به وجود مقدس ابی‌عبدالله علیه‌السلام توسل می‌کنیم. از حالا پیداست که شب جمعه چقدر نورانی است!

«يَا إِلَهِي وَ رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلاَيَ، لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ، أَمْ لِطُولِ الْبَلاَءِ وَ مُدَّتِهِ فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ، وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلاَئِكَ، وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ» خدایا! می‌خواهی

مرا در قیامت به کجا ببری؟ هر جا می‌خواهی مرا ببری، من الآن اعلام رضایت می‌کنم؛ ولی مرا پیش آنهایی نبر که در به پهلوی زهراعلیها السلام زدند؛ پیش آنهایی نبر که فرق علیعلیه السلام را در محراب شکافتند؛ پیش آنهایی نبر که جلوی جنازهٔ امام حسنعلیه السلام را گرفتند و دستور تیرباران بدن را دادند؛ پیش آنهایی نبر که بین دو نهر آب و برابر چشم زن و بچه، سر ابی‌عبداللهعلیه السلام را جدا کردند؛ پیش آنهایی نبر که مقابل دخترها و بچه‌های کوچک، با چوب خیزران به لب و دندان ابی‌عبداللهعلیه السلام زدند.

«فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلاَيَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ، وَ هَبْنِي (يَا إِلَهِي) صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ، أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي عَفْوُكَ» همهٔ امید من به گذشت توست!

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلاَيَ أُقْسِمُ صَادِقاً، لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقاً، لَأَضِجَّنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْآمِلِينَ، وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ، وَ لَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ، وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ».

غیر از این خاکِ بلاکش، وطنی نیست تو را

حسین من!

غیر از این خاکِ بلاکش، وطنی نیست تو را
جز سنان و نی و خنجر، چمنی نیست تو را
گفتم از خاتم انگشت، تو را بشناسم
تو که انگشت نداری، یمنی نیست تو را
تو پس از قتل حسن گفتی که غارت‌زده‌ام
حال غارت شده‌ای، پیراهنی نیست تو را

استخوان‌های تنت مثل دلت نرم شده
جز من و مادرمان سینه‌زنی نیست تو را
بس که اسب از بدنت رد شده، چون خاک شدی
تا رسیدم به تو، دیدم بدنی نیست تو را
بوریا بود بهانه که بدن جمع شود
ورنه جز خاک بیابان، کفنی نیست تو را

جلسه نهم

حقیقت آدم مقدّم و آدم مؤخر در کلام وحی

چهار نعمت ویژهٔ پروردگار برای آدم

کلمهٔ «آدم» در عالم معنا، یعنی وجودی که لیاقت چهار نعمت ویژهٔ پروردگار را دارد:

نعمت خلافت

یک نعمت، نعمت خلافت است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1]. «جَاعِل» اسم فاعل است و وزنش معلوم است. چنان‌که در ادبیات عرب است، «جَاعِل» معنی مضارعش، «يَجْعَل» را می‌دهد؛ یعنی این جعل خلافت تداوم دارد و مخصوص یک نفر نیست. کلمهٔ «خَلِيفَةً» «الف» و «لام» ندارد و نکره است، شمول دارد و نشان نمی‌دهد که به یک نفر اختصاص داشته باشد.

نعمت معرفت

نعمت دوم، نعمت معرفت است؛ باز در قرآن است: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾.[2] معلم خدا، گیرنده هم آدم، نعمت پرداخت‌شده نیز علم و معرفت بود. ما در قرآن می‌بینیم که خدا به همه می‌فرماید: «لِتَعْلَمُ» برای اینکه همهٔ شما اهل معرفت بشوید، نه اینکه یک نفر معرفت بیاموزد. در قرآن می‌خوانیم: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[3] معلوم می‌شود که این معرفت هم یک نعمت عام و برای همه است.

۱. بقره: ۳۰.
۲. بقره: ۳۱.
۳. زمر: ۹.

نعمت هدایت

نعمت دیگر، نعمت هدایت است که این هم شمول دارد و همگانی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1] هدایت برای همهٔ شما می‌آید. شما می‌بینید که ضمایر آیه جمع است: «يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» که این «مَنْ» به‌دلیل جملهٔ بعدی‌اش، «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» معنی جمع دارد و معنای مفرد ندارد.

نعمت کرامت و ارزش‌ها

نعمت چهارم هم نعمت کرامت و ارزش‌هاست. هیچ ظرفی، حتی ظرف وجود ملائکه، گنجایش ارزش‌های مقررشده برای انسان را ندارد. امام هشتم از پدرانشان نقل می‌کنند تا مطلب را به پیغمبرﷺ می‌رسانند که فرموده‌اند: «فَإِنّ الْمؤمِنُ أفْضَل مِنْ مَلَکِ مُقَرّب» اصلاً بالاتر از انسان مؤمن نیست که جامع ارزش‌هاست، حتی از فرشتهٔ مقرب هم بالاتر است. این روایت را کتاب‌های معمولی نقل نکرده‌اند! روایت فوق‌العاده‌ای است و جای دقت، بحث، حرف و موشکافی دارد.

عنایت مقامات ویژه بعد از دمیده شدن روح

این مقامات چه وقتی به آدم داده شده است؟ وقتی روح در او دمیده شد. روح بر جسم مقدّم نبوده است. خدا اولین کسی را که آفرید، جسمش را آفرید و به او روح نداد. یک جسم شکل‌دار افتادهٔ روی زمین بود و فرشتگان هم نگاه می‌کردند که این جسم است؛ اینکه روح بعد از جسم عطا شده، در خود قرآن است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ﴾،[2] وقتی بدن او را متعادل، متناسب و آراسته خلق کردم، «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و در این بدن روح دمیدم،

۱. بقره: ۳۸.
۲. حجر: ۲۹.

«فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِينَ» بدن ارزشی ندارد که شما به آن سجده کنید، وقتی روح به این بدن دادم، سجده کنید. بعد از «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» دمیدن روح،«فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِينَ» شما سجده کنید.

دمیده شدن روح در بدن، پس از آفرینش جسم

من دقیق نمی‌دانم، شاید براساس همین آیه باشد که روح بعد از آفرینش جسم در جسم دمیده شده است. دلیل صدرالمتألهین شیرازی، فیلسوف کم‌نظیر شیعه و دلیل حکمای بعد از او، مثل ملاعبدالله زنوزی، صائن‌بن‌تُرکه(معروف به «ابن‌ترکه» که انسان بسیار فوق‌العاده‌ای در علم، دانش و حکمت بوده است)، حاج ملاهادی سبزواری، حکیم بزرگ قرن سیزدهم و نهایتاً علامهٔ طباطبایی در کتاب «المیزان»، دلیل این حکما و فلاسفهٔ پانصدسالهٔ اخیر بر اینکه روح بعد از اینکه جسم کامل شد، در جسم آفریده و نفخ شد، یعنی عطا شد، همین آیه باشد: «فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِينَ». مسئله تا اینجا معلوم است؟

تفاوت آدم اول و آدم دوم در آفرینش

آن موجود اول از نوع ما که در قرآن به‌عنوان آدم از او یاد شده، ایشان بعد از اینکه جسمش متعادل و متناسب شد(نمی‌دانم چه مدتی فقط جسم خالی بود)، روح در او دمیده شد؛ یعنی آدم قبل از جسم خودش، مایه و سرمایه‌ای نداشته، هیچ‌چیزی نداشته و تمام دارایی‌ها بعد از دمیده‌شدن روح است؛ مثل خلافت که یک دارایی است، مثل معرفت که مایهٔ عظیمی است، مثل هدایت که اتصال انسان به خداست، مثل کرامت و ارزش‌ها که همهٔ ارزش‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی در لغت کرامت جمع است. به این آدم، آدمِ اول نمی‌گوییم، این آدمِ دوم است؛ اینکه اول جسمش آفریده شد و بعد روح در او دمیده شد، بعد لیاقت پیدا کرد که این چهار نعمت به او داده شود، این آدم دوم است. پس آدم اول چه کسی بوده است؟ یعنی قبل از او و مقدم بر او هم آدمی بوده است؟ نظیر این بوده است؟

کیفیت اشراق حقایق و نعمت‌ها در آدم اول

اصلاً قابل‌مقایسه با این آدمِ دوم نیست؛ تمام حقایق و نعمت‌ها در آدم اول از اول به‌صورت نور در خلقت نوری او اشراق شد. آدم اول چند سال قبل از این آدم بود؟ دوهزار سال به سال‌هایی که هنوز عالم آفریده نشده بود. این نکات و دقایق در روایات ماست که شخصیت‌هایی مثل آقاجمال خوانساری در مقام تحلیل، کنکاش، جست‌وجو و حقیقت‌یابی در این‌گونه روایات برآمده‌اند. این روایت از روایات بسیار مشکل است! دوهزار سال به سال‌هایی که هنوز خلقت نبوده؛ یعنی سال‌هایی که هنوز شب و روز نداشته، هفته و ماه و سال نداشته و زمان آزاد از قیود بوده است. ما نمی‌دانیم که این دوهزار سال یعنی چه و چگونه می‌شود با این زمان اندازه‌گیری کرد! آدمِ اول دوهزار سال قبل به سال ملکوتی(نه به سال مادی و خلقت و آفرینش) بدون جسم آفریده شد و نور محض بود. حضرت هادی‌علیه‌السلام می‌فرمایند: «**خَلَقَكُمُ اللّهُ أنْوارا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ**» شما را نور خالص آفرید و گرداگرد عرش قرار داد.

خلقت نوری آدم اول، سال‌ها پیش از آفرینش

ما نه سال آن را می‌فهمیم، نه کیفیت این نور را می‌فهمیم، نه نمی‌دانیم که این عرش چیست و نه اینکه انوار چگونه گرداگرد عرش بوده‌اند! ما این را هم نمی‌فهمیم، ولی امام معصوم بیان کرده‌اند؛ امامی که علمش تجلی علم‌الله است. امام هادی‌علیه‌السلام اشاره‌ای به سال ندارند و دیگر روایات، سال آن را می‌گویند. خداوند دوهزار سال قبل از این خلقت و این آدم ابوالبشر، پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را به‌صورت نور آفرید. نور یعنی حقیقتی که «**ظَاهِرٌ لِنَفْسِهِ و مُظْهِرٌ لِغَيْرِهِ**» برای خودش روشن است و هر تاریکی را روشن می‌کند. وقتی روایات می‌گویند اینها خلقت نوری داشتند، امام هادی‌علیه‌السلام می‌فرمایند اینها خلقت نوری داشتند؛ یعنی پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به دوهزار سال قبل از این خلقت، آن‌هم دوهزار سالی که روز و شب و سال و هفته نداشته، اصلاً قید نداشته و نمی‌دانیم یعنی چه! نور ضد ظلمت است و خداوند پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را به کیفیت نور آفرید؛ یعنی همان وقتی که این نور را آفرید، خلافت،

معرفت، هدایت و کرامت هم با او بودند؛ چون جسم و بعد از آن، روح نبود که بعد این چهار نعمت را به او عنایت کند. این مسئله به هفدهم ربیع‌الاول و تولد از آمنه و عبدالله مربوط نبود و کاری هم به جسم نداشت؛ بلکه دوهزار سال پیش از آفرینش، به‌صورت نور آفریده شد.

حقیقت آدم مقدّم و آدم مؤخر در قرآن کریم

تعابیر خداوند در قرآن از ادوار خلقت جسم

همهٔ این حقایقی که در قرآن فرموده، آن زمان در این نور بود؛ پس او آدمِ اول می‌شود و حضرت آدم‌علیه‌السلام هم آدم دوم می‌شود. او آدم مقدّم می‌شود و این آدم هم آدم مؤخر می‌شود. آن آدم اول دوهزار سال قبل از آفرینش به‌شکل نور آفریده شد و همهٔ این نعمت‌ها به‌صورت کیفی و نوری به او داده شد؛ او در همه‌چیز مقدّم می‌شود. کتاب‌های خیلی مهمی این روایت را از فلاسفه، راویان، حکما و عرفا نقل کرده‌اند: «**كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ**» آدم هنوز خاک و آب بود و خدا این آب را هم با خاک مخلوط نکرده بود تا جسمش را خلق کند؛ بلکه فقط و فقط خدا بود. خدا به این مسئله علم داشت و می‌دانست آدمی که می‌خواهد خلق کند، فعلاً در خاک و آب است، بعداً که بنا شد او را خلق کند، این خاک را با آب به‌هم آمیخت و شکل جسم به این گل داد. اینها تعبیرات خدا مربوط به جسم در قرآن است و نشان‌دهندهٔ دوره به دوره است: ﴿مِّن طِينٍ لَّازِبٍ﴾؛[1] ﴿حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾؛[2] ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾[3] بعد از آن آدم، دیگر نوبت به خلقت از نطفه رسید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾[4] عاقبت اینها هم به خاک و آب برمی‌گردد.

۱. صافات: ۱۱.
۲. حجر: ۲۶.
۳. ص: ۷۱.
۴. إنسان: ۲.

همهٔ اینها مربوط به آدم بود، منهای نطفه داشتن. آدم مستقلاً از خاک و آب آفریده شد و قبل از او هم پدر و مادری در کار نبود. خیلی‌ها تلاش می‌کنند که بگویند این آدم، نسلی از آدم‌های کم‌عقل و حیوان‌طوریِ گذشته است؛ ولی قرآن رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ﴾[1] تعجب نکنید که عیسی بدون پدر آفریده شده است؛ من این آدم را از خاک آفریده‌ام. این آدم، آدم دوم می‌شود.

مقام نبوت آدم اول از همان خلقت نوری

اما آدم اول که خلقت نوری دارد و تمام این چهار نعمت، همان وقتی که نور به ارادت‌الله جلوه و طلوع کرد، در آن نور بود. لذا همه(عارف، حکیم، فیلسوف و نقل‌کنندگان روایات) این روایت را نقل کرده‌اند که فرمود: «**كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ**» آن‌وقتی که آدم اصلاً بین خاک و آب بود، یعنی نبود و بنا بود که آدمی از خاک و آب آفریده بشود، من آن‌وقت نبی بودم. نبی یعنی خبردهنده، رسول یعنی فرستاده‌شده. حضرت می‌فرمایند که من نبی بودم و همهٔ خبرها در همان وقتی که به‌صورت نور آفریده شدم، پیش من بود؛ خبر توحید، قیامت، انبیا، ائمه، انسان‌ها، غیب و شهود.

ناتوانی عقل در معرفت به شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

مگر می‌شود به این راحتی دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله حرف زد؟! می‌گویند پای عقل در اینجا لنگ است، اصلاً اینجا عقل پا ندارد که راه پیدا کند! اینجا عقل ابداً قدرت و توان ندارد! اینکه حضرت فرموده‌اند: یا علی، کسی غیر از خدا و تو من را نشناخت. البته آن‌وقت ائمه نبودند، و الّا هر امامی پیغمبر صلی الله علیه و آله را بعد از به‌وجود آمدنش و از زمانی می‌شناخت که خلقت نوری داشت: «**خَلَقَكُمُ اللّهُ أنْوارا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ**». واقعاً کسی پیغمبر صلی الله علیه و آله را غیر از خدا نشناخت و امیرالمؤمنین علیه السلام چه معرفتی داشته که او هم پیغمبر صلی الله علیه و آله را کاملاً می‌شناخت. از همان زمانی که گرداگرد عرش بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌شناختند.

۱. آل‌عمران: ۵۹.

ظرفیت والای رسول خدا صلی الله علیه و آله

آن‌وقت ظرفیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببینید؛ قرآن مجید اول دارد: «**بِسْمِ اللّه الرّحْمٰنِ الرّحِیم**». اول آن «**ب**» است، ولی آخر ندارد. فکر نکنید که آخر قرآن، «**سین**» است؛ آخر الفاظ، «**سین**» است و نه آخر معاد. تا امروز در این ۱۵۰۰ سال، چندهزار تفسیر یک‌جلدی، دوجلدی، پنج‌جلدی، ده‌جلدی، بیست‌جلدی، هشتادجلدی و همینطور جلد جلد برای قرآن تفسیر نوشته شده است؛ آن‌هم به دست عالمان بزرگ جهان اسلام. بعد از الآن هم می‌نویسند و تا قیامت برپا شود، باز هم تفسیر قرآن نوشته می‌شود که خیلی بهتر از تفاسیر الآن است. هرچه دانش جلو برود و گسترده‌تر بشود، تفسیر قرآن هم گسترده‌تر می‌شود. حالا گذشته از آیاتی(هفتصد آیه) که دانه‌دانه‌اش معجزه است.

وحدانیت، وقف حریم مقدس الله

خداوند در قرآن فرموده است: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾؛[1] الآن این مسئله ثابت شده، اما قبلاً برای مردم قابل‌درک نبود که اصلاً موجودِ تک در آفرینش وجود ندارد. احد و واحد یک نفر است که آن‌هم پروردگار است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.[2] وحدانیت وقف حریم مقدس اوست و بقیهٔ موجودات عالم، غیبی و شهودی، ارضی و سمائی، ملکی و ملکوتی، جفت آفریده شده‌اند؛ نر و ماده، مثبت و منفی و امثال این. این ۱۵۰۰ سال پیش در مکه که نه آب، نه گیاه و نه یک درخت بود و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند که یک نفر هم نبود که بتواند بنویسد و بخواند. اصلاً کسی به‌دنبال علم و درس نبود! در چنین شهری و در بین آن‌همه بی‌عقل، کافر، مشرک، بت‌پرست، شقی، تاریک و بدبخت، آیه نازل شود که ما از هر چیزی در این عالم جفت آفریده‌ایم؛ آیا این معجزه نیست؟

۱. ذاریات: ۴۹.
۲. إخلاص: ۱.

گردافشانی، معجزه‌ای در لقاح میوه‌ها

این معجزه نیست که بگوید: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ﴾[1] ما بخشی از لقاح میوه‌ها را رسیدن گردهٔ ماده به گردهٔ نر قرار دادیم که از همدیگر فاصله دارند. یک درخت در آن‌طرف باغ و یک درخت هم این‌طرف باغ است، ما به باد مأموریت دادیم که گرده‌های ماده را با خودش ببرد و قاتی گرده‌های نر کند تا میوه به‌وجود بیاید.

گردش دقیق و منظم منظومه‌های شمسی

قرآن از این‌گونه آیات هفتصدتا دارد؛ گردش کل ستارگان، خورشیدها، کواکب و گردش کل آنها با سحابی‌ها و کهکشان‌ها. یک گردش که نیست، هر منظومه یک گردش خصوصی برای خودش دارد، با همدیگر هم یک گردش دارند؛ یعنی خورشید و سیاره‌هایش، یک گردش با همدیگر دارند و با کهکشان هم یک گردش دیگر دارند. یک گردش کلی برای کهکشان، یک گردش برای خود منظومه است که با هم می‌چرخند و یک گردش هم برای زمین، مریخ، زهره و عطارد ویژهٔ خودشان است؛ یعنی سه‌تا گردش با همدیگر، آن‌هم گردشی که میلیاردها سال است در این فضا به‌هم نمی‌خورند و تصادف نمی‌کنند. چه کسی اینها را با این نظم آفریده که میلیاردها سال است منظومهٔ ما به منظومهٔ دیگر نمی‌خورد؟ کهکشان ما به کهکشان بعدی خود نمی‌خورد؟ آن‌هم گردش این‌قدر دقیق که منجمین می‌گویند: تحویل سال در ساعت یک و دوازده دقیقه و هشت ثانیه است و زمین به انتهای گردشش می‌رسد، سال تحویل می‌شود. چقدر منظم است؟

روان‌کاوی انسان در آیات الهی

اینها هفتصد آیه است؛ آیات مربوط به قیامتش، آیات مربوط به پروردگار که دوهزار آیه است، آیات مربوط به روان‌کاوی انسان که دانشمندان می‌گویند: هفت‌هزار دستگاه روانی دیگر در روان انسان مشغول کار است.

۱. حجر: ۲۲.

معانی بی‌مرز قرآن در قلب پیغمبرﷺ

این آیات از «ب» در «**بِسْمِ اللّه الرّحْمٰنِ الرّحِیم**» در سورهٔ حمد تا لفظ آخر، یعنی «**وَ النّاس**»، درست است که لفظاً محدود است، ولی از نظر معنا حدود ندارد. این قرآنی که حدود ندارد، قرآن می‌گوید که همه را در قلب پیغمبر جای دادم. این قلب چقدر گسترده است که این‌همه معانی بی‌مرز را در خودش جا داده است؟! دربارهٔ رسول خداﷺ و آدم اول چه بگویم؟! این شعر برای یک مرجع تقلید بسیار فوق‌العاده به نام مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی است که بیشتر شاگردهایش از اعلم مراجع شیعه شده‌اند. آیت‌الله‌العظمی میلانی، آیت‌الله‌العظمی خویی و آیت‌الله‌العظمی ایروانی از شاگردان او بودند. اصلاً کسانی که به درس این مرد رفته‌اند، آدم‌های عجیبی از آب درآمده‌اند. این شعر برای ایشان است:

ای خاک ره تو خطهٔ خاک — پاکی ز تو دیده عالَم پاک
ای بر سرت افسرِ لَعَمرک — وی زیبِ بَرَت قبای لولاک
یا اَعظَمَ صورةَ تَجَلّیٰ — فیها الله مَا أدَقّ مَعناک!
دامان جلالت ای شهنشاه — هرگز نَفُتد به دست ادراک
این بنده و مدح چون تو شاهی؟ — حاشاک از این مدیحه حاشاک
فرموده به شأنت ایزد پاک — لولاک لما خَلقتُ الاَفلاک

حرفم در این روز از نظر الفاظ و از نظر وقت تمام، اما این حرف تا قیامت تمامی ندارد؛ یعنی اگر کسی بخواهد کتاب وجود پیغمبرﷺ را بخواند که چه آیاتی از آیات آفاق، انفس و قرآن در این کتاب است، خواندنش تمام‌شدنی نیست؛ برای معنی کردنش که باید یک کرسی در قیامت بگذارند، خود حضرت بالای آن کرسی بروند و خودشان را برای اهل محشر با یک زمان ابدی معرفی کنند. امروز به این معنا پی بردید که پیغمبرﷺ غریب‌ترین و نشناخته‌ترین انسان در این عالم است.

کار انسان، گدایی به درگاه غنی مطلق

این حرف تمام شد، اما این دیگر مربوط به خودمان و حرف خودمان است؛ خدایا تو ما را فقیر آفریده‌ای: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾[1] ما گدا هستیم و خودمان خودبه‌خود هیچ‌چیزی نداریم. همین بدن ما هم برای خودمان نیست و تو عطا کرده‌ای؛ اصلاً ما هیچ‌چیز نداریم! اینکه برخی سینه‌سپر می‌کنند و می‌گویند علم من، کرسی من، ریاست من، صندلی من، زرنگی من، مال من، این جملات از دروغ‌های صددرصد جهان است. هیچ‌کس هیچ‌چیز ندارد!

کار گدا چیست؟ کار گدا، گدایی کردن است و کار دیگری ندارد؛ از چه کسی گدایی کند، بهتر است؟ از پروردگار؛ چون او غنی مطلق است و همه‌چیز پیش اوست. هر کس از او گدایی کند، می‌پردازد؛ اما اگر از غیر از او گدایی کند، ۹۹ درصد ناامیدش می‌کند و می‌گوید ندارم یا می‌گوید نمی‌توانم یا می‌گوید الآن نمی‌شود یا می‌گوید صبر کن یا می‌گوید ببینم چه می‌شود. این حرف‌ها در وجود مقدس حق نیست و می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾[2] مرا بخوانید، من هم می‌پردازم. واقعاً هم همین‌طور است، اما مهم این است که من با چه زبانی، با چه دلی و با چه عملی بخواهم! بین من و او نباید مانعی باشد تا صدایم را بشنود و بپردازد. از آنهایی نباشم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای کمیل می‌گویند(این بالاترین قسم به خداست): «**بِعِزَّتِکَ اَنْ لا یَحْجُبَ عَنْکَ دُعائی**»؛ فارسی خالص جمله این است: به عزتت قسم، روی خود را از من برنگردان! به عزتت قسم، طوری نباشد که به من محل نگذاری و بگویی تو را نمی‌خواهم، از صدایت بدم می‌آید!

کلام آخر؛ هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز — در آن سینه دلی وان دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست — دل افسرده غیر از آب و گل نیست

۱. فاطر: ۱۵.
۲. غافر: ۶۰.

کرامت کن درونی دردپرور | دلی در وی درون درد و برون درد
به سوزی ده کلامم را روایی | کز آن گرمی کند آتش گدایی
دلم را داغ عشقی بر جبین نِه | زبانم را بیانی آتشین ده
دلی افسرده دارم سخت بی‌نور | چراغی زو به غایت روشنی دور
بده گرمی دل افسرده‌ام را | فروزان کن چراغ مرده‌ام را
ندارد راه فکرم روشنایی | ز لطفت پرتویی دارم گدایی
به راه این امید پیچ‌درپیچ | مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ

ناامیدی ابی‌عبدالله علیه‌السلام پس از شهادت قمربنی‌هاشم علیه‌السلام

سر برادرت در اتاق روی دامنت بود، ظاهر بدن او سالم و زبان حرف زدن امام مجتبی علیه‌السلام باز بود، امام به‌راحتی توانستند وصیت کنند. وجود مقدست وارد قبر شد، بدن برادر را روی دست گرفت و در قبر قرار داد، بند کفن امام مجتبی علیه‌السلام را باز کردی و صورت روی خاک گذاشتی، بعد هم از شدت ناراحتی گفتی: غارت‌زده کسی نیست که مالش را برده‌اند، غارت‌زده من هستم که مرگ، برادری مثل تو را از من گرفت؛ اما وقتی بالای سر برادر دیگرت آمدی، سخنت صددرصد عوض شد! اولاً با بدنی روبه‌رو شدی که عمود آهنین سر را با سینه یکی کرده بود، با بدنی روبه‌رو شدی که دست نداشت، با بدنی روبه‌رو شدی که جای سالمی نداشت؛ به‌این‌خاطر، حرف‌هایت عوض شد و گفتی: «**أَلانَ إنکَسَرَ ظَهرِي وَ قَلَّت حِيلَتِي**»؛ به خدا این جملهٔ ابی‌عبدالله علیه‌السلام خیلی سنگین است! «**وَ انقَطَعَ رَجائِي**» عباس، دیگر امیدی برای من نماند.

تیر و کمان عشق را هر که ندیده | گو ببین پشت خمیدهٔ مرا، قد کشیدهٔ تو را

جلسه دهم

ارزش زیارت حضرت رضا علیه‌السلام

در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به گذشته و آینده

فاصلهٔ زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام با حضرت رضا علیه‌السلام بیش از صد سال است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام سه امام بعد از خودشان، یعنی امام مجتبی علیه‌السلام، حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام را دیده‌اند که زین‌العابدین علیه‌السلام در شب شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام دوساله بودند؛ دیگر امامان بعد از خودشان را با چشم سر ندیدند.

وجود مقدس ایشان طبق «نهج‌البلاغه» و روایات، به زمان گذشته تا اول آفرینش و به آینده تا اعماق قیامت آگاه بودند؛ کسی هم قبل و بعد از خودشان اعلام عمومی نکردند که «**سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی**» پیش از آنکه من دیگر در بین شما نباشم، هرچه دلتان می‌خواهد، از من بپرسید؛ همچنین روی منبر فرمودند: من به جاده‌های کل عوالم بالا و آسمان‌ها، آگاه‌تر از جاده‌های زمین شما هستم؛ یعنی آگاهی من نسبت به زمین شما یک نقطه است، ولی آگاهی من نسبت به کل عوالم هستی یک علم گسترده است. علم من به این زمین کامل است، ولی در مقابل علم من به عوالم بالا یک نقطه است و چیزی نیست. وقتی حضرت در آینهٔ این آگاهی نگاه می‌کردند و تا اعماق ابدیت و گذشته را می‌دیدند، امامان بعد از زین‌العابدین علیه‌السلام و تمام حوادث روزگارشان را هم می‌دیدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با این علم، دانایی و آگاهی فرموده‌اند: «**سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّی بِخُرَاسَانَ مَنْ زَارَهُ إِلَیْهَا عَارِفاً بِحَقِّهِ وَ حَرَّمَ اللّه جَسَدَهُ عَلَی النَّار**» معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار است و این یکی از معجزات ایشان است.

قدرت علمی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه

شما می‌دانید که امروز بخشی از برق کشورها توسط توربین‌های پایین سدهای پر آب تأمین می‌شود و این مسئلهٔ روشنی است. ظاهراً حضرت با ابن‌عباس در کنار آب خروشان فرات قدم می‌زدند، به ابن‌عباس فرمودند: اگر بخواهم از این آب روشنایی بگیرم، در توانم هست.

بر امت روزگارش افسوس چون گشت عقول جمله معکوس
دادند تو را ز دست یک‌بار گشتند به سامری گرفتار

اگر ظرفیت مردم زمانت از نظر عقلی و معرفتی ظرفیت قابل‌قبولی بود، معجزاتی از تو سر می‌زد که همه را شگفت‌زده و متحیر می‌کرد. این هم گوشه‌ای از آگاهی اوست که ۱۵۰۰ سال پیش با نگاه کردن به آب فرات، به ابن‌عباس گفتند؛ اگر بخواهم از این آب روشنایی بگیرم، می‌توانم.

تشریح عالمانهٔ مورچه

حضرت دو خطبه در نهج‌البلاغه دارند که خیلی خواندنی است و آدم را مات می‌کند! اگر کسی بخواهد درون مورچه را ببیند، حتماً باید آن بدن خیلی کوچک و کم‌وزن را خیلی ظریف بشکافد تا ببیند که چه‌چیزی در این ظرف قرار داده شده است؛ ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای از نهج‌البلاغه، این‌قدر عالمانه مورچه را تشریح کرده‌اند؛ بندهای بدنش، شاخک‌ها، دستگاه تنفس، دستگاه دافعه، دستگاه جاذبه و دستگاه هاضمه‌اش. این تشریح دنیا را متحیر می‌کند که چگونه بدون میکروسکوپ و ابزار علمی، آن‌هم ۱۵۰۰ سال پیش، تمام موجودیت مورچه را شرح داده‌اند؟! آیا ایشان با این علم، لیاقت امامت بر عالم را نداشتند؟!

حال که لیاقت داشت، پس چرا او را کنار زدید، خانه‌نشین کردید و به غربت کشیدید؟ چرا به جای اینکه این علم را دربارهٔ همه‌چیز در روزگار خودش پخش کند، کاری کردید که هر روز از خانه با یک بیل و کلنگ بیرون برود و برای خرج زندگی‌اش اجیر باغ‌دارهای مدینه شود؟ این دیگر چه غربتی است؟! همه می‌گویند که امام حسین علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام غریب هستند؛ اما اگر معنی غربت را بدانند، احدی از زمان آدم علیه‌السلام تا حالا، مثل علی علیه‌السلام غریب نبوده است.

رنگ‌آمیزی شگفت‌انگیز پرهای طاووس

حضرت خطبهٔ دیگری هم دارند که دربارهٔ طاووس است. شما به پرنده‌شناسان امروز بگو که نه داخل بدن طاووس، نه شکل طاووس و نه قدرت طاووس، بلکه فقط رنگ‌آمیزی پرهای طاووس را برای تو توضیح بدهند. امیرالمؤمنین علیه السلام رنگ‌های ساده و ترکیبی پر طاووس را به‌گونه‌ای در این خطبه توضیح داده که انگار خودشان خالق طاووس بوده‌اند.

نحوهٔ شکل‌گیری نظام هستی

دیگر به خطبهٔ اول اشاره نمی‌کنم که شروع آفرینش تا شکل‌گیری این نظام هستی را روی منبر مسجد کوفه توضیح داده‌اند؛ چگونه جهان شکل گرفت؟ چگونه ابتدای این جهان به تعبیر خودشان و قرآن، «دخان» و به تعبیر اروپایی‌ها، گاز سدیم بود؟ این گاز زمان به زمان جلو آمد تا به‌صورت شیری زده شد که در مَشک است و بعد به‌شکل خمیر درآمد. کل آسمان‌ها، ستارگان و زمین را با این فواصل دقیق، با آن خمیر خلق کرد. این چه قدرت علمی است؟

بی‌خبری شیعه از فرهنگ امیرالمؤمنین علیه السلام

شما یقین بدانید، چون من این را دنبال کرده‌ام و وقتی در لندن بودم، به دیدن آسمان‌نمای لندن هم رفتم که از شروع خلقت تا الآن آفرینش را نشان می‌دهد. بیشتر از هزار صندلی و یک گنبد خیلی مهمِ بدون ستون داشت، کل چراغ‌ها را خاموش کردند که آدم حتی کنار دستی‌اش را هم نمی‌دید. فیلم شروع جهان را از گاز سدیم تا برپا شدن همهٔ این جهان نشان دادند. من این مطلب را به رئیس دانشگاه «گریگوریان» ایتالیا گفتم: آنچه به نام «لاپلاس»، «کپرنیک» و دیگر دانشمندان خودتان ثبت کردید، انصاف نبود! شما به خودتان زحمت ندادید که به قرآن و نهج‌البلاغهٔ ما نگاه کنید و ببینند که امیرالمؤمنین علیه السلام مسئلهٔ خلقت را قبل از دانشمندان شما بدون کم و زیاد توضیح داده‌اند. البته ما هم بی‌انصاف هستیم که من بالای هفتاد سال دارم، شما هم چهل، پنجاه، شصت و بیست سال دارید؛ آیا تا حالا نهج‌البلاغه را یک‌بار نوبر کرده‌ایم که بخوانیم؟ آیا همین

خطبهٔ اول، خلقت مورچه و آفرینش طاووس را خوانده‌ایم؟! ما شیعه هستیم، اما از فرهنگ امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌خبر هستیم و نمی‌دانیم امام ما چه بوده است!

ارزش زیارت حضرت رضا علیه السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

با این گستردگی آگاهی که عرض کردم و از نهج‌البلاغه هم خیلی صریح، نه به‌طور کنایه، استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام از جهان قبل از خودشان، یعنی از گذشته تا زمانی که خدا می‌خواست خلقت را شروع کند، آگاهی داشتند؛ همچنین از آینده هم تا اعماق ابدیت آگاهی داشتند. این تعجب ندارد اگر بفرمایند: «**سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّی بِخُرَاسَانَ**» چون خودشان می‌گویند که علم مثل سیل از من جاری است. آینده و گذشته در مشت علی است. پاره‌ای از تن من در آینده در سرزمینی به نام خراسان دفن می‌شود. «**مَنْ زَارَهُ إِلَیْهَا عَارِفاً بِحَقِّهِ**» کسی که او را زیارت کند، درصورتی که معرفت به حق او داشته باشد، «**وَ حَرَّمَ اللّه جَسَدَهُ عَلَی النَّار**» خدا بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند. خدا حرام می‌کند؛ خیلی نکته است! خدا فتوای حرمت این بدن را بر آتش جهنم می‌دهد. این خیلی حرف است! امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌گویند که من فتوا می‌دهم یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا حضرت صدیقه علیها السلام یا پدرش موسی‌بن‌جعفر علیه السلام فتوا می‌دهند؛ بلکه اینجا مسئلهٔ خدا مطرح است و می‌فرمایند: «**وَ حَرَّمَ اللّه جَسَدَهُ عَلَی النَّار**».

شناخت حق حضرت رضا علیه السلام

حق حضرت رضا علیه السلام چیست که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: هر کس او را «**عَارِفاً بِحَقِّهِ**» زیارت کند، خدا بدنش را به آتش جهنم حرام می‌کند. این حق چیست؟ همین که بدانند ایشان نفر هشتم از ائمه است، این شناخت حق است؟ یقیناً نه! این شناخت حق نیست، شمردن که شناخت نیست! به بچه‌مدرسه‌ای‌ها هم دوازده امام و اسم‌هایشان را یاد می‌دهند و آنها هم می‌شمارند؛ این شناخت حق نیست. بچه‌ها را به مشهد می‌برند و می‌گویند که این قبر امام ماست، بچه هم می‌فهمد که قبر امام ماست؛ ولی این شناخت حق نیست. پس شناخت حق چیست؟

فریب مردم توسط گروهی ظاهرالصلاح

یک گروه ظاهرالصلاح که تودهٔ مردم خیلی خوب به حرف آنها گوش می‌دادند و می‌گفتند اینها آدم‌های مطمئنی هستند، اهل نماز و روزه هستند، متدین و شیعه هستند و حرف آنها را باور می‌کردند. آنهایی که خیلی تیزبین و دقیق بودند و قلب نورانی داشتند، گول نمی‌خوردند؛ ولی گول‌خور در جامعه همیشه زیاد بوده است. این گروه به سرپرستی یک نفر که از همه‌شان ظاهرالصلاح‌تر بود، بعد از شهادت موسی‌بن‌جعفر علیه السلام، در شیعه اعلام کردند که امامت به موسی‌بن‌جعفر علیه السلام ختم شد و دیگر امامی بعد از او وجود ندارد. خیلی از مردم هم باور کردند که به اینها واقفیه می‌گویند. جنایتشان کم بود؟! اینها با ظاهرالصلاح بودن خودشان، این مطلب را به مردم القا کردند و جامعه را از امام هشتم، حضرت جواد، حضرت هادی، حضرت عسکری و امام دوازدهم علیهم السلام محروم کردند و خیانت و ظلم بزرگی مرتکب شدند.

حقیقت معنایی «عَارِفاً بِحَقِّهِ»

«عَارِفاً بِحَقِّهِ» یعنی یقین داشته باش که حضرت رضا علیه السلام امام واجب‌الاطاعة است. فقط هم این یقین کافی نیست! اینکه حضرت واجب‌الاطاعة است، من از نظر عملی هم باید در حد خودم مأموم امام هشتم بشوم. چیزی که در قلب بماند و از اعمال من ظهور نکند، آن‌هم بی ارزش است. اگر عمل خوب داشته باشم و ایمان او را بدرقه نکند، آن‌هم بی‌ارزش است. ما باید به قرآن آگاه باشیم یا به قول امیرالمؤمنین علیه السلام، حداقل روزی ده آیهٔ قرآن را بخوانیم و بفهمیم. الآن هم ترجمهٔ قرآن خیلی هست و مردم حداقل می‌توانند قرآن را بفهمند. شما از اول سورهٔ بقره تا **«مِنَ الْجِنّة وَالنّاس»** را نگاه کنید و از امروز به بعد هم دقت کنید، در نود درصد آیات قرآن، هر کجا کلمهٔ ایمان، یعنی مایه‌های پاک قلبی آمده، پشت‌سر آن هم عمل صالح ذکر شده است: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾[1]؛

۱. بقره: ۲۵.

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾[1]؛ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ﴾[2]

در سوره‌های بین سورهٔ بقره تا «**مِنَ الْجِنّة وَالنّاس**» از این نوع آیه خیلی هست؛ یعنی مواظب باشید که گنج اعتقادات در زندان دل شما حبس نشود. این گنج باید تجارتی بشود؛ در چشم شما برای ندیدن نامحرم، در گوش شما برای نشنیدن غیبت و تهمت و سخنان باطل، در زبان شما برای نگفتن کلام باطل، در شکم شما برای نخوردن حرام، در غریزهٔ جنسی شما برای زنا و غیرزنا، همچنین در قدم‌ها و دست‌های شما باید ظهور داشته باشد. اگر این گنج در قلب بماند، آدم اهل نجات نمی‌شود؛ چون آن گنج اسیر و حبس، قدرتی ندارد! اما آن گنجی که ظهور کرده و زندگی، اقتصاد، سیاست، اخلاق و حرکاتت را روشن کند، این خیلی مؤثر است. لذا اگر شما روایات را ببینید، وقتی سخن پیغمبرﷺ و ائمهٔ طاهرینعليهم‌السلام به مؤمن می‌رسد و عظمت مؤمن را بیان می‌کنند، انسان از عظمت مؤمن شگفت‌زده می‌شود.

روایتی بی‌نظیر از عظمت مؤمن

من یک روایتش را برایتان بگویم که از وجود مبارک امام عسکریعليه‌السلام نقل شده و خیلی روایت مهمی است! امام عسکریعليه‌السلام می‌فرمایند: اگر فردای قیامت، ۱۲۴هزار پیغمبر و ما امامان در یک صف نشسته باشیم و مؤمنی از جلوی ما رد بشود، کل ۱۲۴هزار پیغمبر و ما دوازده‌تا به احترامش از جا بلند می‌شویم. این مؤمن است! موسیعليه‌السلام به پروردگار گفت: خیلی دوست دارم که تو را حس کنم، کجا می‌شود تو را حس کرد؟ خدا فرمود: کنار بستر مؤمن بیمار برو، من آنجا هستم؛ «**أنَا جَلِيسُ الشّاكِرين وَ أنِيسُ الذّاكِرين**». موسی، اگر کنار بستر مؤمن بیمار دعا کنی، یقین کن که من دعایت را مستجاب می‌کنم.

۱. عصر: ۳.
۲. بینه: ۷.

حرمت مؤمن در قرآن کریم

پروردگار خیلی برای مؤمن احترام قائل است؛ شما در قرآن مجید ببینید، این امر واجب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾[1] حبیب من، خودت را با کسانی نگهدار که شبانه‌روز در مدار بندگی من هستند، اصلاً از اینها جدا نشو و فاصله نگیر. این قرآن است! یکی از آیات قرآن را که دربارهٔ مؤمن و قیامت مردم مؤمن است، برایتان می‌خوانم: ﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾[2] این مؤمن است! کسی که امامت حضرت رضا علیه السلام را قبول دارد و ایمانش را در حرکات، اعمال، رفتار و کسب‌وکارش ظهور می‌دهد، او هم جزء همین آیه است: «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ».

تعریف ایمان در نظر امام رضا علیه السلام

این عرفان به حق، یعنی کنار حضرت رضا علیه السلام مثل واقفیه توقف نکن و نایست؛ فقط به این قناعت نکن که ایشان هشتمین امام است، خوب هم هست که آدم به زیارتش برود و ثواب دارد. به این قناعت نکن! حضرت را پیشوای واجب‌الاطاعة بدان و به فرمودهٔ خودشان که مرحوم صدوق در کتاب «عیون اخبارالرضا» نقل می‌کند(کتاب مفصّلی است و کل آن به حضرت رضا مربوط است)، حضرت رضا علیه السلام ایمان را این‌گونه ترجمه کرده‌اند:

گره ایمان با قلب

«اَلْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ». در روایات دیگر داریم که ایمان، یعنی ایمان به خدا، انبیا، ائمه، قرآن و قیامت. «اَلْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ» حقیقتی است که با دل گره می‌خورد. آیا همین کافی و تمام است؟ نه!

۱. کهف: ۲۸.
۲. بینه: ۸.

اقرار به زبان

«**وَ الاِقرارُ بِاللِسانِ**» ایمان اقرار به زبان است؛ یعنی آن گنج پنهان را با کلید زبان دربیاور و بگو: «**أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ**»؛ به رسالت پیغمبرﷺ هم همان ایمان قلبی را به زبان بیاور و اقرار کن، انگار که در خدمت پیغمبر حاضر هستی: «**وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه**»؛ سپس بگو: «**و أَشْهَدُ ان أنّ الْأَئِمَة حُجَجُ اللّه**» امامان حجت‌های خدا در زمین هستند؛ و اینکه: «**أَشْهَدُ أنّ الْقُرآنَ حَقٌ وَالْمَعٰادَ حَقٌ**». این اقرار به زبان بود.

عمل با اعضا و جوارح

«**وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ**» ایمان عمل کردن با چشم، گوش، زبان، دست، شکم، قدم و غریزه است. این بیان خود حضرت رضاعليه‌السلام است و ایشان ایمان را این‌گونه معنی کرده‌اند. حالا من این ایمان را در دلم زندانی کنم، زبان، اعضا و جوارحم را به این ایمان وصل نکنم، آیا من مؤمن هستم یا دین را در دلم به اسارت گرفته‌ام؟ کدام‌یک است؟ یک‌بار دیگر روایت حضرت را بشنوید، خیلی روایت مهمی است: «**اَلْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ الاِقرارُ بِاللِسانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ**». «**عَارِفاً بِحَقِّهِ**» یعنی او را امام واجب‌الاطاعة بدانم، این واجب‌الاطاعة بودن را در دل اسیر نکنم و به دنیای عمل بیاورم؛ یعنی آن مقداری که وظیفه‌ام است، مسائل امام هشتم را عمل کنم. این عرفان به حق در همه‌چیز است.

قطعه‌ای عبرت‌آموز از امام رضاعليه‌السلام

یک قطعه از امام هشتم برای شما بگویم تا فاصلهٔ آنهایی که اصلاً با امام و اطاعت از امام کاری ندارند و بدبخت دنیا و آخرت هستند، برایتان روشن می‌شود. امام کیست؟ عملش چیست؟ مطالبش چیست؟ حرفش چیست؟ امام چه نوع شیعه‌ای می‌خواهد؟ حضرت کارمندشان را صدا زدند و فرمودند: کیسه‌ای پول برای من بیاور. آن قدیم‌ها برای پول کیسه می‌دوختند؛ چون اسکناس نبود و پول‌های نقره و طلا، البته بیشتر نقره بود. کارمند داخل اتاق رفت و کیسهٔ دربسته‌ای آورد. امام درِ کیسه را باز کردند، کل کیسه را خالی

کرده و فرمودند: این باید صد دینار باشد، گفت: بله آقا! من این را از بازار گرفته‌ام، دربسته هم گرفته‌ام. وقتی امام پول‌ها را ریختند، یک‌خرده پول‌ها را با دستشان به‌هم زدند. یک پول قلابی در این صد دینار درآمد؛ پولی که شکل نقره بود، اما واقعاً نقره نبود و فلز بی‌ارزشی بود. ببینید چه‌چیزی به ما یاد می‌دهند، حالا این بخش اقتصاد است! حضرت فرمودند: یک چکش بیاور. خدمتکار به داخل اتاق رفت و یک چکش آورد. امام این پول قلابی را داخل حیاط روی سنگ گذاشتند و با چکش کاملاً خرد کردند، پول قلابی کج‌وکوله کردند و در چاه انداختند(همیشه چاه در حیاط‌های قدیم بود). خدمتکار گفت: آقا، چرا این کار را کردید؟ این پول هم در همان کیسهٔ دربسته بود، وقتی به بازار می‌رفتم که جنس بخرم، همین را به فروشنده می‌دادم. حضرت فرمودند: خانوادهٔ ما این‌طوری با مردم معامله نمی‌کنیم! آن‌که صد دینار به من جنس می‌دهد، اگر این کیسه را به او بدهی، ۹۹ دینار می‌شود؛ چون یک دینار قلابی در آن بوده و جنسی که به من داده، صد دینار بوده است. من به‌خاطر این پول قلابی، یک دینار به او بدهکار می‌شوم.

بردگی و بندگی مردم در روزگار کنونی به پول

از اوضاع زمان چه بگویم؟ از بردگی و بندگی مردم نسبت به پول چه بگویم که پول در زمان ما، چراغ ایمان، چراغ انصاف، چراغ مروت و جوانمردی خیلی‌ها را خاموش کرده است. پول یک طوفان شده و انسان در این طوفان، چنان بی‌عقل، بی‌انصاف و بی‌وجدان می‌شود که مال ملتی را میلیاردی می‌دزدد و هیچ‌چیزی هم نمی‌شود، بعد هم می‌گوید که اگر گیر افتادم، به زندان می‌رویم و وکیل می‌گیریم، بالاخره یک‌طوری کم‌وزیادش کرده و درست می‌کنیم، یک‌خرده‌اش را پس می‌گیرند و یک‌خرده‌اش را اقرار نمی‌کنیم.

شما به دادگستریِ همهٔ شهرها مراجعه کنید و از این قاضی‌ها و رئیس‌های دادگستری بپرسید که آیا پرونده‌ای دربارهٔ مار، عقرب، الاغ، قاطر، شتر، اسب، رتیل، شیر و پلنگ هم داریم؟ می‌گویند: نه نداریم! بگو: پس این پرونده‌هایی که در این قفسه‌ها جا نمی‌گیرد، برای کیست؟ می‌گویند: برای این جنس دوپا و آدمیزاد است. آن‌وقت امام می‌فرمایند: مؤمن در آن روزگار، یعنی همین روزگار خودمان، مانند گوسفندی است که محاصره‌اش کنند و پشم‌هایش را زنده‌زنده بِکَنَند. این‌قدر زندگی مؤمن سخت و زجرآور می‌شود.

محبت ویژهٔ حضرت رضا علیه السلام به زوار

«عَارِفاً بِحَقِّهِ» در عبارت «سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّی بِخُرَاسَانَ مَنْ زَارَهُ إِلَیْهَا عَارِفاً بِحَقِّهِ» معنی شد که یعنی چه؛ اکنون ادامهٔ روایت: «وَ حَرَّمَ اللّه جَسَدَهُ عَلَی النَّار».

در نیشابور و دهات‌های اطراف پخش شد که حضرت رضا علیه السلام می‌خواهند به این شهر بیایند. پیرمرد کشاورزی از چهار فرسخی این شهر با کوله‌باری بر روی کول خود، به عشق زیارت حضرت رضا علیه السلام پیاده حرکت کرد. بندهٔ خدا هم مرکب نداشت و هم پول نداشت. چه‌وقتی به نیشابور رسید؟ چهار فرسخ را با خستگی، راه رفتن و استراحت کردن آمد، یک‌ساعت به صبح مانده بود که به نیشابور رسید. با خودش گفت: من با این گردوخاکی که روی سر و صورت، بدن و لباسم نشسته(چون همهٔ جاده‌ها خاکی بود)، این‌گونه پیش امام هشتم بروم؟ اینکه بی‌تربیتی است! در روایاتمان داریم که اگر می‌خواهید به زیارت بروید، اول غسل کنید.

شست‌وشویی کن و آن‌گه به خرابات خرام — تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده
غسل در اشک زدم که‌اهل طریقت گویند — پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾[1] خدا پرونده را تمام کرد؛ اگر پاک هستی، جزء پاکان هستی، «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» و اگر آلودهٔ عملی، اخلاقی و مالی هستی، مال ناپاکان هستی. اصلاً خدا این پرونده را بسته است؛ خیلی از مردم اینها را نمی‌دانند.

حالا این پیرمرد که باطن خیلی خوبی داشت، گفت: بی‌ادبی است که این‌طوری پیش حضرت رضا علیه السلام بروم. آن‌وقت‌ها حمام‌ها یک سربینه داشت و قفسه و اینها هم نداشت. هر کس بقچهٔ لباسش را با خودش می‌آورد و داخل لباس می‌گذاشت، لُنگ خود را برمی‌داشت و به داخل حمام می‌رفت، تمیز می‌شد و بیرون می‌آمد. حمامی هم دیگر کم‌کم به سربینه می‌آمد و می‌نشست. پیرمرد داخل حمام آمد. هیچ‌کس نبود، یک ظرف برداشت، یک‌خرده آب گرم روی خودش ریخت و گردوغبارها را پاک کرد، دید یک‌نفر هم

۱. نور: ۲۶.

گوشه‌ای از حمام با یک دنیا ادب نشسته است؛ پیش خودش گفت: خوب است از او خواهش کنم که یک کیسه به من بکشد. جلو آمد، سلام کرد و گفت: آقا اگر کار نداری، من اینجا به قصدی آمده‌ام، یک کیسه به من بکش. حضرت فرمودند: جلوی من بنشین. اینکه مدام می‌گوییم امام رئوف، یعنی همین! حضرت شروع به کیسه کشیدن پیرمرد کرد، انگار یک کارگر حمام است.

افراد کم‌کم نزدیک اذان به حمام آمدند. امام چندروز است که به نیشابور آمده و بیشتر مردم او را دیده‌اند؛ با خود می‌گفتند: این امام ماست که کیسه می‌کشد؟! هر کس می‌آمد، محترمانه و باادب به حضرت سلام می‌کرد؛ پیرمرد یکّه خورد و گفت: یعنی چه! این کیست؟ مگر این دلاک نیست؟ این یک کارگر بیرون و آدم معمولی نیست! حمام یک‌خرده شلوغ شد، یواش از یکی پرسید: این کیست که مرا کیسه می‌کشد؟ گفت: او را نمی‌شناسی؟ پیرمرد گفت: نه نمی‌شناسم! گفت: او را ندیده‌ای؟ پیرمرد گفت: نه، من از چهار فرسخی به اینجا آمده‌ام، چه می‌دانم که او کیست! به او گفتند: پیرمرد، این پسر فاطمه‌علیهاالسلام است؛ این پسر پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است. پیرمرد خواست برگردد، حضرت فرمودند: پیرمرد، من قصد کرده‌ام که تورا کاملاً بشورم؛ نمی‌گذارم بلند بشوی! انصاف نیست که تو پیاده از چهار فرسخی برای دیدن من بیایی و من به تو محبت نکنم!

فریادرسی حضرت رضاعلیه‌السلام در سه جا

ما دوازده امام داریم، اما این حرف فقط برای حضرت رضاعلیه‌السلام است؛ از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام تا امام عسکری‌علیه‌السلام، هیچ‌کدام این اعلام را نکردند! حضرت فرموده‌اند: کسی که مرا یک‌بار زیارت کند، سه‌بار به بازدید او می‌آیم: یکی وقت مردن او می‌آیم و به ملک‌الموت سفارش می‌کنم؛ یکی وقت رسیدگی به پرونده‌اش می‌آیم و به فرشتگان و قاضی‌های قیامت می‌گویم که آبروی شیعه‌ام را نبرید و پرونده‌اش را باز نکنید.

دفتر جرم مرا روز جزا باز مکن من به امید عطای تو گنهکار شدم

سومین جا هم وقتی است که می‌خواهد از صراط رد شود، خودم او را کمک می‌کنم.

کلام آخر؛ سفارش حضرت رضاعليه‌السلام به گریهٔ بر ابی‌عبدالله‌عليه‌السلام

یک مطلب دیگر هم بگویم: یابن رسول‌الله، صدای ما را می‌شنوی؟ در زیارت‌نامه‌اش می‌خوانیم: «**اَشْهَدُ اَنَّكَ تَشْهَدُ مَقامِيَ وَ تَسْمَعُ كَلامِي وَ تَرُدُّ سَلامي**»؛ می‌دانی که ما الآن کنار قبر خواهرت نشسته‌ایم و ما را می‌بینی. آیا در این وقت باقی‌مانده برای تو حسابی گریه کنیم؟ آخر تو را شهید کرده‌اند! امام می‌گویند: نمی‌خواهد برای من حسابی گریه کنید؛ اگر می‌خواهید گریه کنید، «**إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ**» برای هیچ‌چیز گریه نکنید، حتی برای من هم گریه نکنید! «**فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ**» اگر می‌خواهید برای من هم گریه کنید، برای ابی‌عبدالله‌عليه‌السلام گریه کنید. حادثهٔ ابی‌عبدالله‌عليه‌السلام چشم ما را از شدت گریه زخم کرد! خیمه‌های ما را در کربلا آتش زدند، عمه‌های مرا به اسارت گرفتند و بچه‌های ما را کتک زدند؛ چه داغی به دل خواهر نشست! اگر می‌خواهید گریه کنید، کنار بدن قطعه‌قطعه برای حسین ما گریه کنید.

می‌درخشی به زمین، لعل بدخشان شده‌ای — مثل اوراق به‌هم خوردهٔ قرآن شده‌ای
چه کسی بدنت را قطعه‌قطعه کرده است؟
مثل باران که ببارد، به تنت سنگ زدند — بی‌جهت نیست که با سنگ تو پنهان شده‌ای
رحمت واسعه، پشت به خواهر کردی — جُرم من چیست که ز من روی‌گردان شده‌ای
حسین من، چرا دیگر با من حرف نمی‌زنی؟
تو همین ظهر، خداحافظی از من کردی — وقتِ مغرب نشده رمل بیابان شده‌ای
پای اسب از بدنت، پیراهنت بیرون کرد — مادرم کاش نبیند که تو عریان شده‌ای
آخر نعل‌ها به این پیراهن گیر کرد!
حسین من، تو همه‌چیز من هستی!
تو کس‌وکار منی، شمر جلودار من است — با سرت راهنمای من و طفلان شده‌ای
قاتلت طعنه به من می‌زند و می‌گوید — کو علمدار، چرا بی‌سر و سامان شده‌ای